

راه توده

آدرس اینترنت: <http://www.rahetude.de>

دوره دوم شماره «۹۷» تیر ۱۳۷۹

حکومت نامشروع

قوه قضائیه

(ص ۵)

به یاد گلشیری،
نصرت رحمانی و
محمود احيائی

(ص ۲۴)

ریشه‌های طبقاتی جنبش کنونی مردم

مجلس ششم و

دست‌های پینه‌بسته

(ص ۷)

احسان طبری:

نقش مذهب

در ایران

(ص ۹)

دیدگاه‌های

مذهبیون

طرفدار جنبش

(ص ۳۷)

سالگرد انفجار

حزب ج.ا.

(ص ۳۳)

ماfiای اقتصادی خون مردم را در شیشه کرده است!

این همان اقتصادی است که حبیب‌الله عسگر اولادی و آیت‌الله یزدی برای جلوگیری از "خراب شدن آن" می‌خواستند "ناطق نوری" را رئیس جمهور کنند!
(ص ۱۳)

یادمانده‌های رحمان هاتفی:

شکوفه‌ای در فصل دوست داشتن

پیروزی انقلاب
و بازگشت رهبران
حزب توده ایران به میهن
(ص ۱۹)

تاخیر در افشاء و یورش به ساختار مافیائی-تجاری مخالفان جنبش و تحولات یک غفلت تاریخی است!

پایگاه اقتصادی توطئه‌گران علیه جنبش را در هم بکوبید!

جنبش کنونی مردم ایران به خواست‌های خود دست نخواهد یافت، مگر با ایجاد تغییرات اساسی در ساختار اقتصادی حاکم بر جامعه. این ساختار، در عین حال که متکی به تجارت است، علیه تولید داخلی عمل می‌کند و مروج گسترش واسطه‌گری در جامعه است، به روابط مافیائی نیز عمیقاً آلوده است. از دل این مناسبات مافیائی انواع جنایات و توطئه‌ها بیرون آمده و باز هم بیرون خواهد آمد؛ حتی ضد ملی‌تر و عظیم‌تر از آنچه تاکنون مردم طی تمام سال‌های پس از پیروزی انقلاب و بویژه سه سال و نیم اخیر شاهد و ناظر آگاه آن بوده‌اند.

آن بحران عظیم اجتماعی، فرهنگی، اخلاقی و اقتصادی، که تعبیر دقیق "بحران همه جانبه" را بر پیشانی جامعه کنونی ایران نشانده است، حاصل این ساختار است. ساختاری که ارتجاع مذهبی نیز، که خود در آن حضور موثر دارد، بر بغرنجی آن افزوده و تشدید کرده است.

اگر غفلت بزرگی را برای مطبوعات طرفدار تحولات طی سه سال و نیم اخیر بخواهیم بر شمیریم و در کارنامه کسانی از حاکمیت و پیرامونیان آن، که طی این سال‌ها در صحنه مبارزه بوده‌اند غفلت بزرگی را ثبت کنیم، این غفلت همانا کم بهاء دادن به ضرورت افشای پایگاه اقتصادی-طبقاتی مخالفان تحولات و بسیج نیرو برای یورش به این پایگاه مافیائی است.

رویدادها و تحولات سه سال و نیم اخیر نشان داد که علیرغم درآمدن دو قوه از قوای سه گانه کشور، یعنی قوای مجریه و مقننه از چنگ مخالفان تحولات، آنها با استفاده از رسوخ عمیق خود در ارگان‌های حاکمیت و در اختیار داشتن اهرم‌های عمده اقتصادی، توانستند قوه سوم، یعنی قوه قضائیه را به دولتی علیه دولت قانونی تبدیل کرده و مقاومت خویش را از این طریق سازمان بدهند. مطبوعات را ببندند، تحول طلبان را به محاکمه بکشند و به زندان بیافکنند، تشکیلات اطلاعاتی-امنیتی در کنار قوه قضائیه برپا کنند، در خیابان‌ها چهره‌های فعال جنبش را بازداشت کنند، از مطبوعات توطئه‌گری نظیر کیهان، رسالت، قدس، جمهوری اسلامی، ابرار، جام و هفته‌نامه‌های همسو با آنها حمایت همه جانبه کنند و به توطئه برای فراهم ساختن زمینه کودتا علیه دولت، تا پیش از فرا رسیدن زمان انتخابات دوره هشتم ریاست جمهوری، سرعت ببخشند. (بقیه را در ص ۲ بخوانید)

افشاگری عضو رهبری انصار حزب‌الله روی شبکه اینترنت راه توده (ص ۱۲)

بقیه پایگاه اقتصادی توطنه‌گران از ص اول

آنها نه تنها از تمام امکانات مافیائی-اقتصادی خود علیه جنبش مردم استفاده کرده و می‌کنند، بلکه با انواع عوامفریبی‌ها و اشاره به بحران اقتصادی کشور، راه غلبه بر مشکلات عظیم اقتصادی را در گرو پایان بخشیدن به اندک گشایشی تبلیغ می‌کنند که در فضای سیاسی بوجود آمده است.

در همین شماره راه‌توده و برگرفته از اخباری که در مطبوعات داخل کشور منتشر می‌شود، می‌خوانید که تولید در سراسر ایران فلج شده، صنایع روند نابودی را بسرعت طی می‌کنند، کارگران بیکار یا کارخانه‌ها را اشغال می‌کنند و یا در اعتراض به اخراج خود و یا بسته شدن کارخانه‌هایی که در آنها کار می‌کنند، جاده‌های ارتباطی را می‌بندند. در هر همایشی که با شرکت کارگران و نمایندگان شوراهای کار و حتی برخی کارفرمایان تشکیل شده و می‌شود، عمده‌ترین دلیل این بحران فاجعه‌بار غلبه "تجارت" بر "تولید"، نبود نقدینگی در بخش صنایع و جمع شدن آن در بخش تجارت، وارد نکردن مواد اولیه مورد نیاز کارخانجات، قطع بودن دست دولت از بازرگانی خارجی، یک تازی اتاق بازرگانی و صنایع، ادامه خصوصی‌سازی های ناشی از اجرای برنامه تعدیل اقتصادی دولت هاشمی رفسنجانی، واردات آنچه که در داخل کشور قابل تولید است و

سرمایه‌داری تجاری و غارتگر حاکم، که اقتصاد و قدرت حکومتی را بصورت مافیائی در اختیار دارد، می‌خواهد این قدرت را حفظ کرده و دیکتاتوری طبقاتی خود بر جامعه را ادامه و گسترش دهد. همه مقاومتی که در برابر توسعه سیاسی و تحولات می‌شود ناشی از همین خواست و اراده است، که می‌کوشند زیر پوشش‌هایی نظیر "به خطر افتادن ارزش‌های اسلامی" و "جلوگیری از تشویش اذهان عمومی" پنهان کنند! استراتژی آنها تبدیل ایران به تجارتخانه منطقه‌است. اگر در دوران اولیه ریاست جمهوری محمد خاتمی و بدلیل سقوط قیمت نفت در سطح جهانی، آنها عرصه را تنگ دیده و دچار برخی تردیدها شده‌بودند، با افزایش قیمت نفت در سطح جهانی، اکنون طمع را دو چندان کرده و برای رسیدن به استراتژی خود خیزی دوباره برداشته‌اند. این همان استراتژی و اقتصادی است که برای رسیدن به آن و تبدیل آن به حاکمیت اقتصادی مطلق می‌خواستند علی‌اکبر ناطق نوری را به ریاست جمهوری برسانند. حبیب‌الله عسگرآولادی و دیگر رهبران جمعیت موقوفه اسلامی که همگان آنها را نمایندگان سرمایه‌داری تجاری-مافیائی ایران می‌شناسند، اما خود از این شناخت عمومی ناخشنودند و بارها پایگاه اقتصادی حزب و جمعیت خود را تکذیب کرده‌اند (مراجعه کنید به زیر نویس همین سرمقاله) در یکی از تاریخی‌ترین جملات خود، گفت: «میرحسین موسوی اگر بیاید اقتصاد ما خراب می‌شود!». او این جمله را در دیدار با رهبران جامعه مدرسین حوزه علمیه قم (در آستانه انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم) و در مخالفت با بازگشت میرحسین موسوی (نخست وزیر دوران حیات آیت‌الله خمینی) به صحنه سیاسی کشور گفت. آن اقتصادی که حبیب‌الله عسگرآولادی از خراب شدن آن ابراز نگرانی کرده بود، همین اقتصادی است که امروز تحت نام "اقتصاد مافیائی" شناخته شده و برای نجات کشور از شر این مافیا، چاره‌ای جز یورش به آن نیست!

هر نوع توسعه سیاسی در ایران اگر در جهت افشای این مافیا و بسیج افکار عمومی برای حمایت از یورش به آن عمل نکند، پیوسته خطر یورش به خود را در کنار خویش حفظ خواهد کرد.

همه فعالان سیاسی حکومتی و غیر حکومتی، که سال‌های اول پیروزی انقلاب را بخاطر دارند، شاهدان زنده آن تلاش بی‌وقفه حزب توده ایران برای اجرای اصل ۴۹ قانون اساسی و تحت کنترل دولت قرار دادن بازرگانی خارجی کشورند. حزب توده ایران می‌دانست که تنها راه جلوگیری از تسلط سرمایه‌داری تجاری بر اقتصاد کشور و به انحراف کشاندن مسیر واقعی انقلاب، جلوگیری از تسلط آنها بر بازرگانی خارجی است. سران و رهبران سیاسی سرمایه‌داری تجاری ایران همانگونه علیه حزب توده ایران بسیج شدند که حزب توده ایران علیه جلوگیری از تسلط آنها بر اقتصاد و حاکمیت ایران بسیج شده بود. توازن نیروها به سود

سرمایه‌داری بزرگ تجاری، ادامه جنگ با عراق و سردرگمی و عدم شناخت دقیق آرمان‌خواهان مذهبی از پایگاه طبقاتی متحدان انقلاب و مخالفان انقلاب، سرانجام به سود این سرمایه‌داری تمام شد و مافیائی که امروز بر جامعه حاکم است، از روی پیکر هزاران توده‌ای در خاک خفته عبور کرده تا به اینجا رسیده‌است.

یادآوری آن سال‌ها، آن کوشش‌ها و آن غفلت‌ها برای درک عمیق‌تر ضرورت کنونی یورش به پایگاه اقتصادی مخالفان تحولات و جنبش مردم است.

این یادآوری، امروز که اکثریت مجلس ششم خود را همسو با جنبش مردم اعلام داشته و به همین دلیل نیز آراء مردم را بدست آورده، ضروری است تا غفلت‌های مجلس اول، دوم و سوم برای جلوگیری از تسلط سرمایه‌داری تجاری بر اقتصاد و حاکمیت جبران شود.

اکنون که مجلس و دولت، یعنی دو قوه مجریه و مقننه می‌توانند همسو با هم حرکت کنند، ضرورت تأخیر ناپذیر دارد تا لوایح محدودکننده فعالیت‌های سرمایه‌داری بزرگ تجاری به سود نظارت و کنترل دولت بر بازرگانی خارجی و تحت نظارت قرارگرفتن شبکه توزیع داخلی و کوتاه کردن دست سرمایه‌داری بزرگ تجاری به رهبری موقوفه اسلامی از این شبکه تهیه و تصویب شود. حتی بنیادهای خودمختاری نظیر مستضعفان، نبوت، تولیدهای قم و مشهد، کمیته امداد و دهها دولت خود مختار کوچک و بزرگ دیگر که در شبکه مافیائی تجارت، حتی بدون پرداخت مالیات به دولت فعالیت دارند و صنایع کشور را به نابودی کشانده‌اند، از این طریق فاقد قدرت مانور بزرگ سیاسی، در حد مقابله با دولت و جنبش مردم خواهند شد. این یورش، یورش‌های است قانونی، که نه تنها مغایر قانون اساسی نیست، بلکه عدم اجرای ۲۰ ساله آن قابل پیگرد قانونی است!

در کنار لوایح مربوط به تجدید نظر در قانون مطبوعات و قانون انتخابات، ضرورت تأخیر ناپذیر دارد تا لوایح محدودکننده بازرگانی خارجی و شبکه توزیع داخلی به سود نظارت دولتی و در جهت تقویت صنایع داخلی تسلیم مجلس شود و "تولید ملی" جانشین "واردات خارجی" شود!

رهبران سرمایه‌داری مافیائی-تجاری

رهبران موقوفه اسلامی، در تمام سال‌های گذشته، از اینکه "جمعیت موقوفه اسلامی" به عنوان شکل سرمایه‌داری تجاری ایران مورد خطاب قرار گرفته خشمگین بوده و آن را تکذیب کرده‌اند. همگان می‌دانند که سال‌های ۶۰ تا ۶۴ دوران بسیار حساس جنگ با عراق بوده‌است. در همین دوران دولت میرحسین موسوی مجری اقتصاد جنگی در کشور بود، که طبعاً توزیع داخلی و نحوه واردات به کشور تحت نظارت و کنترل آن بود. طرح جیره‌بندی مواد غذایی نیز مربوط به همین دوران است. این جیره بندی بصورت توزیع کوپن انجام می‌شد. سرمایه‌داری تجاری با این اقتصاد و جیره بندی مخالف بود و از جمله ستیزه‌هایش با دولت موسوی نیز در چارچوب همین مخالفت بود.

رهبران موقوفه اسلامی، پس از پایان جنگ، بیش از همه سنگ بسیج و جنگ را به سینه می‌کوبند. حال به نقل از کتاب رفسنجانی ببینیم در طول جنگ آنها نگران بسیج و جنگ بودند و یا تجارت و بازار!

شنبه ۹ آبان

جلسه‌ای در دفتر ریاست جمهوری با حضور رئیس جمهوری، نخست وزیر، بهزاد نبوی و حبیب‌الله عسگرآولادی برای بحث درباره اختلافاتی که بین آقایان عسگرآولادی و نبوی درباره انحصاری کردن خرید و فروش برنج و سایر موارد تجارت، پیش آمده، داشتیم.

سه شنبه ۸ دی

ملاقاتی با هیات‌های موقوفه که بیشتر از گرفتاری‌های کسبه و بازاری‌ها در رابطه با سخت‌گیری‌های اقتصادی گفتند، داشتم.

نگاهی به موقعیت‌های "عبدالله نوری" و "ناطق نوری"

نبرد در حاکمیت جمهوری اسلامی!

روحانیون و غیر روحانیون مذهبی که همراه آیت‌الله خمینی از پاریس به تهران بازگشتند و همراه او به بهشت زهرا رفتند تا از زبان پرخاشگر او درشت‌ترین کلمات را خطاب به دولت بختیار بشنوند، وقتی آیت‌الله خمینی چهره در نقاب خاک کشید، همگی در قید حیات نبودند. بسیاری از آنها که در قید حیات بودند نیز، یا پشت به او کرده و راهی دیگر را برگزیده بودند و یا در اندیشه و تدارک راهی دیگر لحظه شماری می‌کردند. هاشمی رفسنجانی خواب‌های طلائی پیوند و اتصال با صندوق بین‌المللی پول را می‌دید، آیت‌الله بهشتی، مطهری، باهنر، رجائی و طالقانی سال‌ها پیش از او، از این جهان به آن جهان رخت بر بسته بودند. چنانی که به بقای آن همانقدر اعتقاد داشتند که به فنای این جهان! برای آیت‌الله منتظری، حتی در صف نمازگزاران میت نیز جایی در نظر نگرفتند. او، که سال‌ها به جرم نمایندگی آیت‌الله خمینی در دوران یکه تازی ساواک و دربار شاهنشاهی زندانی و شکنجه شده بود، با توطئه ارتجاع مذهبی و مافیای اقتصادی رو به قدرت، در آخرین سال‌های حیات او به حاشیه و انزوا کشانده شده بود! علی‌خامنه‌ای، که در صف اول، پشت سر آیت‌الله العظمی مرعشی نماز میت را اقتدا می‌کرد به آینده خود در جمهوری اسلامی می‌اندیشید!

روحانیونی که از حاشیه‌ترین صفوف انقلاب ۵۷، اکنون برای خود در صف نمازگزاران میت جا باز کرده بودند و تا صفوف مقدم حکومت خود را رسانده بودند، در اندیشه قدرت و ثروت روزها و شب‌های بلند رایزنی و توطئه را می‌گذراندند. رهبران جمعیت موفته اسلامی، به مخفیگاه خزیدگان انجمن حجتیه و روحانیونی که انتظاری ۱۰ ساله را برای نشستن بر سر سفره حکومتی در کارنامه‌شان داشتند، اکنون عمامه را بر سر محکم کرده و شال و قبا را زیر بغل زده و می‌آمدند تا بساط دولت میرحسین موسوی و مجلس سومی‌ها را جمع کنند و همه شان را بفرستند به خانه‌هایشان. محصول آنچه را با ترور، تشویق ادامه جنگ با عراق، قتل‌عام زندانیان سیاسی، تمرکز نقدینگی، فلج سازی اقتصاد کشور از جنگ بیرون آمده و یارگیری از میان اطرافیان آیت‌الله خمینی کاشته بودند، حالا باید درو می‌کردند. نه تنها نیمه دوم بهشت زهرا، طی ۱۰ سال اول جمهوری اسلامی و بر اثر جنگ با عراق زودتر از نیمه اول پر شده بود، بلکه یک گورستان بی نام و نشان را هم آباد کرده بودند: "گلستان خاوران"، عزیزترین چهره‌های انقلابی را در خود جای داده بود. در اینجا آرزوهای بزرگ مردم ایران را می‌خواستند زیر خاک پنهان کنند. عبدالله نوری و علی‌اکبر ناطق نوری، امواج دهساله اول انقلاب را تا لحظه نماز میت، بر بیکر آیت‌الله خمینی پشت سر گذاشتند. سرنوشتی که این دو چهره روحانی در ۱۰ سال اول و سپس در ۱۰ سال دوم جمهوری اسلامی داشتند، سرنوشت یک نسل از روحانیون و مذهبپوئی بود که با انگیزه‌های مختلف در انقلاب و حاکمیت یس از پیروزی انقلاب حضور یافتند.

در آن لحظاتی که آیت‌الله مرعشی نماز میت را می‌خواند، عبدالله نوری، نماینده رهبری که بر بیکر او نماز خوانده می‌شد در سیاه پاسداران بود. عبدالله نوری، که در روز ورود آیت‌الله خمینی به ایران، با موی سیاه سر و صورت در کنار او در بهشت زهرا زانو بر زمین زده و عمامه را از سر برداشته بود تا چهره‌اش در این عکس تاریخی با چهره دیگر اطرافیان اشتباه نشود، در صفوف آخر نمازگزاران ایستاده بود و به آینده‌ای می‌اندیشید که در انتظارش بود. او که برای دورانی، بدلیل نزدیکی‌هایش به روحانیون ارتجاعی و فرمانبری‌اش از آنها مغضوب آیت‌الله خمینی و یارانش شده بود، در دوران ۱۰ ساله دوم حیات جمهوری اسلامی، برای رسیدن به صف نخست حکومتیان، چندان به انتظار نایستاد. همانگونه که عبدالله نوری و حجت‌الاسلام مهدی کروبی، برای رانده شدن به حاشیه حکومت، و حتی، نشستن در زندان، اولین چندان به انتظار نایستادند. درهای پادگان‌های سپاه را به روی عبدالله نوری بستند

و مقامش را به آیت‌الله موحدی کرمانی (نایب رئیس دوم مجلس پنجم) دادند. مهدی کروبی را نیز ابتدا از راس "بنیاد شهید" برداشتند و سپس درهای مجلس چهارم را به رویش بستند. آنها که رفتند "خطامامی" بودند؛ و آنها که آمدند اهل خط و خطوطی نبودند، جز خط و خطوط قدرت و ثروت. برای دست یافتن به این قدرت و ثروت به ۱۰ سال فرصت نیازمند بودند. آن مافیای سیاسی که بزرگترین تصفیه حکومتی را بعد از درگذشت آیت‌الله خمینی سازمان داد و به اجرا گذاشت، بسرعت به مافیای اقتصادی در جمهوری اسلامی تبدیل شد. رهبران این مافیا، همان‌هایی هستند که طی سه سال و نیم گذشته بر طبل تقدم رفع مشکلات اقتصادی جامعه بر ضرورت توسعه سیاسی می‌کوبند و با آزادی‌ها مخالفت می‌کنند. آنها در حالیکه خود آزادند هر چه می‌خواهند بنویسند و بگویند، در مقابل مطبوعاتی که گوشه‌ای از واقعیات اقتصادی و سیاسی جامعه را می‌نویسند و یا می‌نوشتنند ایستاده‌اند و می‌خواهند زبان از گلوئی کسانی درآورند که از "اقتصاد مافیائی" در جمهوری اسلامی سخن می‌گویند!

اکبر گنجی، که پس از افشای محافل سازماندهنده قتل و جنایت، سرانجام اشاره‌های کوتاه به پشتوانه اقتصادی این محافل کرد و از مافیای اقتصادی سخن گفت روانه زندان شد. عمادالدین باقی نیز وقتی از "مافیای قدرت و ثروت" نوشت سر از زندان اوین درآورد. خانه عزت‌الله سحابی و علیرضا علوی‌تبار را هم به بهانه شرکت در کنفرانس برلن زیر و رو کردند تا بلکه مدرکی برای فرستادن آنها به نزد اکبرگنجی و عمادالدین باقی بیابند. جرم آنها نیز سخن گفت از مافیای اقتصادی و مافیای قدرتی است که تا افشاء نشود و دست‌هایش از اقتصاد و حاکمیت در ایران کوتاه نشود، جنبش کنونی به سامان نخواهد رسید! (در همین شماره اظهار نظرهای این دو را در همین ارتباط می‌خوانید)

این مافیا، در حالیکه خود را مدعی العموم مردم گرسنه و غارت شده معرفی می‌کند، نقش اول را در غارت مردم طی ۱۰ سال گذشته داشته، گرچه اکنون می‌کوشد زیر شعار "اولویت اقتصادی" دولت خاتمی را از توسعه سیاسی بازدارد. این توسعه سیاسی نیز به دو گونه‌است: آن توسعه‌ای که امثال صادق زیبا کلام و موسی غنی‌نژاد، بعنوان مروجان و مویدان صندوق بین‌المللی پول از آن دفاع می‌کنند و بعنوان میانه‌روها و "خط اعتدال در توسعه" مافیای اقتصادی چندان هم مخالف آن نیست، و آن توسعه سیاسی که چشم و گوش مردم را می‌خواهد باز کند و در باره ساختار و بافت مافیائی اقتصاد در جمهوری اسلامی بنویسد و بر نام هزارفامیلی که در جمهوری اسلامی جای هزار فامیل دوران پهلوی را گرفته انگشت بگذارد. این مافیا، با این توسعه سیاسی مسئله دارد، همانگونه که طرفداران عدالت اجتماعی با "اعتدال در توسعه" مسئله دارند! مرزهای قرمز توسعه سیاسی و توسعه اقتصادی در بازگویی این ساختار و درهم کوبیدن آن و بازسازی اقتصادی کشور خلاصه می‌شود. اگر غفلتی در مطبوعات تازه تاسیس و توقیف شده سه سال و نیم گذشته صورت گرفته باشد، در پشت سر گذاشتن این مرز قرمز است. اکنون که طرد شدگان مردم پرچم توسعه اقتصادی را بلند کرده‌اند، بهترین فرصت است تا ابتدا گفته شود بیماری اقتصادی ایران چیست؟ عاملین آن کیستند؟ و چگونه می‌توان آن را درمان کرد؟ این فصل از مبارزه، ابتدا از افشای چهره اقتصادی مخالفان توسعه سیاسی و آزادی‌ها و مدافعان توسعه اقتصادی آغاز می‌شود: عالیجنابان اقتصادی!

غارت میراث فرهنگی

سرنوشت دو "نوری" در ۱۰ سال اول و ۱۰ سال دوم جمهوری اسلامی، خود حکایتی تمام و کمال از کشاکش ۲۰ ساله در حاکمیت جمهوری اسلامی، از خیانت و خدمت به انقلاب، از کوخ نشینی و کاخ نشینی و از غارت تا ثروت است.

وقتی برای تشییع جنازه اسدالله لاجوردی در تهران راهپیمائی ترتیب دادند، سخنران این راهپیمائی را ناطق نوری تعیین کردند. رئیس وقت مجلس، در ستایش از یک جنایتکار بی‌نظیر در جمهوری اسلامی آنچه در چنته داشت در طبق اخلاص گذاشت! ناطق نوری حق مردی را ادا کرد، که در سایه جنایت آن به یکی از بزرگترین ثروتمندان ایران تبدیل شده است.

ثروت آقا زاده‌ها و آیت‌الله زاده‌ها!

ناطق نوری، که در حیات آیت‌الله خمینی در راس فراکسیون ۹۹ نفره مجلس سوم در برابر او ایستاد و اجازه نداد این فراکسیون، علیرغم توصیه آیت‌الله خمینی به میرحسین موسوی رای بدهد، اکنون و بدنبال شکست سنگین مخالفان تحولات و آرمان‌های واقعی انقلاب ۵۷ در انتخابات مجلس ششم از راس قوه مقننه رفته‌است، اما سادگی‌است اگر تصور کنیم او در سمت مشاور رهبر و یکی از رهبران روحانیت مبارز و هدایت‌کننده "فداییان اسلام" صحنه را خالی کرده‌است. سخنان تحریک‌آمیز بی‌وقفه او خطاب به بسیجی‌ها خود حکایت‌کننده نوع تمایل او برای رسیدن به قدرت مطلق است: روی شانه نظامی‌ها و بسیجی‌ها! او در دیدار با فرزندان بسیجی‌ها و در اشاره به مدارج تحصیلی که طرفداران تحولات و کسانی مانند جباریان و آعاجری و دیگران در سال‌های پس از جنگ و به حاشیه رانده شدن دولتمردان دهه اول جمهوری اسلامی کسب کرده‌اند، آنها و خانواده‌های بسیجی را چنین تحریک می‌کند: کسانی که رفتند دنبال تحصیل و بورس تحصیلی و دوم خردادی شدند، حالا با سهمیه بسیج مخالفند و نمی‌خواهند شماها به دانشگاه راه پیدا کنید!

ناطق نوری از آفازاده‌هایی سخن نمی‌گوید که نه به جبهه‌های جنگ رفتند و نه بورس تحصیلی گرفتند، اما به بزرگترین تجار و واسطه‌های تجاری در جمهوری اسلامی تبدیل شدند. کسانی که نمی‌دانند درهای دانشگاه به داخل باز می‌شود و یا به خارج، اما به چنان ثروت افسانه‌ای دست یافته‌اند که نمونه‌های آن را فقط در میان خانواده سلطنتی عربستان سعودی می‌توان پیدا کرد. اگر روزی شماره حساب فرزندان واعظ طبسی، خزعلی، آیت‌الله جنتی و خانواده هاشمی رفسنجانی اعلام شود، آنوقت بسیجی‌ها و فرزندان آنها خواهند دانست مخالفان بهروزی واقعی آنها کیستند و چه کسانی زیر نقاب دلسوزی برای آنها از منافع خود دفاع می‌کنند!

ناطق نوری بسیجی‌ها را علیه تحصیل کردگان مذهبی نسل اول انقلاب که تحصیل خود را کامل کرده و اکنون با غارتگری و غارتگران مخالفت می‌کنند، تحریک می‌کند.

"علی ربیعی"، معاون سابق وزارت اطلاعات، مدیرمسئول روزنامه کاروکارگر و مشاور محمد خاتمی است. ریشه‌های آن یورش کینه‌توزانه به خوابگاه دانشجویان را می‌توان از لابلای سخنان ناطق نوری درک کرد، همچنان که تمایل طرفداران تحولات به جنبش دانشجویی را از لابلای سخنان علی‌ربیعی.

روزنامه فتح ۱۵ اسفند ۷۸:

مشاور رئیس جمهوری در امور اجتماعی، درباره عدالت اجتماعی گفت: «جوانانی که با زحمت فراوان تحصیل می‌کنند و به مدارج بالای علمی هم دست پیدا می‌کنند برایشان قابل قبول نیست که عده‌ای از آفازاده‌ها، که حتی دوران دبیرستان را هم به سختی توانسته‌اند به اتمام برسانند، براحتی به ثروت‌های کلان دست پیدا می‌کنند، ولی آنها باید برای امرار معاش و تامین خواسته‌های اولیه خود دچار زحمت و سختی شوند... انتخابات ۲۹ بهمن علائم مختلفی به همراه داشت. این که حدود ۱۵ روحانی در پایان لیست‌ها بوده‌اند، همه سیگنال‌های اجتماعی‌است.

روزنامه "ابرار"، ارگان مافیای عتیقه!

ناطق نوری که او را سازماندهنده تشکیلات جدید "فدائیان اسلام" عامل اجرای بسیاری از جنایات ۱۰ سال اخیر در ایران - می‌دانند، بعنوان یکی از سران مافیای اقتصادی ایران، یک ارگان مطبوعاتی دارد، که فارغ از بگیر و ببندهای مطبوعاتی و در انتظار فرصت‌های بزرگتر، فعلا به حیات کم تیراژ خود ادامه می‌دهد!

این ارگان مطبوعاتی، روزنامه "ابرار" است. روزنامه ابرار متعلق به سید محمد صفی زاده است، که مشاور عالی و شریک ناطق نوری است. بر اساس همین مناسبات، هنگامی که ناطق نوری، رئیس مجلس بود، صفی‌زاده، ریاست دفتر ناطق نوری را برعهده داشت.

روزنامه "ابرار" ابتدا به فردی به نام "غفور گرشاسبی" تعلق داشت که تخصص او گرفتن امتیاز روزنامه، راهاندازی و فروش آن است. روزنامه ابرار هم چند بار دست به دست شد تا سرانجام به مبلغ ۶۰۰ میلیون تومان توسط صفی زاده خریداری شد. در آن هنگام معاون اجرائی وی مهندس حسین انتظامی‌پور بود که نام اصلی وی نیز حسین داوری است و مهندس هم نیست!

حسین انتظامی‌پور اکنون سر دبیر روزنامه جام جم است که توسط تلویزیون منتشر می‌شود و در غیاب روزنامه‌های توقیف شده علیه جنبش سرگرم توطئه!

رقم بالا، باضافه یک ساختمان چند طبقه شیک در خیابان ولی عصر (پهلوی سابق) و لیتوگرافی و چاپخانه مجهز سر به اعداد نجومی می‌زند. گفته می‌شود همه این هزینه از محل فروش اجناس عتیقه تامین می‌شود که سر کرده باند انحصاری آن در ایران خانواده ناطق نوری است. در محافل سیاسی ایران با قاطعیت می‌گویند که این باند مافیایی میراث فرهنگی ایران را به خارج منتقل کرده و فروخته‌است.

روزنامه ابرار ۸ هزار تیراژ دارد که قسمت عمده آن برای توزیع در داخل هواپیماها، ادارات دولتی و دادستانی، زندان‌ها و داده می‌شود. تکفروشی آن در سراسر ایران ۲ هزار نسخه‌است.

روزنامه "ابرار" را برای روزهای تاریخی نگهداشته‌اند. مثلا برای دوران بعد از کودتا! همین روزنامه، روز قبل از انتخابات ریاست جمهوری، با تیرت بزرگ از قول مهدوی کنی نوشت: «حدس می‌زنم تمایل رهبری به ناطق نوری باشد!»

آن حقایقی که وزیر ارشاد اسلامی، در مقابله با انواع فشارهایی که به وی و وزارت ارشاد اسلامی وارد می‌آید تا آن را با مخالفان آزادی مطبوعات همگام سازد باید بگوید و مطبوعات باید بنویسند، این واقعیات مربوط به مطبوعات است!

ناطق نوری، از جمله دولتمردان جمهوری اسلامی است که در اشاره به جنبش تحول طلبی کنونی مردم ایران، بی‌وقفه از خطر تکرار مشروطه سخن می‌گوید و بسیج سپاه پاسداران را به جلوگیری از تکرار مشروطه دعوت می‌کند. البته، این یاری طلبیدن از بسیج، اخیرا هاشمی رفسنجانی را هم شامل شده‌است!

ببینیم آن مشروعاتی که امثال ناطق نوری به آن رسیده و از فرا رسیدن مشروطه و برپاد رفتن آن نگرانند چیست و کجاست؟

قصر افسانه‌ای!

ناطق نوری از کنار تسلط بر تولید و واردات مواد لبنیاتی در ایران و تصاحب املاک خانواده پهلوی در مازندران یک قصر افسانه‌ای برای خود ساخته‌است. این قصر افسانه‌ای در نیاوران، درست بالای کاخ نیاوران قرار دارد و یک واحد کامل مسلح بعنوان نگهبان در آن مستقرند. کچبری آن را از ایتالیا آورده‌اند که ۵۰۰ میلیون تومان هزینه داشته‌است. در همین منطقه سه خانه افسانه‌ای دیگر هم ساخته شده که یکی متعلق به علی اکبر ولایتی (وزیر خارجه سابق جمهوری اسلامی) و دیگری به محسن رفیق‌دوست (سرپرست سابق بنیاد مستضعفان) تعلق دارد.

حکومت نامشروع قوه قضائیه

قوه قضائیه که در قبضه حجتیه، فارغ‌التحصیلان مدرسه حقانی قم، شاگردان آیت الله مصباح یزدی و تحت سلطه تعیین کننده آیت‌الله واعظ طیبی است به دولتی مستقل، علیه دولت قانونی و منتخب مردم تبدیل شده‌است. نیروی انتظامی را در اختیار گرفته، تشکیلات اطلاعاتی-امنیتی برپا کرده، زندان‌ها را در اختیار دارد و چند روزنامه لعنت شده از سوی مردم را نیز ارگان تبلیغاتی خود کرده و بقیه روزنامه‌ها را هم یا بسته و یا در تدارک بستن آنست!

در تاریخ ایران، این بی‌سابقه‌ترین پدیده‌ایست که مردم ایران با آن روبرو شده‌اند. تاکنون بنیادها و تولیدها به مجلس و دولت و ملت پاسخگو نبودند، اکنون قوه قضائیه نیز به آن افزوده شده‌است!

در اعتراض به این دولت نامشروع و خودسر است که اکثریت نمایندگان مجلس ششم نامه‌ای خطاب به ریاست قوه قضائیه نوشته حدود اختیارات قانونی آن را به وی یاد آور شدند. امری که اکنون مطبوعات داخل کشور فاش ساخته‌اند، پیش از این، توسط شخص محمد خاتمی نیز در اعتراض به یورش قوه قضائیه به مطبوعات و با دادن اخطار قانون اساسی بدان اقدام کرده بود.

در ادامه همین مقابله با قانون‌گریزی قوه قضائیه، روسای دستگاه قضائی، که اکثریت مطلق آنها را روحانیون وابسته به ارتجاع مذهبی و وابستگان سابق و امروز تشکیلات حجتیه و یا مقلدین روحانیونی نظیر آیت الله خوئی تشکیل می‌دهند و وابسته به تولید آستانقدس رضوی و واعظ طیبی هستند، به دیدار رهبر رفتند تا با استفاده از سخنان او به مقابله با اعتراض‌های مجلس منتخب مردم برخیزند! رهبر جمهوری اسلامی، که از تسلط آیت الله واعظ طیبی بر قوه قضائیه بخوبی آگاه است و برگماری‌های سال‌های اخیر در این قوه همگی با مشورت و مطابق خواسته‌های او انجام شده‌است، در این دیدار سخنانی گفت که مطبوعات وابسته به جبهه مخالفان تحولات آن را مطابق میل خود یافته و با عناوین بزرگ منتشر کردند.

همین جمع از مدیران و گردانندگان قوه قضائیه، سپس به دیدار محمد خاتمی رفتند تا بلکه او نیز متأثر از سخنرانی رهبر، سخنانی در تایید عملکرد قوه قضائیه بگوید.

سخنان محمد خاتمی در این دیدار آنگونه نبود که گردانندگان قوه قضائیه انتظار داشتند. در واقع گردانندگان قوه قضائیه و دیگرانی که در پشت صحنه، این دیدارها و سخنرانی‌ها را ترتیب داده بودند، در محاسبات خود این نکته بسیار مهم را فراموش کرده بودند، که مجلس یگانه مرجع صلاحیت دارد است که مطابق قانون اساسی می‌تواند ریاست جمهوری را به دلائل مندرج در قانون اساسی عزل کند. تمام کوشش سه سال و نیم اخیر در جهت فراهم شدن شرایطی بود که مطابق آن مجلس پنجم بتواند در یک نشست و برخاست کودتائی محمد خاتمی را عزل کرده و سپس نیروی نظامی و انتظامی را برای سرکوب اعتراض‌های مردم به خیابان‌ها بکشد تا باصلاح با اعتراض مردم به یک عمل قانونی و مطابق قانون اساسی مقابله کند. این توطئه در طول حیات مجلس پنجم به نتیجه نرسید و همه امید آنها با تشکیل مجلس ششم بر باد رفت. بنابر همین عدم محاسبه، آنها با سخنانی از سوی محمد خاتمی روبرو شدند که انتظار آن را نداشتند و یا اگر داشتند آن را نوعی مقابله بین رهبر و ریاست جمهوری می‌دانستند. مقابله و اختلافی که طی تمام سه سال و نیم گذشته روی آن نیز بسیار سرمایه گذاشته بودند.

با این مقدمه کوتاه بخش‌هایی از سخنان محمدخاتمی در برابر گردانندگان قوه قضائیه، در تاریخ ۷ تیرماه را در زیر می‌خوانید:

«حکومت اسلامی دو پایه دارد، یکی دفاع از حق و مصلحت جامعه و دوم عدل. برای بقای هر جامعه امنیت لازم است و یک بعدی نگاه کردن به آن خود ضد امنیت است. ما نباید فکر کنیم که امنیت یعنی حفظ امنیت حکومتگران، امنیت نظام و امنیت جامعه از اجزای نظام است که عبارتست از تامین امنیت حکومت‌کنندگان و حکومت شونده‌گان. غفلت از این امر، جامعه را دچار بحران بزرگی می‌کند. گسست این پیوند به دیکتاتوری یا هرج و مرج منجر می‌شود. در دیکتاتوری فقط

حکومت حرف می‌زند و مبنای آن زور و ارباب است و حکومت زحمت قانع کردن مردم را به خود نمی‌دهد. در این صورت می‌توان برای مدتی آرامش گورستانی بر جامعه تحمیل کرد، اما این آرامش دوام ندارد، زیرا انسان شیئی نیست، انسان خواست آزادی و حرمت دارد. اگر فشار باشد هویت انسان عوض نمی‌شود. خدا انسان را متفکر و آزاد و طالب حقوق اساسی آفریده‌است. آرامش گورستانی بعد از مدتی به انفجار تبدیل می‌شود و این انفجارها با شدت و احساسات افراطی همراه است و هزینه‌های زیادی در پی خواهد داشت. در حالی که اگر پیوند منطقی و مدنی باشد احساس آرامش در جامعه ایجاد می‌شود. مردم باید حکومت را از آن خود بدانند تا مردم چهره واقعی خود را در حکومت ببینند و حکومت را خدمتگزار خود بدانند نه ارباب خود. در چنین حکومتی رعایت حقوق مردم بسیار اساسی است. امنیت قضائی یعنی رعایت این همسویی. یعنی تحکیم و تقویت این پیوندها، یعنی همواره مردم به نفع حکومت محدود نشوند، بلکه قوه قضائیه باید ناظر بر اجرای قوام یافتن مردم و حکومت در جامعه باشد و تجاوز هر کدام را ناحق به حساب بیاورد. یعنی قانونگرایی باید رعایت این دو مساله و جانبداری از قانون اساسی مردم و در عین حال رعایت مصالح عمومی. استقلال قوه قضائیه یعنی آنکه قوه قضائیه بطور کلی و قاضی بطور خاص از هیچ عامل بیرونی تأثیر نپذیرد و عامل درونی، شخصیت مستقل قاضی است که نباید تحت تأثیر فشار بیرونی قرار بگیرد و اگر غیر از این باشد اعتقاد به قاضی از بین می‌رود و در این صورت ستون فقرات نظام آسیب می‌بیند. تشکیلات قضائی باید بر اساس قانون ایجاد شود. رابطه قاضی و مردم و مردم و قاضی بر اساس برائت است، مگر آنکه خلاف آن ثابت شود. از رئیس قوه قضائیه انتظار دارم با تشکیل یک گروه و مشورت با صاحب نظران خیر خواه به راهکار مناسبی برای برخورد بهتر با قضایا برسند تا هم مصالحه امنیت و اعتبار جامعه و هم اصل حکومت رعایت و حفظ شود.»

قوه قضائیه باید شورائی اداره شود!

محمد خاتمی در دیدار با گردانندگان قوه قضائیه بر نکته‌ای انگشت گذاشت، که ظاهراً آیت الله یزدی دقیق‌تر و سریع‌تر از دیگران متوجه مفهوم آن شد. خاتمی در پایان سخنان خود، که بخش‌هایی از آن را در همین شماره راه‌توده می‌خوانید گفت: «از رئیس قوه قضائیه انتظار دارم با تشکیل یک گروه و مشورت با صاحب نظران خیر خواه به راهکار مناسبی برای برخورد بهتر با قضایا [توقیف مطبوعات و دستگیری روزنامه‌نگاران] برسند تا هم مصالح، امنیت و اعتبار جامعه و هم اصل حکومت رعایت و حفظ شود.»

آیت‌الله یزدی که چند روز بعد از دیدار خاتمی با گردانندگان قوه قضائیه خطیب نماز جمعه تهران شد، در اشاره به همین پیشنهاد و پس از یک مقدمه تحریک آمیز و توطئه‌گرانه پیرامون انفجار حزب جمهوری اسلامی و ترورهای ابتدای پیروزی انقلاب و دهه ۶۰ و ربط دادن آن‌ها به جنبش اصلاح طلبی کنونی، گفت: «پس از شهادت دکتر بهشتی قوه قضائیه در یک دوره ده ساله توسط شش نفر، یعنی شورای عالی قضائی اداره شد، تا اینکه بحث بازنگری قانون اساسی پیش آمد. امام از جمله مواردی که خطاب به رئیس جمهور وقت، آیت الله خامنه‌ای فرمودند، تمرکز در قوه قضائیه بود، یعنی شورا به یک فرد تبدیل شود. از آن پس چنین شد.»

آیت‌الله یزدی، آشکارا از اداره قوه قضائیه بصورت شورائی نگران شده‌است. امری که بر خلاف نظر آیت الله یزدی، با تمام نیرو باید در پی تحقق آن بود و مطابق روح قانون اساسی اولیه که بصورت توطئه‌آمیزی در آستانه درگذشت آیت‌الله خمینی به سود ارتجاع مذهبی دستکاری شد، اداره قوه قضائیه را بصورت شورائی باز گرداند. آن تمرکزی که آیت الله یزدی از قول آیت الله خمینی نیز به آن استناد کرده‌است، در واقع تأکید بر پایان بخشیدن به بلشوی قضائی بدلیل انواع محاکم و دادگاه‌های اختصاصی در جمهوری اسلامی بود، که همچنان ادامه دارد و بر آن نیز باید پایان بخشید.

به این ترتیب، آن نکته پیشنهادی محمد خاتمی در باره

تشکیل یک گروه مشورتی برای رسیدگی به وضع کنونی قوه قضائیه را باید تا تغییرات اساسی، بصورت لایحه‌ای تنظیم و به مجلس برد.

این تعطیل موقت، به تعطیل ۲۰ ساله انجامید و در حد تعطیل مطبوعات باقی نماند، بلکه تا قتل عام زندانیان سیاسی و قتل‌های سیاسی-حکومتی (زنجیره‌ای) نیز ادامه یافت. دادگستری تهران نیز، به تقلید از اعلامیه اسدالله لاجوردی، در اعلامیه خود برای تعطیل مطبوعات موسوم به دوم خردادی نیز از صفت "موقت" استفاده کرده‌است!

اطلاعیه اسدالله لاجوردی

متن اطلاعیه دادگستری تهران نیز کپی برداری از اطلاعیه اسدالله لاجوردی است. اطلاعیه دادگستری تهران در مطبوعات هفته‌های اخیر چاپ شده و مضمون آن در اذهان عمومی است، اطلاعیه لاجوردی را در ادامه می‌آوریم: «امت قهرمان و متعهد. نظر به اینکه روزنامه‌های آرمان‌ملت، انقلاب اسلامی، جبهه ملی و میزان با نشر مقالات تشنج‌زا و مخمل به مبانی اسلامی و حقوق عمومی جامعه نوپا و انقلابی مردم مسلمان ایران، بالاخص در زمان جنگ با ایجاد جو مسمول و اختلاف انگیز، موجب اعتراض و شکایت اقشار مختلف مردم شده‌اند و هیات سه نفره حل اختلاف نیز تخلف آن‌ها را محرز دانسته‌است، لذا تا اطلاع ثانوی روزنامه‌های فوق‌الذکر توقیف و موضوع تحت رسیدگی و پیگرد قانونی می‌باشد. ضمناً نشریات نامه مردم و عدالت که در حال توطئه خرنده علیه جمهوری اسلامی و مبانی مقدس اسلامی می‌باشند نیز تا اطلاع ثانوی توقیف می‌باشند. دادستان انقلاب جمهوری اسلامی مرکز- سید اسدالله لاجوردی.»

آنها که روزنامه‌ها را در سال ۶۰ توقیف کردند!

گذشت زمان به مردم نشان داد که چه کس و کسانی توطئه خرنده می‌کردند، چه کسانی زیر پوشش دفاع از انقلاب علیه انقلاب توطئه کردند، چه کسانی مطبوعات را بستند تا قتل و کشتار در زندان‌ها را تشدید کنند و اعضای جوان و نوجوان سازمان مجاهدین خلق را به دام ترورهای کور بکشاند و مواضع خود را در حاکمیت تقویت کنند. چه کسانی، ارگان مرکزی حزب توده ایران را به بهانه پوچ توطئه علیه مبانی مقدس اسلام توقیف کردند، تا خود تبلیغ مبانی اسلام آیت الله مصباح یزدی و حجتیه را تشدید کنند و مبانی آن اسلامی که با شعار دفاع از آزادی‌ها و مستضعفان به میدان انقلاب آمده بود را به حاشیه برانند. روزنامه‌ها را بستند تا میدان را برای روزنامه "رسالت" بعنوان بلندگوی اسلام سرمایه‌داری تجاری خالی کنند و از دل آن مافیای اقتصادی را بیرون آورند. روزنامه‌ها را بستند تا بعدها بتوانند با خیال آسوده "مک فارلن"، مشاور امنیت ملی آمریکا را پنهانی برای مذاکره به ایران بیاورند. روزنامه‌ها را بستند تا بتوانند یک جنگ خانمان برانداز فرسایشی را روی دست ملت ایران بگذارند. روزنامه‌ها را بستند تا به بهانه بازسازی ویران‌های ناشی از جنگی که خود در ادامه آن نقش تعیین کننده داشتند، دهها میلیارد دلار از کشورهای امپریالیستی و صندوق بین‌المللی قرض بگیرند و به جیب سرمایه‌داری تجاری و دولت‌مردان نو کیسه‌های روحانی و غیر روحانی و آقازاده‌های آنها بریزند که امروز در کنار هم و دست در دست هم در برابر مردم و تحولات ایستاده‌اند.

امروز نیز روزنامه‌ها را با همان هدف و با همان خواب و خیال سال ۶۰ بسته‌اند، گرچه فراموش کرده‌اند ۱۹ سال تجربه و آگاهی در برابر مردم است! در سال ۶۰ وقتی روزنامه‌ها را بستند مردم چیزی برای گفتن نداشتند، زیرا نه حاکمیت این بود که اکنون هست و نه مردم اینگونه عمیق از جزئیات گروه‌بندی‌های درون آن و جنایات و خیانت‌ها آگاهی داشتند؛ به همین دلیل دهانی باز نشد. اما امروز، اگر همه روزنامه‌ها و نشریات را ببندد، با زبان خشم آلوده، دهان پر آتش و سینه پر از آگاهی مردم چه می‌کنند؟

اطلاعیه زیر را در مقایسه با اطلاعیه

اسدالله لاجوردی باید خواند!

به حکم محاکم دادگستری استان تهران و به دلیل استمرار انتشار مطالب علیه مبانی، احکام نورانی اسلام و مقدسات مذهبی ملت شریف ایران و ارکان نظام مقدس ج.ا. ... به منظور پیشگیری از وقوع جرائم بعدی که اثرات سوئی در اذهان و افکار عمومی داشته و موجب نگرانی اقشار مختلف می‌باشد، به استناد بند ۱۵ اصل ۱۵۶ قانون اساسی ج.ا. و ماده ۱۳ قانون اقدامات تأمینی و تربیتی مصوب ۱۳۳۹ دستور توقیف موقت تعدادی از نشریات به شرح ذیل صادر شد: (اسامی ۱۲ روزنامه و هفته‌نامه طرفدار تحولات و جنبش مردم، که سرعت به مرز ۱۸ و سپس ۲۲ رسید!)

طرح کودتائی توقیف نشریات، همان توطئه‌ایست که

اسدالله لاجوردی در سال ۶۰ به اجراء گذاشت!

دهان مردم بسته نمی‌شود!

طرح جلوگیری از انتشار ۲۲ روزنامه و هفته‌نامه، که در فاصله انتخابات مرحله اول و مرحله دوم مجلس ششم، بصورت کودتائی به اجرا گذاشته شد، تقلیدی بود از طرح مشابهی که در سال ۶۰ به ابتکار اسدالله لاجوردی، دادستان وقت دادگاه انقلاب تهران اجرا شد. اندیشه‌ای که پشت طرح کودتائی بستن ۲۲ روزنامه و هفته‌نامه مشهور به دوم خردادی قرار دارد، نیز اندیشه‌ایست مشابه اندیشه‌ای که در سال ۶۰ با بستن مطبوعات به آزادی‌ها یورش برد تا مسیر انقلاب را تغییر داده و آرمان‌های اساسی آن را به حاشیه حوادث و جنجال‌ها ببرد. اکنون نیز آنها که طرح بستن کودتائی و بقول میرحسین موسوی "قله‌ای" مطبوعات را اجرا کرده و پیش می‌برند، هدفشان به حاشیه راندن آرمان‌های جنبش تحول‌خواهی کنونی است که در پیوند است با آرمان‌های اولیه انقلاب ۵۷.

آنها که امروز طرح بستن کودتائی مطبوعات را به اجرا گذاشته‌اند، شرایط تغییر یافته در ایران را فراموش کرده‌اند و هنوز در رویاهای ۱۹ سال پیش بسر می‌برند: بی‌خبری مردم، اعتماد چشم بسته مردم، حیات آیت الله خمینی، تأثیرات عمیق باورهای مذهبی و ...

همه اجزاء بر شمرده شده آن رویا اکنون در ایران از میان رفته‌است و مردم بر خلاف سال ۶۰ که نمی‌دانستند چه کسانی، در چه دیدار و جلسه‌ای، با چه استدلالی و برای رسیدن به چه هدفی مطبوعات را بستند، با همه مجهولات سال ۶۰ آشنا هستند و می‌دانند مطبوعات بسته شده‌اند تا پرسش‌های مردم به روزنامه‌ها راه نیابد. پرسش‌هایی در حد دلیل ادامه جنگ و به بار آمدن یک هزار میلیارد دلار خسارت و مشوقان جنگ فرسایشی، اعدام‌های دسته جمعی و جزئیات قتل عام زندانیان سیاسی در زندان‌ها، جزئیات قتل‌های سیاسی-حکومتی، سران مافیای اقتصادی، صادرکنندگان فتوای قتل و کشتار، انگیزه‌های واقعی برکناری آیت الله منتظری از جانشینی آیت‌الله خمینی، دلایل تغییر قانون اساسی در سال ۶۸ و گنجانده شدن اختیارات مطلقه برای ولی فقیه در قانون اساسی، شکست عظیم در بازسازی مناطق ویران شده از جنگ، ریشه‌های بحران عمیق در صنایع و تولید در کشور، نام و مشخصات رهبران واقعی و پشت صحنه جمهوری اسلامی، جزئیات قتل احمدخمینی و دهها و صدها پرسش دیگر!

در سال ۶۰ که هاشمی رفسنجانی آن را سال عبور از بحران نام نهاده‌است، مردم اعتمادهایشان به روحانیون حکومتی و دستگاه حاکمه چنان فرو نریخته بود که امروز ریخته‌است و احترام و اعتمادشان به محمد خاتمی و بخشی از همکاران و یاران او نیز به آن دلیل است که آنها را از خود می‌دانند و نه از حاکمیتی که نه با مردم، بلکه در برابر مردم است!

تقلید از توطئه‌ای که در سال ۶۰ اسدالله لاجوردی مأمور اجرای آن شد برای بستن مطبوعات کنونی در جمهوری اسلامی، از سوی بسیاری از ناظران رویدادهای ایران و طرفداران جنبش تحول طلبی مردم ایران، ادامه و پیگیری همان خطبه‌ایست که هاشمی رفسنجانی پس از شکست سنگین در انتخابات مجلس ششم در نماز جمعه تهران خواند و شرایط کنونی را با سال ۶۰ مقایسه کرد و جنبش کنونی را همان باصطلاح بحران سال ۶۰ اعلام داشت. بخش بزرگی از آنها که در باصطلاح سال بحرانی ۶۰ انحراف انقلاب از مسیر واقعی خود را سازمان دادند و گام به گام پیش بردند، در جریان مقابله باجنبش کنونی نیز شرکت دارند، اما دشواری بزرگ آنها در آنست که بخشی از حاکمیت آگاه شده از توطئه‌های ۲۰ سال اخیر را نیز در برابر خود دارند!

هاشمی رفسنجانی در کتاب "عبور از بحران" خود، توطئه یورش به مطبوعات را در سال ۶۰ که شباهت‌های آن به یورش اخیر به مطبوعات قابل انکار نیست، در جملاتی بریده بریده و کوتاه و سانسور شده چنین شرح می‌دهد: «ظهر، خیر تعطیل موقت روزنامه‌های انقلاب اسلامی، میزان، آرمان ملت، مردم و جبهه ملی از طرف دادستان انقلاب اسلامی تهران پخش شد. اقدام جسورانه است. قرار نبود تعطیل شوند، مخصوصاً در آستانه انتخابات. تحقیق کردم، معلوم شد شورای عالی قضائی هم تصویب کرده‌است.»

اخبار جنبش کارگری - ریشه‌های طبقاتی جنبش کنونی مردم

صفحات روزنامه کاروکارگر خرداد ماه را مرور کرده و از میان گزارش‌ها و مطالب منتشره در آن، اخبار زیر را استخراج کرده‌ایم. این اخبار از عمق بحران اقتصادی در جامعه، نتیجه اجرای برنامه تعدیل اقتصادی و خصوصی سازی، تسلط مافیای اقتصادی (ارتجاع مذهبی - سرمایه‌داری تجاری وابسته) بر حاکمیت و ضرورت اجتناب ناپذیر بودن تحولات در ساختار اقتصادی - سیاسی جامعه ایران را نشان می‌دهد. این تغییر ساختار جز با کوتاه شدن دست سرمایه‌داری تجاری از اقتصاد و حاکمیت ممکن نیست. ریشه تمامی مقاومت‌هایی که در برابر تحولات می‌شود نیز در همینجا نهفته است: **تجارت وابسته به خارج و یا تولید ملی!**

غفلت بزرگی که طی سه سال گذشته شده و امید است با گشایش مجلس ششم جبران شود، بازگشایی دقیق و ریشه‌هایی پرورنده ای در مطبوعات و در برابر افکار عمومی است، که تنها گوشه‌ای از آن را در این شماره راه‌توده می‌خوانید. تا پایگاه اقتصادی مقاومت در برابر تحولات متلاشی نشود، مقاومت در برابر تحولات ادامه خواهد یافت. نبرد، یک نبرد طبقاتی است، که با تمام انگیزه‌های اقتصادی و منافع طبقاتی آن در جامعه ایران جریان دارد. توسعه سیاسی نیز متأثر از همین نبرد است. در حالی که جنبش مردم می‌گوشد فضای سیاسی را برای طرح دردها و مشکلات خود باز کند و حقایق پشت پرده سیاست و اقتصاد را در معرض افکار عمومی قرار دهد، نیروهای مقاوم در برابر جنبش و تحولات برای ادامه تسلط خود بر حاکمیت و ادامه فاجعه‌ای که تنها گوشه‌هایی از آن را در زیر می‌خوانید، این فضا را به سود خود می‌خواهد بسته نگهدارد و میدان را همچنان در اختیار روزنامه‌هایی نظیر رسالت، کیهان، جمهوری اسلامی، قدس و شبکه تلویزیونی حفظ کند که در اختیار خود دارد و در واقع سیمای مافیای قدرت و اقتصاد در جمهوری اسلامی است.

کاری و هیات دولت خواهان برپائی تشکلی با عنوان "ستاد بحران" بمنظور پیگیری مسائل و معضلات کارگران کارخانجاتی که تعطیل می‌شوند، گردیده‌اند.

♦ درگردهم‌آئی اخیر کارگران واحدهای تولیدی - خدماتی و صنفی کردستان که در محکومیت اخراج کارگران در بسیاری از واحدهای منطقه صورت گرفت، کارگران با صدور قطعنامه‌ای خواهان افزایش سطح دستمزدها به میزان تورم شدند. آنان همچنین با ابراز نگرانی و تاسف از اجرای قانون معافیت کارگاه‌های کوچک از شمول قانون کار، خواهان لغو فوری این قانون شدند. در بخش پایانی بیانیه این کارگران، از اعمال فشار، تهدید و دستگیری اعضای شوراهای کارگران و فعالان کارگری بشدت انتقاد شد.

♦ کارگران "مبلیران" و "علاءالدین" در اعتراض به عدم پرداخت حقوقشان، جاده مخصوص کرج را مسدود کردند. این اعتراض پس از حضور ماموران انتظامی در محل و مذاکره با کارگران معترض خاتمه یافت.

♦ کارخانه عظیم ریسندگی و بافندگی کاشان با ۵ هزار و ۸۰۰ کارگر، در آستانه رکود کامل و تعطیلی قرار گرفته است. این کارخانه بزرگ نساجی، به دلیل عدم پرداخت تسهیلات مصوب دولت و وزارت صنایع برای بازسازی و نوسازی ماشین آلات و افزایش ظرفیت تولید از سوی بانک توسعه صنایع با چنین بحرانی روبرو شده است. اتاق بازرگانی و صنایع، که محور امور تجاری و بازرگانی در جمهوری اسلامی است، بر این بانک تسلط دارد و سیاست‌های آن را تعیین می‌کند. مدیر عامل کارخانه مذکور پیشنهاد کرده است که برای گذر از بحران فعلی که هزاران کارگر را تهدید به بیکاری می‌کند، کمیته‌ای مرکب از نمایندگان وزارتخانه‌های کار، صنایع، کشور و سایر مراجع مربوطه تشکیل شود تا راه‌های برون رفت از بحران مورد بررسی فوری قرار گیرد.

♦ کارخانه پوشاک ایلام، وابسته به بنیاد مستضعفان و جانبازان انقلاب، پس از سال‌ها کار تولیدی به کارخانه‌های تعطیل شده می‌پیوندد. مسئول شورای اسلامی این کارخانه علت توقف تولید و بلا تکلیفی کارگران را تصمیم مسئولان این واحد تولیدی برای روی آوردن به فعالیت پردرآمد بازرگانی، واسطه‌گری و قطع فعالیت‌های تولیدی و اشتغال‌زا دانست که به اخراج و بیکاری کارگران منجر خواهد شد. مدیرکل کار و امور اجتماعی استان ایلام نیز بسته شدن این کارخانه را گام دیگری در جهت افزایش بیکاری ارزیابی کرد.

♦ کارگران شرکت جواهریان که ۱۵ ماه است بدلیل تعطیل شدن کارخانه حقوق دریافت نکرده و در وضعیت معیشتی دشواری بسر می‌برند در محوطه این کارخانه اجتماع کرده و دست به تظاهرات زدند. این کارگران شعارهایی با مضمون زیر نوشته و در کارخانه نصب کردند: ما خواهان ادامه کار کارخانه هستیم، ما کارگران ۱۵ ماه است حقوق دریافت نکرده‌ایم. شرکت جواهریان یکی از کارخانجات قدیمی تهران است که انواع اجاق گازهای چند شعله تولید می‌کرده است.

♦ کارگران کارخانه کفش "سه ستاره"، در اعتراض به عدم دریافت دستمزدهای خود جاده ساوه را بستند. مسئول شورای اسلامی

مجلس ششم و "دست‌های پینه بسته"!

اکنون با تمام فراز و فرودها و تقلب‌های شورای نگهبان، مجلس ششم شروع بکار کرده است. این مجلس در اکثریت خود با دولت هم‌آهنگ است و طبیعی است که میلیون‌ها مردم ستمدیده و محروم کشور که حقوق و مطالبات آنها پایمال شده، چشم انتظار گام‌های شجاعانه و عملی از سوی این مجلس و اکثریت نمایندگان آن که با شعار اصلاحات به آن راه یافته‌اند باشند.

بدیهی است که در این میان مردم بخوبی با مشکلات، ناسامانی‌ها و تنگناهایی که دولت و مجلس بر آن روبرو هستند آشنا می‌باشند و انتظار معجزه و حل یکشبه مشکلات را ندارند، بلکه آنچه که آن‌ها با حساسیت دنبال می‌کنند، بیان صریح و بی‌پرده مشکلات اقتصادی و ساختار اقتصادی جمهوری اسلامی طی ۱۲-۱۰ سال گذشته و سپس سازماندهی "همت ملی" برای بیرون رفتن از این بحران است. طبیعی است، که این خواست ملی تحقق نمی‌یابد، مگر با گسترش توسعه سیاسی و تقویت اراده ملی برای حضور همه جانبه در صحنه، برای رفع بحران اقتصادی و برداشتن گام‌های عملی در جهت عدالت اجتماعی.

ارائه لایحه یک فوریتی برای تغییر قانون مطبوعات، که در آخرین هفته‌های حیات مجلس پنجم علیه آزادی مطبوعات به تصویب رسید، گامی است قابل تقدیر، اما اگر این گام با گام‌های بلند تهیه و ارائه لایحه آزادی احزاب، سندیکاها و تشکل‌های صنفی همراه نشود مخالفان تحولات محاصره نخواهند شد. در این زمینه آنچه که میلیون‌های زحمتکش ایران منتظر اقدامی عملی در ارتباط با آن هستند، تغییر قانون ظالمانه دیگری است که تحت عنوان "خروج کارگاه‌های کوچک از شمول قانونی کار" در مجلس پنجم تصویب شد. این طرح ظالمانه، نه تنها موجب اشتغال نگاشته، بلکه امنیت شغلی نزدیک به سه میلیون کارگر و مزدبگیر را نیز به خطر انداخته و باعث کاهش تولید شده است. از دیگر عوارض زیانبار این طرح، می‌توان از کاهش بهره‌وری و تاثیر منفی آن در تولید ملی، حذف برخی از درآمدهای دولت همچون پرداخت حق بیمه و مالیات کارگران و ... بکارگیری کودکان با دستمزدهای نازل، افزایش ضایعات، ارجاع کار اضافی در اشکال مهارت‌گسیخته، تحقیر و فشار بر کارگران از سوی کارفرمایان و نیز اخراج گسترده کارگران در واحدهای زیر ۱۰ و ۶ نفره و تقلیل نیروهای کار از سوی بسیاری از کارفرمایان اشاره کرد. درادواتر از آنچه بر شمرده شد، ضربه جبران ناپذیری است که طرح مذکور به حریم حرکت و کرامت انسانی میلیون‌ها کارگر زحمتکش کشور وارد ساخت. همان‌ها که آقایان به نقل از حضرت محمد می‌خواستند به دست‌های پینه بسته آنها بوسه بزنند، اما حالا نانی را که با زحمت می‌آورند را هم از کف دستشان درآورده‌اند.

ادامه تعطیلی کارخانه‌ها

بدنبال تعطیلی روزافزون و غیر قابل کنترل واحدهای تولیدی و صنعتی در سرتاسر کشور، که به بیکاری بخش عظیمی از کارگران منجر گردیده، بسیاری از کارگران از نقاط مختلف ایران، از مسئولین امور

این کارخانه به مطبوعات گفت: از سه ماه پیش، کارگران این کارخانه که اکثراً بالای ۲۰ سال سابقه کار دارند حقوق و مزایای خود را دریافت نداشتند. در همین مدت صاحب کارخانه نیز به محل کارخانه نمی‌آید و کسی نمی‌داند او کجاست. کارگران، برای جلوگیری از بسته شدن کارخانه، خود اقدام به بستن قرار داد با اشخاص کرده‌اند، اما بدلیل قطع برق کارخانه، قادر به انجام تعهدات خود نیستند و به همین دلیل طرف‌های قرارداد قصد فسخ قراردادهای خود را دارند. به همین دلیل، کارگران برای رساندن فریادشان به گوش مسئولین اقدام به بستن جاده کردند. این اعتراض سپس به تحصن در جاده ساوه و بسته شدن این جاده انجامید.

♦ کارگران ۱۰ واحد تولیدی صنعتی گیلان بیش از ۸ ماه است حقوق دریافت نکرده‌اند و خانواده‌هایشان در فقر و تنگدستی بسر می‌برند. مدیرکل کار استان گیلان در همایش مشترک نمایندگان کارگران گیلان و مازندران با اعلام این خبر، گفت که این کارگران از بیمه بیکاری نیز نمی‌توانند استفاده کنند. او اضافه کرد: برابر آمارهای واقعی، گیلان رتبه دو تا سوم را از نظر بیکاری در کشور دارد. استان گیلان دارای ۱۶۹ هزار و ۷۹۶ بیکار ثبت شده دارد که از این تعداد بیش از ۵ هزار نفر دارای مدرک تحصیلی لیسانس به بالا هستند.

♦ مدیرکل کار و امور اجتماعی استان فارس در همایش یک روزه "تکامل فرهنگ کار" گفت: ۱۳ درصد منابع دنیا در کشور ما متمرکز شده‌است و با وجود آن شاهد نزدیک به ۲۵ میلیون بیکار در کشور هستیم که عمده آنان را جوانان تشکیل می‌دهند. رشد سرمایه‌گذاری در صنعت به صورت چشمگیری کاهش یافته است و متأسفانه سرمایه‌های کشور به سمت واسطه‌گری و واردات محصولات خارجی سوق داده شده‌است. حتی در همین اخبار کوتاه نیز آشکارا مشخص است که نقدینگی در بخش تجارت است و صنایع از آن محرومند، واردات کمر تولید داخلی را شکسته، تجارت در برابر تولید حمایت حکومتی می‌شود و

♦ فرماندار ساوه در نشست مشترک با صاحبان صنایع مستقر در شهرستان ساوه و شهر صنعتی کاوه این شهرستان که نماینده مردم ساوه در مجلس ششم و چند تن از اعضای شورای شهر نیز در آن حضور داشتند گفت: از ۴۰۰ واحد تولیدی و صنعتی مستقر در ساوه، تعداد واحدهای موفق از تعداد انگشتان دست تجاوز نمی‌کند، ۱۷۰ الی ۱۸۰ کارخانه با زحمت به تولید ادامه می‌دهند و بقیه غیر فعال (تعطیل شده) می‌باشند. حجم صادرات غیر نفتی کشور از ۴۷ میلیارد دلار در سال ۵۷ به ۳۲ میلیارد دلار در سال گذشته کاهش یافته‌است. هر ساله در کشور ۱۰ تا ۵۰ درصد بر قیمت مواد اولیه محصولات تولیدی (که از خارج و از سوی شبکه واردات و توزیع و فروش داخلی هدایت و مدیریت می‌شود) مواجه هستیم.

♦ رئیس کانون عالی شوراهای اسلامی کار کشور در مشهد و در جمع نمایندگان کارگران واحدهای صنعتی خراسان گفت. در هر بخشی از صنعت که سیاست خصوصی سازی اعمال می‌شود، مجریان در گام اول تعدیل نیروی انسانی را در دستور کار خود قرار می‌هند و این در حالی است که کشور ما بشدت از مضل بیکاری رنج می‌برد.

♦ رئیس هیات مدیره کانون هم‌آهنگی شوراهای اسلامی کار آذربایجان شرقی، در گردهم‌آئی ماهانه نمایندگان کارگران در هیات‌های حل اختلاف استان گفت: هیات‌های تشخیص و حل اختلاف آذربایجان شرقی مسئولیت شرعی و قانونی خانواده‌های ۲۰۰ هزار کارگر رسمی این استان را بر عهده دارند. روز به روز تعداد کارگاه‌ها و کارخانه‌های تعطیل شده افزایش می‌یابد و کارگران بیشتر به خیل بیکاران جامعه اضافه می‌شوند. حتی برخی کارخانه‌های بزرگ دولتی و شبه دولتی نیز به بهانه اینکه می‌خواهند بخشی از فعالیت‌های خود را به بخش خصوصی واگذار کنند کارگران رسمی خود را با تمهید باز خرید کردن اخراج کرده و یا آنها را به کارهای سخت و طاقت‌فرسا وامی‌دارند. کارگران کارخانه‌های نختاب فیروزان، آرد سازی آذربایجان، فرش ماهور، کفش استقلال، پارس مقوا، الیاف آذر، آبدین نخ چینی بهداشتی ارس و چندین واحد دیگر از جمله نمونه‌هایی هستند که بخشی از کارگران آنها ماه‌هاست حقوق خود را دریافت نکرده‌اند. ما معتقدیم بخش اعظم مشکلات تولید و صنعت کشور ناشی از خصوصی سازی‌های گسترده و

بی‌رویه بدون مطالعه، واردات بی حساب و کتاب کالاهای خارجی، کمبود نقدینگی در بخش صنعت و عدم همکاری بانک‌ها است.

♦ مدیرکل کار و امور اجتماعی کرمانشاه: اگر امنیت شغلی هزاران کارگر کارخانه‌های پشم باقی کشمیر، شباب غرب، مومیایی غرب، نساجی غرب، کشت و صنعت و مجتمع دامپروری قدس، روغن گریس باختر و گونی باقی بیستون حل نشود با مخاطره روبرو خواهیم بود. یکی از کارخانجات بحران زده کرمانشاه "شباب غرب" است که با حجم زیادی از نیروی انسانی در آستانه تعطیلی قرار گرفته‌است.

♦ دبیر اجرایی خانه کارگر شهرستان ساری: کارگران کارخانه تخته سه‌لانی شهید رجائی-صنایع فلزی- سیمرغ شمال و پاک‌پاک ساری ماه‌هاست که حقوق دریافت نکرده و بلا تکلیفند زیرا این کارخانه‌ها در آستانه تعطیلی قرار دارند. عمده‌ترین مشکلات تعطیلی کارخانجات عدم نقدینگی، واردات بی‌رویه کالاهای خارجی و واگذاری بی‌حساب و کتاب و بدون نظارت و کنترل کارخانه‌ها به بخش خصوصی است. هر جا به بن بست می‌رسند مشکلات را به گردن کارگران و قانون کار می‌اندازند، در حالیکه خصوصی سازی باعث از بین بردن امنیت شغلی کارگران و مشکلات دیگر است.

♦ واحد تولیدی "کفش فارس" از واحدهای تحت پوشش گروه صنعتی ملی مستقر در غرب تهران بدلیل کمبود شدید مواد اولیه و نبود مدیریت با بحران روبروست و ۵۰۰ کارگر این واحد تولیدی ماه‌هاست بلا تکلیف‌اند و از اردیبهشت ماه حقوق نگرفته‌اند. مدیران ارشد این واحد اکنون یک ماه است که واحد را ترک کرده‌اند و اینک کارخانه مدیر ندارد.

♦ دبیر اجرایی خانه کارگر استان همدان: وضعیت کارگران استان همدان بسیار بحرانی است و روز به روز بر تعداد کارگران اخراجی افزوده می‌شود. اغلب کارخانه‌های استان، مانند الیاف صنعتی، نساجی اکباتان و گدازان اقدام به اخراج کارگران نموده‌اند.

ضرورت آگاهی و تشکل

بدنبال تشکیل اتحادیه‌های اسلامی کار بیمارستان‌ها و هتل‌های تهران، به پیشنهاد مسئولان ارشد خانه کارگر، چند اتحادیه کارگری دیگر در صنایع مختلف شکل می‌گیرد.

♦ مصوبات کمیته‌های تشکیل شده در کارخانه "ایران رادیاتور" با اعتراض کارگران این کارخانه روبرو شد. کارگران معتقدند: در شرکت ما بطرق مختلف از تشکیل شورای اسلامی کار جلوگیری می‌شود و ما فاقد این شورا هستیم. اما کمیته‌های مختلف در این شرکت تشکیل شده و تا جایی که ما اطلاع داریم این کمیته‌ها می‌بایست متشکل از نمایندگان کارگران و کارفرما باشد، اما اینطور نیست و همه نمایندگان از طرف مدیریت انتخاب شده‌اند. و نسبت به آن اعتراض داریم.

از میان نامه‌های منتشره کارگران در روزنامه کار و کارگر

♦ بنده با ۲۵ سال سابقه کار در مشاغل سخت و طاقت فرسا، امید به آن داشتم که با پیگیری نمایندگان جامعه کارگری و تلاشی که کمیسیون کارگری مجلس به خرج داد قانون بازنشستگی پیش از موعد کارگران به تصویب مجلس پنجم برسد، ولی عده‌ای از نمایندگان این مجلس، که مردم در انتخابات مجلس ششم دست رد به سینه‌شان زدند، در آخرین نشست‌های مجلس پنجم با تصویب کلیات طرح مذکور کارگران را سرگرم کنند تا در روزهای پایانی این مجلس قوانینی را تصویب کنند که با شگفتی کارگران روبرو شد.

♦ لطفاً به مسئولین مملکتی بگوئید ما همان‌هایی هستیم که در زمان جنگ بی‌هیچ توقعی، عاشقانه برای دفاع از سرزمین نیانامان از خود و خانواده‌مان گذشتیم؛ حال چرا باید خانواده‌های ما از فقر و تنگدستی بسوزند و بسازند؟ این حقیقت است که ما کارگران بی‌پناه ایرانی، روزهای بی‌شماری را بدون غذا سپری می‌کنیم تا شاید بتوانیم لقمه‌ای نام برای فرزندانمان بفرستیم.

احسان طبری ۲۰ سال پیش برای چنین روزهایی نوشت: نقش مذهب و پایگاه طبقاتی مبارزان مذهبی در ایران

۲۰ سال زمان لازم بود تا انبوهی از نیروهای سیاسی دارای گرایش‌های مذهبی، توده مردم و طیف‌هایی گوناگونی از میان نیروهای سیاسی غیر مذهبی و متمایل به چپ بدانند، ببینند و خود تجربه کنند آنچه را که قدیمی‌ترین و آگاه‌ترین حزب سیاسی ایران، از همان ابتدای شکل‌گیری انقلاب ۵۷ و در سال‌های نخست پیروزی انقلاب، پیرامون حاکمیت چندگانه جمهوری اسلامی و نیروهای مذهبی گفت. آنچه که امروز به درک میلیون‌ها مردم ایران تبدیل شده، آسان بدست نیامد و با قاطعیت می‌توان گفت که این درک عمیق اجتماعی، علیرغم همه توطئه‌ها و جنایاتی که انجام شده و باز هم خواهد شد نه تنها از جامعه ایران رخت برنخواهد بست، بلکه برای نخستین بار در تاریخ معاصر ایران به عظم راسخ و آگاهانه‌ای برای به عقب راندن ارتجاع مذهبی از حیات جامعه تبدیل شده‌است. جنگ، ویرانی، فقر، کشتار، اعدام، زندان و غارت در شرح حساب‌های میلیاردی صاحبان نقدینگی و ارتجاع مذهبی و غارتگرانی که پشت شعارهای مذهبی پنهان شدند تا از انقلاب و انقلابیون انتقام بگیرند و آرمان‌های انقلاب ۵۷ را دفن کنند، ثبت است. اما رقم نجومی و بزرگتری در حساب مردم ایران ثبت است: آگاهی و اراده دفاع از تحولات انقلابی!

حزب توده ایران برای رسیدن جامعه ایران به این لحظه از آگاهی تاریخی خود، بزرگترین قربانی‌ها را داد، چرا که دقیق دید و درست گفت!

از جمله قربانیان بزرگ حزب توده ایران، زنده یاد "احسان طبری" است، که قامتی به افراشتگی تاریخ و ادبیات و فلسفه داشت و هر سه را در پیاله‌ای از محبت و انسانیت سرکشیده بود!

آنچه در ادامه می‌خوانید، کوتاه شده مقاله‌ایست که او در سال ۱۹۸۲ در داخل کشور نوشت و در مجله صلح و سوسیالیسم، که در کشور "چکسلواکی" منتشر می‌شد، در تشریح انقلاب ایران برای همه احزاب و نیروهای سوسیالیست، مترقی و صلح دوست جهان منتشر کرد. نگاه او به اسلام، جنبش‌های انقلابی ایران و جهان، تنش‌های طبقاتی در طیف‌های مسلمان حاضر در صحنه انقلاب و حکومت و نقش مخرب چپ روی‌ها در آن سال‌ها، بدیع‌تر از آن بود که در زمانی کوتاه و در وسعتی به اندازه امروز درک شود. این درک با تاخیر حاصل شد، اما مهم آن است که چنین شد! گرچه طبری در اسارت ارتجاعی که خود آن را خوب می‌شناخت به کام مرگ رفته باشد و نباشد که آنچه را گفته و نوشته بود به چشم ببیند! مقاله تحلیلی او را، که گویی شرحی است بر اوضاع امروز ایران و جمهوری اسلامی با هم بخوانیم. (علاقه‌مندان می‌توانند به اصل مطلب در مجله صلح و سوسیالیسم شماره ۱۲، دسامبر ۱۹۸۲ مراجعه کنند)

ترجمه: م. فرهمند

در مسیر تحولات اجتماعی دهه‌های گذشته در ایران دو جریان مذهبی شکل گرفته‌است. از یکی از این دو جریان می‌توان بعنوان جریان سنتی و محافظه کار یاد کرد، که در کلیت خود توسط روحانیون بلند پایه‌ای هدایت شده و می‌شود، که اکثریتشان جایگاه ویژه‌ای در جامعه دارند.

نمایندگان این جریان از هرگونه تلاشی، که طی آن در جهت جامعه عمل پوشاندن به تحولات و دگرگونی‌های مترقی اجتماعی و سیاسی به ضرورت تحولات به دگم‌های مذهبی تکیه شود، بعنوان "دست‌کاری در کار خدا و نوعی کفر" و "تفسیر غلط و اشتباه" یاد می‌کنند. به عقیده این جریان، مذهب و اعتقادات مذهبی هیچ‌گونه ارتباطی به امور "دنیوی" ندارند. آنها معتقدند که پرداختن به فرایض دینی و مذهبی مهم‌تر از نبرد اجتماعی و انجام وظایف میهن پرستانه است. با همین اعتقاد، آنها می‌گویند بایستی با نظم ضد بشری سرمایه‌داری کنار آمده و آنچه‌نکنانه در مقابل "اراده خداوندی" و سر نوشت بایستی زانو زد و کنار آمد، در مقابل نظم یاد شده نیز باید زانو زد و کنار آمد!

در مقابل، جریان دومی وجود دارد که با فعالیت‌های انقلابی توده‌های مردم در ارتباط است ... (نویسنده سپس به نظرات مارکس و انگلس در این رابطه اشاره کرده و یاد آور می‌شود که این امر، پدیده جدیدی نیست)

در عصر ما، در کشورهای مختلف مشرق زمین، مذهب همچنان نقش آفرین است. گروهی از روحانیون از رده‌های بالا و پائین که نسبت به سرنوشت خلقشان بی‌تفاوت نیستند در نبرد سیاسی-اجتماعی توده‌های مردم شرکت می‌کنند.

تجربه جنبش‌های آزادیبخش، همچنین در عصر جدید نشان می‌دهد که در کشورهای که در آنها مذهب بی‌انگیز ایدئولوژی توده‌های مردم است، نبرد رهائی بخش اجتماعی و ملی در شکل مذهبی و حتی تحت شعارهای مذهبی نمود می‌کند. طبیعی است که این امر دلائل کاملاً روشن اجتماعی-تاریخی دارد.

برای پاسخ به این پرسش که چرا در ایران تلاش در جهت ایجاد تحولات اجتماعی در پایان دهه ۷۰ قرن بیستم شکل مذهبی و

بویژه "اسلامی" به خود گرفت - آنچه که در ایران از آن بعنوان "اسلام انقلابی" یاد می‌شود - و اینکه چرا مذهب در این تحولات اجتماعی و حرکت ضد امپریالیستی در کشور ما یک چنین نقش قابل توجهی ایفاء کرده، بایستی درباره ویژگی‌های عصر ما و به امکان بوجود آمده در این عصر در مبارزات رهائی بخش ضد امپریالیستی تحقیق شود.

در عصر ما، ایده‌آل‌های اجتماعی که در گذشته به اشکال مختلف و در آموزش‌های مذهبی اسلامی پذیرفته شده و جا باز کرده‌اند، چارچوب جدیدی به خود گرفته و به یک نیروی ایدئولوژیک موثر برای مبارزه با ستمگران داخلی و خارجی، برای احیای حقوق ملی و برای دستیابی به صلح، استقلال، آزادی و رهائی از بهره‌کشی تبدیل شده‌اند.

امپریالیسم و ارتجاع می‌کوشند جنبش‌های مترقی و انقلابی را، بخصوص آنها که تحت شعارهای اسلامی بوقوع می‌پیوندند، زیر ضربه برده، متلاشی کرده و از بین ببرند و یا آنها را از محتوا تهی کرده و در جهت تقابل با کمونیسم و ترقیات اجتماعی هدایت نمایند. برای رسیدن به این اهداف، آنها بخصوص از سازمان‌ها و جریان‌های مذهبی که توسط روحانیون مرتجع کنترل می‌شوند، استفاده می‌کنند. ما شاهدیم که طی سال‌های متمادی، حاکمان کشورهای مختلف اسلامی، مذهب را وسیله‌ای برای تقویت موقعیت خود، ستمگران داخلی و غارتگران خارجی تبدیل کرده‌اند. نیروهای ضد انقلابی و مخالفین دگرگونی‌های دمکراتیک، چهره واقعی خود را پشت نقاب "جهاد مقدس در راه اسلام" پنهان می‌کنند.

به نظر می‌رسد که روی این نکته مهم بایستی تاکید نمود، که مذهب در بعضی کشورها ایدئولوژی نبرد طبقاتی را تشکیل می‌دهد و در مواردی بعنوان جهان‌بینی نیروهای انقلابی عمل می‌کند و یا جزئی از آن می‌باشد. بسختی می‌توان منکر شد که اسلام در بوجود آمدن جنبش‌های میلیونی مومنین برای رهائی از اختناق و سلطه خارجی سهم نداشته‌است. سازماندهی که مذهب گاهی در جنبش‌های انقلابی در گذشته‌های دور تاریخ ایفاء کرده، با یک جهت‌یابی جدید تحت شرایط کنونی بروز می‌کند. در انقلاب ایران توده‌های زحمتکش، پیشه‌وران و مزدبگیران شهر و روستا فعال‌تر از گذشته در جنبش انقلابی شرکت

کنند یا نه؟ و یا، زیر پوشش نبرد با "کفر" بشدت تلاش می‌شود فعالیت‌ها علیه امپریالیسم و سرمایه‌داری منحرف شده و علیه احزاب مترقی و کشورهای سوسیالیستی هدایت شود و فنانیسم مذهبی حاکم شود. گروه‌های شبه فاشیستی که پوشش اسلامی دارند نیز یک خطر بالقوه هستند که فنانیسم مذهبی محیط مناسب را برای تاثیر گذاری آن‌ها فراهم می‌کند.

از آنجا که در انقلاب ایران نیروی هدایت کننده یک سازمان سیاسی قوی، که مردم آن را بعنوان نیروی هدایت کننده جنبش به رسمیت بشناسند و اعتماد مردم را به خود جلب کرده باشد وجود ندارد، این خطر وجود دارد که گروه‌های شبه فاشیستی برای یک دوره بتوانند از سر در گمی مردم سوء استفاده کنند. آنچه که درک جنبه‌های مختلف انقلاب را دچار مشکل می‌کند، عمق این حرکت مردمی، شکل مذهبی و ویژگی‌های نبرد طبقاتی است. برای نیروهای تندروی چپ درک این پیچیدگی‌ها بسیار سخت است و به همین دلیل آنها در حرف انقلابی‌های دو آتشه‌اند، ولی در عمل آب به آسیاب راست تندرو می‌ریزند. اینان از درک سیر تحولات عاجزند. با آنکه از نبرد علیه "ارتجاع مذهبی" دم می‌زنند، در عمل موقعیت ارتجاع مذهبی و راستگرایان را تقویت می‌کنند. در ایران، نه تنها اکثریت مطلق زحمتکش‌ان شهر و روستا، بلکه قسمتی از بورژوازی سنتی ایران (بازار) و همچنین خرده بورژوازی کاماکان در بند روبنای مذهب می‌باشند. بورژوازی سنتی ایران از این امر در پوشاندن مقاصد خود به نحو فوق‌العاده‌ای استفاده می‌کند. بخشی از سرمایه‌داری تجاری ایران موفق شده، براساس حقوق اسلامی و با کمک روحانیون بلند پایه‌ای که در ابتدای این نوشته آمد قوانین پایه‌ای مالیات دولتی را دور بزنند.

تفاوت عظیمی بین خط "اسلام انقلابی" و "اسلام سنتی" وجود دارد. مسلمانانی که با جنبش عظیم مردم همراه هستند دارای امکاناتی برای اعمال برتری خود و گسترش دیدگاه‌های خویش هستند. اینان امیدوارند با ایجاد دگرگونی‌های اجتماعی به ایدئولوژی اسلامی جاذبه خاصی بخشیده و آن را وسیله‌ای برای ایجاد دگرگونی نه تنها در ایران، بلکه دنیای اسلام تبدیل کنند.

ما بر این عقیده‌ایم که آینده پاسخ مناسب را به این سؤال خواهد داد که "اسلام انقلابی" قادر خواهد بود حوائج مادی و معنوی جامعه را برآورده سازد یا خیر. مردم ما خواهان آزادی، عدالت و استقلال هستند. مسلمانان ایران، مانند همه کشورهای دیگر، به دلیل تعلقشان به طبقات و اقشار مختلف اجتماعی و علائق و منافع متضاد اجتماعی‌شان نظر واحدی در ارتباط با مشکلات و اهداف انقلاب ندارند. همین تعلقات طبقاتی، در سازمان‌ها و گروه‌های اسلامی و موضع‌گیری‌های آن‌ها نیز قابل تشخیص است. این سازمان‌ها و گروه‌ها را از روی موضعی که دارند می‌توان طبقه‌بندی کرد، اما باید توجه داشت که این طبقه‌بندی خالی از نقص نیست.

— دکماتیک‌های مذهبی که از نظم سرمایه‌داری، بزرگ مالکی و دیگر اشکال بهره‌کشی دفاع می‌کنند.

— طیف وسیعی از نمایندگان خرده بورژوازی شهر و روستا که ایدئولوژی مذهبی را در یک چارچوب سنتی - دکماتیستی تفسیر می‌کنند. اینان به اشکالی از انقلاب حمایت می‌کنند ولی نمی‌توانند ایفاگر نقش خاصی باشند و توسط گروه اول می‌توانند به انحراف کشانده شوند.

— مسلمانان انقلابی که براساس مشکلات اقتصادی، رسیدگی به نیازهای مردم و جلب رضایت آنان و توجه به پیشرفت و ترقی را از واجبات دانسته و ضرورت فوری تحقق آن را تشخیص می‌دهند. به عقیده اینان اگر "انقلاب اسلامی" دست به فرم‌های اساسی در جهت منافع مردم نزنند، مردم از آنان سلب اعتماد می‌کنند. بهمین جهت اینان برای دست یابی به یک چنین دگرگونی‌هایی قدم به میدان می‌گذارند و با مدافعان بهره‌کشی مخالفت می‌کنند، ولی در محدوده سیاسی، اینان در تلاشند که قدرت را بصورت انحصاری و یک قطبی قبضه کرده و تاثیر گذاری دیگر انقلابیون را محدود یا به کل از بین ببرند.

— مسلمانان انقلابی که نه فقط از نظر اقتصادی دارای یک موضع مترقی هستند که با منافع مردم مطابقت دارد، بلکه از نقطه نظر سیاسی با

کردند. با اینکه اولین تحركات و اعتراضات در شهر مذهبی قم شکل گرفت و جنبه‌ها و اشکال مذهبی داشت، ولی به مرور که ترکیب طبقاتی شرکت‌کنندگان بیشتر از زحمتکش‌ان و مزدبگیران شهر و روستا شد، شعارها و خواست‌های برخاسته از زندگی زمینی و در چارچوب مطالبات دمکراتیک - بورژوازی مطرح شد و حتی بعدها قسمتی از سرمایه‌داری ایران برای له نشدن زیر چرخ‌های عظیم انقلاب، بخصوص بورژوازی تجاری و سنتی (بازار) نیز ناچار به پذیرش بخشی از این شعارها و خواست‌ها و همگامی با آن شد. اینان، البته از همان ابتدا و در حقیقت امر، برای در اختیار گرفتن ابتکار عمل و در اختیار گرفتن سیستم اداری رژیم گذشته و در جهت منافع خویش وارد میدان شدند و هدفشان متوقف کردن انقلاب و تبدیل انقلاب به فرم سیاسی سازشکارانه با دربار شاهنشاهی بود.

از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا انقلاب بهمن ۱۳۵۷ بیش از یک ربع قرن سپری شد. مردم ایران تجربیات شکست جنبش ملی شدن صنعت نفت و درس‌هایی که از آن گرفته بودند را در انقلاب ۵۷ به خدمت گرفتند. از جمله اینکه نیروهای شرکت‌کننده در مبارزه برای ملی کردن صنعت نفت موفق به ایجاد یک اتحاد وسیع بین نیروهای جنبش نشدند و علت شکست جنبش نیز در واقع در همین تفرقه بود. مردم ایران این تجربه را در پیش چشم خود داشتند و بدین ترتیب تمام کوشش خود را در جهت حفظ یکپارچگی نیروهای انقلابی در برابر دربار شاهنشاهی بکار بردند. این امر چنان بود، که هیچ نوع جدائی و تفرقه تحمل نشد و از هر نیرویی، که با قبول حداقل‌های خواست‌های انقلاب به صفوف انقلابیون پیوستند استقبال شد. از جمله سرمایه‌داری تجاری (بازاری) و سنتی ایران. به همین جهت، اتحادی که میان مردم ایران در انقلاب ۵۷ بوجود آمد، در تاریخ ایران بی‌نظیر بود!

شکل مذهبی انقلاب ایران خواست‌ها و ویژگی‌ها وهمچنین محتوای اجتماعی و سیاسی آن را تحت الشعاع قرار می‌دهد. این ویژگی انقلاب، البته باعث بروز تزلزل‌ها، عقب‌نشینی‌ها و گاه بی‌محتوایی‌های آشکار نیز می‌شود. اتفاقاً به دلیل همین ویژگی‌هاست که باید وقایع این انقلاب بصورت اصولی تجزیه و تحلیل شود. در آمیختگی‌ها و ارتباط‌های پیچیده وقایع و شناخت جهت‌گیری‌ها و گرایش‌های اصولی و مهم، برای جلوگیری از سردرگمی و ابهام اجتناب ناپذیر است. توجه باید داشت که در این سال‌ها، نبرد طبقاتی سنگینی در جنبش انقلابی ایران بوقوع پیوسته‌است.

بورژوازی ایران - بویژه بخش تجاری آن - که در جنبش انقلابی شرکت کرد، امیدوار بود و هست که بتواند این جنبش را در چارچوب منافع خویش متوقف کند. تمامی جریان‌ات شرکت‌کننده در این جنگ قدرت، خود را مسلمان و "شدیدا معتقد" و تنها "حافظان اسلام" می‌دانند و این خود بر پیچیدگی نبرد طبقاتی در جنبش انقلابی ایران افزوده‌است.

در همگی تفسیرهای گوناگونی که از اسلام می‌شود، مهمترین پدیده‌های اجتماعی - مالکیت، بهره‌کشی، ماهیت طبقاتی دولت و غیره - مطرح است و بصورت‌های متفاوت مطرح می‌شود. برای مثال، روحانیون سنتی، در نمازهای هفتگی "جمعه" ایران به مسئله مالکیت، اشکال و حدود آن اشاره نمی‌کنند تا به ترکیب آن دست زده نشود! و یا، طرفداران سرمایه‌داری و زمینداری بزرگ و فئودالیسم، دکم‌های مذهبی را مطرح می‌کنند که براساس آنها اسلام محدودیتی برای مالکیت قائل نیست. آنها از "انقلاب اسلامی" می‌خواهند به مالکیت بزرگ و سرمایه‌های بزرگ دست اندازی نشده و دولت در این امر دخالت نکند. در برابر، روحانیون دیگر و عده‌ای از رهبران مذهبی که آراء و خواست‌های توده‌های زحمتکش را بیان می‌کنند به این امر اعتراض دارند و معتقدند که مالکیتی که سرمایه‌داران بزرگ و مالکان از طریق چپاول بدست آورده‌اند باید به بسود جامعه به دولت برگردانده شود. از نظر اینان، انقلاب اسلامی باید عدالت اجتماعی را به ارمغان آورد. توده‌های مردم از این نسخه حمایت می‌کنند.

طبیعی است که امور به دلخواه پیش نمی‌رود و شرایط بسیار پیچیده و دشواری حاکم است. علاوه بر توطئه‌های امپریالیسم و عوامل داخلی و وجود پروکاتورها متعدد، ایدئولوژی مذهبی و دیدگاه‌های متفاوتی که نسبت به آن وجود دارد خود مشکل ساز است. برای مثال، در جنگ شدید طبقاتی، دانسته و یا ندانسته پوشش زنان به مسئله مهم روز تبدیل می‌شود و این که مطابق اصول اسلامی زنان باید چادر به سر

حجت‌الاسلام محتشمی: در چارچوب قانون اساسی و همانطور که "امام" هم گفتند:

اپوزیسیون و کمونیست‌ها حق فعالیت دارند!

حجت‌الاسلام محتشمی، وزیر اسبق کشور و مدیر مسئول روزنامه "بیان"، پس از توقیف این روزنامه از سوی دادگستری تهران، با خبرگزاری دانشجویی "ایسنا" مصاحبه کرده و نقطه نظرات خویش پیرامون برخی از رایج‌ترین سؤالات مردم را مطرح کرد. وی که برای انتخابات میان دوره‌ای مجلس از تهران کاندید است، در مصاحبه، در باره شورای نگهبان گفت:

شورای نگهبان - صراحتاً می‌گویم که تأثیر عملکرد فقهای شورای نگهبان در ارتباط با سرنوشت مردم و انتخابات، به مراتب مخرب‌تر از آن است که روزنامه‌های ایران و جهان علیه اسلام و انقلاب حزب بزنند. برای پیدا کردن دلائل ایجاد انحراف در اعتقادات مردم، البته در صورت صحت این ادعا، به جای مطبوعات باید در جای دیگری به دنبال علت گشت. اندیشه و عملکرد منفی کسانی که خود را مدافع و مدعی دین می‌دانند باعث تضعیف باورها و اعتقادات نسل جوان می‌شود. میزان تخریب برخورد و عملکرد دستگاه قضائی که از سوی روحانیت و علما اداره می‌شود، علیه باورهای دینی به مراتب بیشتر از قدرت مطبوعاتی است که به فرض علیه اسلام مطلب بنویسند.

روحانیون اصلاح طلب - محتشمی در باره ادعاهای روزنامه رسالت و کیهان و جمهوری اسلامی که امثال وی و رئیس کنونی مجلس "کروبی" را اصولگرا و از طیف خویش معرفی کرده و از اتحاد با آنها می‌گویند گفت: بیشترین حملات تخریبی را افراطیون جناح راست، در دوران مجلس چهارم و پنجم به نیروهای خط امام و جریان اصلاح طلب امروز وارد کرده‌اند. اکنون در دوره ششم مجلس چه اتفاقی افتاده که آنها ادعای نزدیکی و وحدت با ما را مطرح می‌کنند؟

مطبوعات - وی در باره اصلاحیه‌ای قانون مطبوعات که در مجلس ششم با قید یک فوریت تصویب شده‌است گفت: اصل طرح اصلاح قانون مطبوعات، صد در صد مورد حمایت است. آنچه که در مجلس پنجم تصویب شد به منزله قطع ریشه مطبوعات مستقل و اصلاح طلب، به عنوان زبان مردم و ذبح یکی از اصول قانون اساسی، یعنی اصل مطبوعات آزاد بود.

قوه قضائیه - محتشمی در باره اصلاحات در ساختار تشکیلاتی سیستم مدیریت و قوانین قوه قضائیه گفت: ریاست این قوه باید توان اصلاحات را در این سیستم عظیم داشته باشد. دادگاه ویژه روحانیت نیز در صورتیکه معارض با اصول قانون اساسی نباشد، تنها در زمینه مسائلی که به صنف روحانیت بر می‌گردد صلاحیت رسیدگی دارد.

اپوزیسیون - وی در باره فعالیت‌های سیاسی در جمهوری اسلامی گفت: همانطور که امام هم گفته‌اند، حتی کمونیست‌ها هم در چارچوب نظام و قانون اساسی حق اظهار نظر دارند. به نظر من هیچ منعی برای فعالیت اپوزیسیون و غیر اپوزیسیون، البته در چارچوب قانون اساسی وجود ندارد.

انحصار و فرقه‌گرایی مخالفند. اینان بر این عقیده‌اند که انقلاب ایران بدون اتحاد تمامی نیروهای واقعا انقلابی - مسلمانان و دیگر گروه‌های سیاسی مترقی مانند آنانی که دارای برنامه سوسیالیسم علمی هستند - قادر نخواهد بود مواضع خود را در نبرد علیه امپریالیسم و ضد انقلاب مستحکم کرده و پیشروی کند.

با کمال تأسف، گروه‌های تندروی چپ ایران که پیشتر از آنها نام برده شد، این دیدگاه را نسبت به نیروهای مذهبی نمی‌پذیرند و در عمل نیروهای راست را حمایت می‌کنند. با کمال تأسف باید اعتراف کرد که این نیروهای چپ‌رو موفق شده‌اند تعداد زیادی از جوانان صادق و شریف میهن ما را به سمت خود جذب کنند.

وجود مواضع چپ تندرو بهانه‌ای است در دست راستگرایان تا حزب توده ایران را دشمن اسلام و مسلمانان معرفی کنند، در حالیکه حزب توده ایران از انقلاب و توده‌های زحمتکش کشور دفاع می‌کند. در ذهن راستگرایان "کمونیسم" یعنی دشمنی با اسلام و چپ تندرو به تبلیغاتی که راستگرایان در این زمینه می‌کنند تا احساسات مردم را برانگیزند کمک می‌کند. این راستگرایان و مرتجعین بیشتر از همه علیه سوسیالیسم جهانی و حزب توده ایران شعارهای کینه توزانه می‌دهند. روحانیون مرتجع و ضد انقلاب معتقدند که جهت اصلی سیاست‌ها بایستی کمونیسم ستیزی باشد و مدافعین جهان بینی کمونیستی بایستی بعنوان خطرناک‌ترین "مشرکین" تحت تعقیب قرار گرفته و مجازات شوند. طبیعی است که تحت چنین شرایطی، وظائف سنگینی بر عهده حزب توده ایران است. این وضعیت پیچیده و واقعا موجود در ایران از حزب ما طلب می‌کند تا با خلاقیت و تمرکز حواس بیشتر و بیشتر وقایع و اتفاقات را ببیند و دنبال کند؛ آنها را درک و تفسیر کند، صبور باشد و کنترل خود را از دست ندهد. سردرگم نشود و درک کند که تعمیق انقلاب بدون جذب افشار بینابینی جامعه ممکن نیست، این که این افشار با تصورات و پیشداوری‌های خود به انقلاب پیوسته و می‌پیوندند، این که امپریالیسم و ضد انقلاب به این راحتی از مواضع خود عقب نشینی نکرده و از کشور مهمی مانند ایران صرفنظر نخواهد کرد و از منافع خود در این نقطه استراتژیک چشم پوشی نخواهند کرد.

اعضای حزب ما با تلاش فراوان درصددند تا با بلوغ فکری، ثبات انقلابی، هوشیاری سیاسی و با مقابله با سفسطه و شانتاژ سیاسی وقایع را جزء به جزء موشکافی کرده و تجزیه و تحلیل کنند. طبیعی است که یک چنین "وضعیت ویژه‌ای" ممکن است در کشورهایی که انقلاب در آنها به کمک ایدئولوژی‌های غیر مذهبی بوقوع می‌پیوندد بروز نکند، اما برخی از این ویژگی‌ها می‌توانند حتی تکرار هم بشوند.

آنچه در این شرایط بسیار مهم است گریز از دگماتیسم، فرقه‌گرایی، ایدالیسم، اطاعت کورکورانه از حوادث و تندروی‌های مخرب است که با منافع عمومی مطابق ندارد و به جنبش انقلابی لطمات جدی می‌رساند. باید همراه توده‌ها بود، آنجا بود که آنها هستند، ویژگی‌ها را تشخیص داد، تجربیات انقلاب ایران را بدرستی شناخت، پیچیدگی و تناقضاتش، محتوای غنی‌اش را درک کرد. آنچه مهم است حل مهم‌ترین وظیفه تمام نیروهای انقلابی ایران است: «تقویت اتحاد و غلبه بر تفاوت نظرها»

مشکلات تنها از طرف ضد انقلاب، گروه‌های چپ و راست تندرو، امپریالیسم و جاسوسان رنگارنگ آن بوجود نمی‌آیند، بلکه مشکل اینجاست که حتی خود مسلمانان صادقی که اوضاع ایران پس از انقلاب را درک کرده و محتوای انقلاب را می‌فهمند نیز در امور کشورداری و دولتی تازه کار و بی‌تجربه‌اند. زمانی طولانی برای کسب تجربه و یادگیری نیاز است تا بتوان میان دوستان و دشمنان انقلاب در داخل کشور و در خارج تمیز قائل شد. با توجه به تهاجم مخالفین انقلاب در تمام جبهه‌ها، طبیعی است که این کار آسان نیست. آینده پاسخ به بسیاری از سؤالات بی‌پاسخ کنونی را خواهد داد.

اعترافات عضو رهبری انصار حزب الله تکرار دانسته‌های مردم است!

توضیح راه‌توده پیرامون نوار اعترافات عضو رهبری انصار حزب‌الله روی شبکه اینترنت

در ایران بویژه در تهران و قم - یک نوار ویدئویی در سطحی گسترده دست به دست می‌شود. در این نوار، یکی از رهبران انصار حزب‌الله، بنام "امیرفرشاد ابراهیمی" از برخی جنایات، توطئه‌ها و عملیات ضد مردمی گروه‌های اوباشی که تحت نام "انصار حزب‌الله" و باصطلاح "بسیج محلات" سازمان یافته‌اند پرده برداشته‌است.

متن این اعترافات، با توجه به اینکه انتقال فوری نوار آن به خارج از کشور با موانع روبرو بوده‌است، عیناً از روی نوار پیاده شده و به "راه‌توده" رسانده شده‌است.

فرشاد ابراهیم، خود در بسیاری از عملیات جنایتکارانه سال‌های اخیر در ایران دست داشته‌است؛ از جمله در عملیات ترور ناموفق عبدالله نوری در مشهد و تهران، حمله به خوابگاه دانشجویان، سخنرانی‌های آیت‌الله مصباح یزدی، آیت‌الله احمد جنتی و تعدادی از آیت‌الله‌ها و روحانیون عضو مجلس خبرگان در تحریک مستقیم و فراهم ساختن مقدمات قتل‌های سیاسی-حکومتی - معروف به قتل‌های زنجیره‌ای - در یکی از حوزه‌های مذهبی شرکت داشته‌است.

از جمله کسانی که ارتباطشان با گروه‌های اوباش و جنایتکار در این اعترافات فاش شده، حجت‌الاسلام علی رازینی (رئیس کل وقت دادگستری تهران بزرگ و دادستان داده ویژه روحانیت)، غلامرضا نقدی، فرمانده ضد اطلاعات نیروهای انتظامی، حسین شریعتمداری، سرپرست روزنامه کیهان، سرتیپ حسین الله‌کرم از رهبران انصار حزب الله و است. در واقع، گوشه‌هایی از آنچه که تاکنون روزنامه‌نگارانی مانند اکبر گنجی، عمادالدین باقی و دیگران در باره محافل پنهان جنایتکاران، صادر کنندگان فتاوی قتل‌ها، تاریکخانه‌ها و "سونای" محل ملاقات رهبران اصلی جنایات حکومتی و سران مافیای قدرت با کنایه و اشاره در مطبوعات مطرح می‌کردند و به همین جرم نیز روانه زندان شدند، اکنون در این نوار ویدئویی با صراحت کامل مطرح شده‌است.

پس از تعطیل شدن مطبوعات و زندانی شدن روزنامه‌نگاران افشاگر جنایات مافیای قدرت (اقتصادی-سیاسی) حدس زده می‌شد شبنامه‌های افشاگر بسرعت جای خالی این روزنامه‌ها و روزنامه‌نویسان را بگیرد، همچنان که حدس زده می‌شد که سطح و سطوح این افشاگری‌ها، که در مطبوعات رسمی کشور با انواع ملاحظات امنیتی و حقوقی همراه بود، گسترش یافته و از این پس بدون این ملاحظات به جامعه سرازیر شود. نوار اعترافات امیرفرشاد ابراهیمی نمونه‌ایست از انتظاری که باید منتظر گسترش آن نیز بود!

اطلاعاتی که وی در باره اکبر هاشمی، رفسنجانی و مناسباتش با حشمت‌الله طبرزدی، رهبر گروه دانشجویان و دانش‌آموختگان مطرح ساخته و اشاراتی که به ارتباط‌های منوچهر محمدی یکی دیگر از مدعیان رهبری دانشجویی و باصطلاح "ملیون جوان" در نوار اعترافات خود کرده نیز در نوع خود قابل درنگ و توجه جدی است و بر مبنای آن می‌توان به برخی سازمان‌های سیاسی خارج کشور توصیه کرد، که حداقل از این پس، یدیده‌ها و رویدادهای ایران را با دقت بیشتری پیگیری کرده و قبل از هر نوع موضع‌گیری، اطلاعات و دانسته‌های خود را تقویت کنند!

متن پیاده شده این اعترافات را، بدون کوچکترین دخل و تصرف و قضاوت قطعی در زیر می‌آوریم و از همه افراد، نشریات و سازمان‌هایی که قصد انتشار این اعترافات را دارند، چنانچه آن را از برنامه "اینترنت راه‌توده" می‌گیرند، برای حفظ امانت‌داری، این منبع را ذکر کنند.

بازداشت خانم شیرین عبادی و حجت‌الاسلام راهمی، وکلای پرونده عبدالله نوری و حمله اوباش به کوی دانشگاه به اتهام دست داشتن در تهیه و تکثیر نوار اعترافات "امیرفرشاد ابراهیمی"، عملاً نشان داد که بسیاری از مسائل مطرح شده در این نوار اعترافات، واقعیت دارد. پیش از این بازداشت‌ها، کسانی مانند آیت الله مهدوی‌کنی، عسگراولادی، دبیرکل جمعیت مولفه اسلامی، محمد رضا باهنر، رهبر یکی از تشکل‌های همسو با مولفه اسلامی، اسدالله بادامچیان، دبیراجرایی مولفه اسلامی و دیگرانی که در این نوار از آنها نام برده شده‌است، در مصاحبه‌ها و یا تکذیب‌های شتابزده‌ای که روزنامه‌های کیهان و رسالت منتشر کردند، شرکت خود در جنایات و توطئه‌های مطرح شده در نوار اعترافات را تکذیب کرده بودند. امیر فرشاد ابراهیمی یکی از رهبران انصار حزب‌الله بوده که در جریان حمله به کوی دانشگاه و جنایاتی که طی آن روی داد و بسیاری از توطئه‌ها و جنایات دیگر دست داشته و پس از حمله به کوی دانشگاه نیز از سوی مقامات امنیتی و گروه تحقیق دفتر ریاست جمهوری احضار و بازجویی شده بود. وی بعد از رهایی از بازداشت موقت، اطلاعات و مشاهدات خود را روی نوار ویدئویی ضبط کرد، که از مدتی پیش در تهران دست به دست می‌شود. متن اعترافات امیر فرشاد ابراهیمی، که از روی نوار ویدئویی وی پیاده شده و به راه‌توده رسیده بود، در تاریخ ۲۱ خرداد روی شبکه اینترنت راه‌توده قرار گرفت.

نکته‌محوری در این نوار، افشای نقش روحانیونی نظیر آیت‌الله جنتی، آیت‌الله کنی، آیت‌الله مصباح یزدی، آیت‌الله یزدی و جمعی از اعضای مجلس خبرگان رهبری و همچنین غیر روحانیون همسو با آنها، نظیر حبیب‌الله عسگراولادی، اسدالله بادامچیان، محمدرضا باهنر و جمع دیگری از هم‌اندیشان و همراهان آنان در تمامی قتل‌ها، توطئه‌ها و جنایات سه سال اخیر علیه جنبش مردم و دولت خاتمی‌است. از جمله این توطئه‌ها دو بار اقدام به ترور عبدالله نوری است که جزئیات آن از سوی امیر فرشاد ابراهیمی فاش شده‌است. بی تردید، بخشی از اعترافات امیر فرشاد ابراهیمی، که جزئیات قتل دگراندیشان طی سال‌های اخیر را در بر می‌گیرد، از سوی تهیه‌کنندگان و پخش‌کنندگان این نوار حذف و سانسور شده‌است و تنها اشاره‌ای در حد یک جمله کوتاه در این ارتباط بر زبان رانده شده‌است.

آنچه که امیرفرشاد ابراهیمی بر زبان آورده و نوار اعترافات او در جامعه توزیع شده، حرف و سخن تازه و یا ناآشنائی برای مردم نیست؛ حتی کسانی که از آنها نام برده شده نیز پیشتر از سوی مردم و بعنوان رهبران بخشی از جنایات سال‌های اخیر شناخته شده‌اند. به همین دلیل، هر توطئه‌ای که دستگاه قضائی آلوده به جنایت، برای ایجاد انحراف در اذهان عمومی آندیشیده باشد، نقش بر آب است. دستگیری‌های اخیر و تکذیب‌هایی که در رسالت و کیهان منتشر شده تنها خشم و نفرت مردم را تشدید می‌کند.

مقدمه‌ای که "راه‌توده" بعنوان مقدمه این اعترافات نوشته و در شبکه اینترنت وجود دارد، در ادامه می‌آید، اما چاپ مشروح این اعترافات از آنجا که صفحات راه‌توده محدود است ناممکن است و همه علاقمندان می‌توانند به اینترنت راه‌توده مراجعه کنند.

سفره مردم را خالی کردند، تولید را نابود، تجارت و دلالی را آباد!

ماfiای اقتصادی خون مردم را چگونه در شیشه کرده است!

به کمک این حجاب ناقص، باید حجاب کاملی بر سر اقتصاد مافیائی می کردند تا مردم از آن سر درنیاورند و ندانند چرا نان و گوشت و قند و شکر و پوشاک ۷۰ درصد مردم از دسترس آنها دور است، چرا برجها در تهران بالا می رود، قصرهای هزار و یکشب چگونه در اطراف تهران مثل قارچ سبز شده اند.

اصرار همکاران و یاران میرحسین موسوی در دهساله اول جمهوری اسلامی برای ایستادن در برابر تبلیغاتی که ارتجاع مذهبی و مافیای اقتصادی علیه او سازمان داده بودند و رفتن به سوی انتخابات ریاست جمهوری، سرانجام به استعلا می ختم شد که میرحسین موسوی از "رهبر" کرد. پاسخ را آیت الله گلپایگانی، رئیس دفتر رهبر که پل پیوند تشکلها و رهبران جناح راست است، به نیابت از "رهبر" داد: «اگر اطاعت می کنید، بفرمائید!»

میرحسین موسوی، اهل آن اطاعتی که با پخش عکسهای خانوادگی او قصد تحمیل قبول آن را به وی داشتند نبود!

ریشه های برخورد دو دیدگاه

سالها پیش، زمانی که میرحسین موسوی، نخست وزیر بود و علی خامنه ای رئیس جمهوری که مطابق قانون اساسی اختیارات چندانی در مقایسه با نخست وزیر نداشت، رئیس جمهور از بی اختیار بودن خود و عملکرد مستقل میرحسین موسوی بارها نزد آیت الله خمینی گلّه کرده بود. آنها با یکدیگر هماهنگ نبودند. میرحسین موسوی از اقتصادی دفاع می کرد که دولت نظارت برتر را بر آن داشته باشد و علی خامنه ای متمایل به روحانیونی بود که با نظارت دولت بر اقتصاد مسئله داشتند و احکام حکومتی و ثانویه آیت الله خمینی را برای باز بودن دست دولت در عدول از احکام اولیه سنتی فقه قبول نداشتند و در برابر آن صف آرائی کرده بودند.

آن فراکسیون ۹۹ نفره مجلس سوم که به رهبری علی اکبر ناطق نوری به کابینه میرحسین موسوی رای نداد، بخشی از همین صف آرائی بود.

این جداسری سرانجام به مطبوعات و تریبون نماز جمعه تهران کشید. علی خامنه ای در مقام امام جمعه تهران، زبان به بیان درک خود از احکام اولیه و ثانویه باز کرد، که زاویه ۹۰ درجه با نظرات آیت الله خمینی و سیاستهای دولت میرحسین موسوی داشت. پاسخ آیت الله خمینی چنان سریع و صریح بود، که علی خامنه ای، نامه ای در مقام پوزش و تأیید نظرات آیت الله خمینی نوشت و سپس نشستن در خانه را به حضور در ساختمان ریاست جمهوری ترجیح داد. بازگشت دوباره رئیس جمهوری که خانه نشین شده بود، به ساختمان ریاست جمهوری دشوار می نمود. نمایندگان مجلس از احکام ثانویه آیت الله خمینی اعلام حمایت کردند و بدنبال آن، استانداران و نمایندگان ولی فقیه در شهرها و استانها در تأیید احکام ثانویه طومار امضاء کردند. آنها از همان اقتصادی حمایت کردند که حاج حبیب الله عسگراولادی و هم کیسه ها و هم اندیشان با آن مخالف بودند و زیر پای علی خامنه ای نشسته بودند تا

آن اقتصادی که رهبر مولفه اسلامی گفت نگران خراب شدن آنست، بزرگترین فاجعه اقتصادی را بر ایران تحمیل کرده است!

آن اقتصادی که حاج حبیب الله عسگراولادی در آستانه انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم، شتابزده به قم رفت و در دیدار با روحانیون عضو جامعه مدرسین حوزه علمیه قم نسبت به خراب شدن آن ابراز نگرانی کرد و از آنها طلب یاری کرد، همان اقتصادی است که اکنون "اقتصاد مافیائی" در جمهوری اسلامی شناخته شده است. گوشه ناچیزی از نتایج فاجعه بار و عمیقاً ضد ملی آن را در همین شماره راه توده و از جمله در صفحه "اخبار جنبش کارگری" می خوانید.

رهبران جمعیت مولفه اسلامی، که مستقیماً در این فاجعه ملی، مانند دیگر فجایع ملی دست داشته اند، در ماههای پایانی ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی و با اطمینان از فراهم نبودن زمینه ادامه ریاست جمهوری وی، علی اکبر ناطق نوری را به جانشینی علی اکبر هاشمی رفسنجانی انتخاب کرده و در نشست مشترک با "روحانیت مبارز" تهران، دلائل این انتخاب را به آنها نیز تفهیم کردند. آقایان عضو شورای نگهبان، که باید صلاحیت کاندیداهای ریاست جمهوری را تأیید می کردند نیز در همین جمع و در همین دیدار حضور داشتند. همه این آقایان، که انتخابات آینده ریاست جمهوری را آسان گرفته و هنوز به اعتبار و امکانات خود برای تحمیل نظراتشان به مردم اطمینان داشتند، نگرانی رهبران جمعیت مولفه اسلامی را تأیید کردند. اگر آیت الله های همسو و همگام با آنها در شهر قم هم این انتخاب را تأیید می کردند ۹۰ درصد مسئله از نظر آنها حل شده و ۱۰ درصد بقیه هم در روز رای گیری حل می شد!

بعدها، آیت الله مسعودی در نامه ای که روزنامه سلام چاپ کرد جزئیاتی از جلسه جامعه مدرسین حوزه علمیه قم با حبیب الله عسگراولادی و آیت الله محمد یزدی را فاش ساخت، که یکی به نمایندگی از جمعیت مولفه اسلامی و دیگری به نمایندگی از شورای نگهبان و جامعه روحانیت مبارز برای این دیدار به قم رفته بودند. آیت الله مسعودی در نامه خود نوشت: آقای شیخ محمد یزدی و آقای عسگراولادی آمدند در جلسه، آقای عسگراولادی مسلمان گفت: «اگر میرحسین موسوی بیاید اقتصاد ما خراب می شود!»

آقایان که در هیات ۹۹ نفره در مجلس سوم و به رهبری علی اکبر ناطق نوری، مقابل آیت الله خمینی ایستادند و به نخست وزیری میرحسین موسوی رای ندادند، این بار فقط به رای ندادن قناعت نکردند. عکسهای خانوادگی میرحسین موسوی را در مجلس و در مجامع مذهبی پخش کردند. عکسی از "شهلا رهنورد"، همسر میرحسین موسوی در دوران تحصیل در دبیرستانهای تهران که حجاب کامل نداشت!

تجدید سازمان مولفه اسلامی

مولفه اسلامی، که در قبضه کردن حزب جمهوری اسلامی ناتوان مانده بود، در قالب یک حزب سیاسی تجدید سازمان یافت تا جمهوری اسلامی را قبضه کند!

آنها نه تنها تجدید سازمان سیاسی کردند، بلکه تجدید سازمان تروریستی هم کردند!

در آستانه انتخابات مجلس پنجم و سپس انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم، شرح کشفی از عملیات تروریستی مولفه اسلامی در نشریه "شما"، ارگان مولفه اسلامی چاپ شد و مسعود دهنمکی، در نشریات جنجالی "لنارات" و "سلمچه" به رجز خوانی پیرامون این ترورها مشغول شد. هدف از این تبلیغات جلب جوان‌های کم سن و سالی بود که در مساجد محل وارد بسیج شده بودند. از درون این جوان‌ها باید تیم‌های ترور تشکیل می‌شد، انصار چماق بدست شکل می‌گرفت و نیروهای ضد جنبش تربیت می‌شد. این بازوی مسلح مولفه اسلامی بود، که در کنار بازوی سیاسی-امنیتی آن و برای دفاع از "اقتصاد مافیائی" برپا شد!

در شورای رهبری تمام تشکلهای جناح راست، نمایندگان سابقه‌دار حجتیه جاسازی شدند تا هدایت همه آنها را مرکزیت مخفی این جمعیت بر عهده بگیرد. امثال آیت الله خزعلی در شورای نگهبان، علی‌اکبر پرورش در سمت قائم مقام دبیرکل مولفه اسلامی و ...

ان استعمال میرحسین موسوی و پاسخی که آیت‌الله گلپایگانی از دفتر مقام رهبری برای وی آورد، مسبوق به این سابقه طولانی بود! سابقه‌ای که از درون آن خانه نشینی میرحسین موسوی و یکه تاز شدن عسگراولادی و کابینه ائتلافی هاشمی رفسنجانی-مولفه اسلامی بیرون آمده بود و زمینه برای سپردن سکان بدست ناطق نوری، بعنوان مجری بی‌پروا تر برنامه‌های اقتصادی مورد حمایت بازار و سرمایه‌داری تجاری ایران آماده می‌شد! اکنون دیگر میرحسین موسوی خانه نشین بود و فغان و شکایتی از او بلند نبود، آیت الله خمینی هم در قید حیات نبود تا شکایت به نزد او برده شود. "احکام ثانویه" بقول آیت الله خمینی منسی و "احکام اولیه" حاکم شده بود: **آنچه فقه سنتی در باره اقتصاد و تقدس سرمایه می‌گوید و دولت حق دخل و تصرف در آن را به هیچ دلیل و بهانه‌ای ندارد!**

در مقطع انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری، چه میرحسین موسوی به صحنه بازمی‌گشت و چه محمد خاتمی به پیروزی می‌رسید، که رسید، سؤال اساسی این بود:

۱۰ سال تجربه سرکوب آزادی‌ها، اجرای برنامه خصوصی سازی لجام گسیخته، فرمانبرداری از صندوق بین‌المللی پول و اجرای برنامه "تعدیل اقتصادی"، عقب زدن نیروهای مذهبی آرمان‌گرا و طرفدار اهداف انقلاب ۵۷ و جلو کشیدن مذهب‌یون سنت‌گرا، طرفدار بازار و پایبند به ارتجاع مذهبی، سپردن سکان اقتصادی کشور بدست مولفه اسلامی و ... که حاصل آن "حاکمیت مافیای اقتصادی-سیاسی" در جمهوری اسلامی شد، کافی است یا خیر؟ فاجعه باید ادامه یابد؟

اعلام کاندیداتوری ناطق نوری برای پست ریاست جمهوری و بسیج تمام امکانات امنیتی، مذهبی، تبلیغاتی و ... برای به پیروزی رساندن او نشان داد که در آنسو، مافیائی که به غده بدخیم می‌ماند و سرطانی است پیش رفته که در رگ و پی جمهوری اسلامی ریشه دوانده، هنوز بر ادامه فاجعه پای می‌فشرده. این پافشاری بعد از شکست سنگین ناطق نوری در انتخابات ریاست جمهوری نیز، علیرغم همه عریانی خواست عمومی مردم ایران، که در رای به محمد خاتمی برای تحولات تجلی یافته بود، در انواع توطئه‌ها علیه جنبش مردم، اصلاحات و دیدگاه‌های محمد خاتمی ادامه یافت.

کشمیری در قالب سعید امامی

سعید امامی، که شواهدی بسیاری دال بر همزاد بودنش با امثال کشمیری (عامل مستقیم انفجار نخست وزیری و کشته شدن رجائی و باهنر)، اما با ماموریتی دیگر دارد، در سخنرانی برای ائمه جمعه، در شهر همدان، پیروزی محمد خاتمی را حادثه‌ای علیه امنیت ملی اعلام داشت. امثال آیت‌الله خزعلی و مصباح یزدی به دفاع از ارزش‌های اسلامی برخاستند که در صورت پیروزی محمد خاتمی برباد خواهد رفت.

آن خطبه اقتصادی-دینی را در نماز جمعه تهران خوانده و در مقابل احکام ثانویه آیت‌الله خمینی بایستد.

چند روزی طول کشید تا آیت‌الله خمینی نامه تازه‌ای در تائید علی خامنه‌ای نوشته و او را دعوت به ادامه کار کند. او بر سر کار بازگشت، اما جدال بین دو خط و دیدگاه اقتصادی و یا همان "تبرد که بر که" که حزب توده ایران آن را حکم عدول ناپذیر تاریخ مبارزه طبقاتی اعلام داشته بود، به اشکال دیگری ادامه یافت، که همچنان نیز ادامه دارد.

بعدها اختلاف بین ریاست جمهوری و نخست وزیر وقت از روزن دیگری سر برآورد. علی خامنه‌ای که متأثر از فشارهای جناح راست و مخالفان جدی نظارت دولت بر اقتصاد، خواهان تغییر در برنامه اقتصادی دولت، نظارت بر تصمیمات دولت و تغییر ترکیب کابینه میرحسین موسوی بود، بار دیگر از بی‌اختیار بودن خود و عدم مشورت نخست وزیر با وی سخن گفت. میرحسین موسوی نیز در نامه‌ای به آیت‌الله خمینی، که در مطبوعات وقت نیز چاپ شد نوشت که کابینه هفته‌ای یکبار در حضور رئیس جمهور تشکیل جلسه می‌دهد و ایشان نیز نظرات و پیشنهادات خود را ارائه می‌دهد. عکسی از جلسه مشترک هیات دولت و رئیس جمهور نیز زینت بخش این خبر در روزنامه‌های وقت شد. این کشاکش بین خطوط سیاسی-اقتصادی در حاکمیت، در ارگان‌ها و تشکلهای وقت نه تنها ادامه یافت، بلکه عمیق‌تر نیز شد. اختلافات به شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی نیز کشیده شد و صیغه اتحاد شکننده‌ای که بین مولفه اسلامی، فدائیان اسلام دو شاخه شده، روحانیت مبارز، حزب ملل اسلامی و گروه‌های کوچک مذهبی زمان شاه خوانده شده بود، بدین ترتیب فسخ شد!

جدائی صفوف و اختلافات اجتناب ناپذیر، که تا سال ۶۲ و با انگیزه حفظ اتحاد در برابر نیروهای چپ و دگراندیش غیر مذهبی تحمل شده و تا حدودی در سایه قرار داشت، پس از یورش به حزب توده ایران و بستن مطبوعات، نه تنها ادامه یافت، بلکه عمیق‌تر و عریان‌تر شد. از دل دو شاخه فدائیان اسلام، آن شاخه‌ای که اهل ترور و نرد عشق با انگلستان بود، پشت ناطق نوری جمع شد و شاخه دیگر آن، همراه با آیت‌الله صادق خلخالی به حاشیه رانده شد.

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را آیت‌الله راستی کاشانی شمشیر در میان سفره سیاسی‌اش گذاشت. امثال احمد توکلی (مبتکر لغو قانون کار)، علیرضا افشار (فرمانده بسیج) و ذوالقدر (قائم مقام کنونی سپاه پاسداران و یکی از رهبران توطئه‌های کودتائی سه سال اخیر) با آیت‌الله راستی کاشانی همصدا شده و خواهان انحلال سازمان مذکور شدند. بخش طرفدار اقتصاد مستضعفان به حاشیه رانده شد و گروه دیگر برای دوران بعد از درگذشت آیت‌الله خمینی در ارگان‌های نظامی و امنیتی جا سازی شدند!

از دل جامعه روحانیت مبارز، "مجمع روحانیون مبارز" بیرون آمد و حسابش را از حساب امثال آیت‌الله کنی، جنتی، ناطق نوری، امامی کاشانی، جوادی آملی، تقوی، هاشمی رفسنجانی، علی خامنه‌ای و ... جدا کرد.

بعدها، این شکاف در جامعه مدرسین حوزه علمیه قم نیز بوقوع پیوست و "مجمع مدرسین و محققین حوزه علمیه قم" بیرون آمد، گرچه بر سر راه فعالیت قانونی‌اش سنگ اندازی کردند.

اسدالله بادامچیان، دبیر اجرائی جمعیت مولفه اسلامی که رهبری کمیسیون ماده ۱۰ احزاب را بر عهده داشت و هر نوع جواز فعالیت سیاسی را او باید صادر می‌کرد، به این مجمع جواز فعالیت نداد! بادامچیان، که روزگاری عضو سازمان مجاهدین خلق بوده و در سال‌های اخیر، برای گرفتن مدرک دانشگاهی یکی از رشته‌های دانشگاهی دانشگاه آزاد را می‌خواند، اخیراً در گفتگویی با مطبوعات و درباره دوران رهبری کمیسیون ماده ۱۰ احزاب، این عدم صدور جواز را اینگونه توضیح داد: «آنها امثال آیت‌الله بیات، آیت‌الله موسوی بجنوردی، آیت الله موسوی تبریزی، آیت‌الله فاضل میبیدی و ... مدرس نبودند و کار تحقیقاتی مدون هم نداشتند که بنده اجازه فعالیت برایشان صادر کنم!» او هرگز در حوزه‌های مذهبی درس نخوانده و این پاسخ پیش از آنکه پشتوانه مذهبی داشته باشد، پشتوانه سیاسی-اقتصادی داشت!

فعالیت جدید خود را با ترکیبی از رهبران مشهور به چپ مذهبی شروع کرده بود.

عسگراولادی در این مصاحبه گفت: «ایران کشور ثروتمندی است. ما نفت داریم. وقتی تولید جنسی در داخل کشور گران تر از مشابه همان جنس در خارج از کشور تمام می‌شود، باید این جنس را از خارج بخریم و وارد کنیم. ما می‌توانیم واسطه کشورهای دیگر هم بشویم. ایران بهترین شرایط را برای تبدیل شدن به تجارتخانه منطقه دارد.»

ناطق نوری، قرار بود به ریاست جمهوری برسد تا این سیاست استراتژیک دنبال شود و اقتصاد مورد نظر حاج حبیب‌الله عسگراولادی از گزند بازگشت میرحسین موسوی به صحنه حفظ شود!

با شکست ناطق نوری در انتخابات، این استراتژی با مانع روبرو شد، اما آنها تجارتخانه‌هایشان را در دوی و بحرین و در پیوند با شبکه‌های مافیائی بازرگانی و توزیع داخلی گسترش دادند و آنها را سرپل واردات به ایران کردند. میلیاردها تومان پول ایران در بانک‌های بحرین و دوی، به این بانک‌ها اعتباری بین‌المللی داد.

یک موسسه فرانسوی تحقیقات بازرگانی، اخیراً در این باره نوشت، که سالانه ۴ میلیارد دلار کالای خانگی و برقی از طریق این دو شیخ نشین وارد ایران می‌شود روزانه ۱۲۰ پرواز از ایران به دوی انجام می‌شود. تجار بزرگ و پیشکاران آنها با همین پروازها می‌روند و می‌آیند و جنس سفارش می‌دهند، پول خارج می‌کنند و شرکت‌هایشان را در شیخ نشین‌ها سرپرستی می‌کنند. از همین طریق و با همین پروازها، واردات چای و سیگار سازمان داده می‌شود؛ و این دو خود پیچیده‌ترین شبکه مافیائی را دارند. چای و برگ توتون در شمال و غرب ایران رو به نابودی است و واردات سیگار و چای رو به آبادی. کارگران و کشتکاران توتون و چای زمین‌گیر و گرسنه و بیکار؛ اما وارد کنندگان بر بال هواپیماها سوار و حساب‌های محرمانه بانکی‌شان در دوی تعیین کننده سیاست در داخل کشور!

دبیر شورای عالی مناطق آزاد، روز ۲۲ خرداد به روزنامه بهار گفت: «ارقام سپرده‌های ایرانیان در بانک‌های دوی وحشتناک است و روز به روز بالا می‌رود.»

طبیعی است که این ایرانیان، من و شما و امثال ما نیستند، بلکه از ما بهترانی هستند که خرج انصار حزب‌الله و مافیای جنایتکاران را می‌دهند تا به غارت ادامه دهند.

مصرف سیگار در ایران، سالانه ۴۵ میلیارد نخ است، اما فقط ۱۵ میلیارد نخ آن در داخل تولید می‌شود. شبکه مافیائی سیگار ۳۰ میلیارد نخ سیگار در سال وارد ایران می‌کند! دخانیات داخلی اسما هنوز در انحصار دولت است، اما وارد کنندگان آن نه تنها در اختیار دولت نیستند، بلکه مالیات این واردات را هم یا به دولت نمی‌دهند و یا حساب سازی می‌کنند. این مالیات و سود این واردات هم به جیب بنیادهائی می‌رود که در همین گزارش نامشان برده شد!

عسگراولادی و یاران همسو و همگامش زیر عبای ابریشمی و یا پیراهن‌های اطلسی بی یقه با آزادی مطبوعات مخالفند، زیرا ممکن است بعد از افشاگری پیرامون قتل‌های زنجیره‌ای، کار بیخ پیدا کرده و افشاگری اقتصادی شروع شود. آنوقت است که آب به لانه مورچگان راه می‌یابد و چشم و گوش بدنه بسیج و سپاه پاسداران و طلبه‌های قم هم باز می‌شود و با دلیل واقعی سینه دریدن برای ارزش‌های اسلامی و خطر تکرار مشروطه آشنا می‌شوند!

بخش بزرگی از توطئه‌های سه سال اخیر برای ناامن ساختن سرمایه‌گذاری تولیدی در ایران، تشویق این سرمایه‌داری به پیوستن به شبکه بازرگانی کشور، جلوگیری از ورود مواد اولیه کارخانه‌های داخلی، کارشکنی در ورود لوازم یدکی کارخانه‌ها و نوسازی آنها و انباشتن بازار مصرف داخلی از اجناس خارجی که در داخل کشور و توسط کارخانه‌های داخلی می‌شد تولید کرد، ارائه ارزان قیمت‌تر اجناس وارداتی در مقایسه با اجناس تولید داخلی و همگی در جهت همان سیاست و اقتصادی است که عسگراولادی در دو نوبت آن را بیان کرد: «اگر موسوی بیاید

از هیچ توطئه و تزویری ابا نشد. آیت‌الله خزعلی در سخنرانی تبلیغات ریاست جمهوری به سود ناطق نوری، در شهر یزد، خطاب به مردم و با نقل خواب نما شدن یک کودک ۶ ساله، که از عالم غیب برای او خبر آورده بود(!)، با اطمینان از تقلب‌ها و امدادهای مافیای اقتصادی گفت: «اگر ایشان (محمدخاتمی) برنده شود، من عمامه‌ام را زرد می‌کنم!»

کسی نمی‌داند، بعدها او با عمامه‌اش چه کرد، اما مردم محمد خاتمی را انتخاب کردند.

بعد از تمام سینه دریدن‌های رهبران مولفه اسلامی به سود ناطق نوری، آیت‌الله مهدوی کنی، در آخرین شب دوران تبلیغات انتخاباتی، در مشهد ناطق نوری را کاندیدای اصلح اعلام داشت و گفت که «استنباط می‌کنم نظر رهبری هم به ایشان (ناطق نوری) است!»

آیت‌الله کنی، که پس از رایزنی‌های مفصل با آیت‌الله شیخ واعظ طبسی سخن می‌گفت و پیش از آن نیز به طلاب فتوای تقلب در بازشماری آراء را داده بود، از به خطر افتادن امنیت ملی و یا ارزش‌های اسلامی چیزی نگفت، این حرف‌ها را گذاشته بود برای دیگران. او از تکرار مشروطه ابراز نگرانی کرد.

همه چیز گفته شد، تا آنچه که باید گفته شود، گفته نشود! یعنی همان نگرانی که حاج حبیب‌الله عسگراولادی به نیابت از سرمایه‌داری غارتگر تجاری در دیدار با آیت‌الله‌های مدرس حوزه علمیه قم بیان کرده بود: «اگر موسوی بیاید، اقتصاد ما خراب می‌شود. ما ناطق نوری را انتخاب کرده‌ایم!»

همه توطئه‌های ضد ملی، جنایات و خیانت‌های ملی پیش و پس از انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری، که بی شک باید در انتظار ادامه آن نیز بود، برای حفظ همان اقتصادی بوده و هست که عسگراولادی از به خطر افتادن آن ابراز نگرانی کرده بود: اقتصاد مافیائی!

یک عکس تاریخی!

حاج حبیب‌الله عسگراولادی، در کنار دیگر رهبران مولفه اسلامی یک عکس تاریخی در مطبوعات ایران و یک فیلم تاریخی‌تر در آرشیو تلویزیون شاهنشاهی دارد. این عکس و فیلم مربوط به مراسم "سپاس آریامهر" است. آنها که در ارتباط با چند ترور سؤال برانگیز، از جمله ترور حسنعلی منصور در دوران برتری دولتمردان تحصیلکرده آمریکائی در دستگاه حکومتی شاه و عقب ماندن دولتمردان قدیمی و تحصیل کرده انگلیسی در زندان بسر می‌بردند. در سال ۵۵، همگی در مراسم توبه ساواک بنام "سپاس آریامهر" شرکت کردند. چنین کردند تا از زندان بیرون آمدند و بروند دنبال کسب و کارشان در بازار تهران.

این کسب و کار، در ۱۰ سال اول تاسیس جمهوری اسلامی تبدیل به شبکه عظیم بازرگانی خارجی و مصرف داخلی شد. در همین دوران، با استفاده از شرایط جنگی در کشور، نقدینگی بر نقدینگی افزودند و مناسبات اقتصادی خود را در سراسر جهان برقرار ساختند. در دهسال دوم تاسیس جمهوری اسلامی که همزمان است با پایان جنگ ایران و عراق، آنها این نقدینگی و این شبکه اقتصادی را با قدرت حکومتی - دولتی پیوند زدند. از کنار این پیوند میوه تلخ انواع جنایات، غارت‌ها و از میدان خارج ساختن نیروهای مذهبی وفادار به آرمان‌های انقلاب حاصل آمد و به قدرت مافیائی تبدیل شد. آخرین این قربانی‌ها "عمادالدین باقی"، روزنامه‌نویس سال‌های اخیر است، که خطبه‌های عقدش را آیت‌الله خمینی شخصاً خواند!

در آستانه انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم، عسگراولادی مصاحبه کوتاهی در باره استراتژی اقتصادی جمهوری اسلامی کرد. این مصاحبه در مطبوعات انگشت شماری که در آن زمان در ایران منتشر می‌شد منعکس شد، از جمله در هفته نامه "عصرما"، ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی. این سازمان پس از توطئه انحلال آن به کوشش آیت‌الله راستی (از رهبران قدیمی حجتیه) و جدائی امثال ذوالقدر، افشار، توکلی تقریباً متلاشی شده بود، اما پس از قیام کور مردم اسلام شهر و در آستانه انتخابات مجلس پنجم تجدید سازمان یافته و

تولیت شاه عبدالعظیم، تولیت حضرت معصومه، تولیت شاه چراغ، بنیاد امیرالمومنین، سازمان تبلیغات اسلامی ...

از دل همین شبکه‌ها، ترور، جنایت، زد و بند بین‌المللی و ... نیز در خدمت "اقتصاد مافیائی" بیرون آمده‌است. خرج بسیاری از حسینیه‌های تیمی و انواع کانون‌های ترور و تبلیغات ارتجاعی و مطبوعات مدافع مافیای قدرت نیز از این طریق تامین می‌شود. سازمان فرهنگی - هنری شهرداری تهران و حسینیه‌های تیمی وابسته به تولیت شاه عبدالعظیم که ترور حجاریان را سازمان داد از این جمله‌اند.

از شیر مرغ تا جان آدمی‌زاده در این شبکه‌ها معامله می‌شود. متکی به همین شبکه است که امثال سرتیپ "حاج حسین الله کرم" از رهبران و بنیانگذاران "انصار حزب الله"، برای مقابله با دولت خاتمی می‌گوید: «ما نامنی سیاسی ایجاد می‌کنیم و بنیادهائی که تابع دولت نیستند، مثل بنیاد جانبازان و ۱۵ خرداد بحران اقتصادی، تا دولت در حل بحران اقتصادی ناتوان بماند.» (مراجعه کنید به متن اعترافات یک عضو رهبری انصار حزب الله، که از روی نوار ویدئویی وی در تهران پیاپی شده و روی شبکه اینترنت راه‌توده‌است!)

پشت به قانون اساسی

خاتمی از ابتدای کارش "قانون" و قانون‌گرایی را محور فعالیت دولت خود قرار داد. مخالفان اصلاحات سه سال تمام در مجلس پنجم قانون مطبوعات، قانون کار، قانون بازرگانی، قانون عدم استفاده ابزاری از زنان، قانون تقسیم بیمارستان‌ها به زنانه و مردانه و ... را یا تدوین و تصویب کردند و یا به سود خود دستکاری کردند تا در کار دولت کارشکنی قانونی کنند! هیچ کس بانگی بلند نکرد که تکلیف اصل ۳۷ قانون امور گمرکی، مانده دهها اصل و بند دیگر قانون اساسی چه می‌شود؟

مطابق این قانون ورود وسائل و لوازم خانگی ممنوع است، مگر بصورت استثنا کسانی همراه خود وارد کشور کنند، که سقف آن نیز تا ۱۶۰ دلار است و تا ۸۰ دلار آن نیز مشمول عوارض گمرکی می‌شود. روزنامه صبح امروز که ابتدا مدیر مسئولش را ترور کردند و سپس خودش را مطابق قوانین دوران شاهنشاهی بستند، در تاریخ ۲۱ و ۲۲ اسفند گذشته، گزارشی را به سبک تعقیب و مراقبت منتشر کرد. گزارشگر این روزنامه که خود اکنون با کمک‌های مالی مردم به صندوق روزنامه نگاران بیکار زندگی می‌کند، در صف طولانی ۲۰ تریلر کانتینردار، مقابل یکی از انبارهای بنیاد شهید در تهران، به داخل یک کامیون کوچک که در صف انتظار تریلرهای بزرگ کانتینردار تخلیه بوده سرک می‌کشد. از این کامیون ۲۶۴ کارتن تلویزیون ۲۱ اینچ سامسونگ تخلیه می‌شده‌است.

گزارشگر می‌نویسد: تریلرها بصورت کاروانی از بنادر جنوب حرکت می‌کنند. درهای آنها توسط ماموران گمرک بنادر لاک و مهر می‌شود و در انبارها باز می‌شود! همه چیز بصورت سازمان یافته عمل می‌شود.

او سری هم بداخل انبار می‌کشد، که تا سقف آن کارتن‌های یخچال، جاروبرقی، فریزر و کولرگازی روی هم چیده شده‌است.

فرزندان دبیر شورای نگهبان قانون اساسی و سخنگوی این شورا، یعنی آیت‌الله جنتی، در راس مافیای واردات وسائل برقی و خانگی قرار دارند که از دویی و بحرین وارد می‌شود. بزرگترین تجارتخانه‌های این دو شیخ نشین به پسران وی تعلق دارد. او دیگر قانون خدا را هم قبول ندارد چه رسد به اصل ۳۷ قانون امور گمرکی. دروازه بهشت را در همین دنیا به روی خود باز کرده‌اند و آن بهشت دیگر را گذاشته‌اند برای نوجوان‌هائی که روی مین رفتند و در جنگ با عراق کشته شدند!

بازار نیز در اختیار خودشان است. امسال به بهانه جلوگیری از خروج ارز، همین کالاهای وارداتی را، که چند برابر قیمت آنها در

اقتصاد ما خراب می‌شود»، «نفت می‌فروشیم و آنچه را می‌خواهیم وارد می‌کنیم»

بدین ترتیب است که بحران بیکاری روز به روز در ایران تشدید می‌شود، نسل جوانی که از دانشگاه‌ها بیرون می‌آید به خیل بیکاران اضافه می‌شود. سازمان برنامه و بودجه رسماً می‌گوید امسال (۷۹) ۳۳۰ هزار جوان که تحصیلات عالی دارند به جمع بیکاران کشور اضافه می‌شوند. جوانی که می‌خواهد به بازار کار بپیوندد، اگر آنقدر زرنگ نباشد که به شبکه‌های تو در تو و مافیائی توزیع داخلی وارد شود، جذب شبکه توزیع مواد مخدر می‌شود و یا در صف چند میلیونی جوانان بیکار و سرگردان کشور جای خود پیدا می‌کند. اعتیاد در این صف چند میلیونی بیداد می‌کند.

کلید و "نام شب" سه دروازه پر رونق در جنوب، شرق و شمال غربی ایران برای واردات قانونی و غیر قانونی در دست آقایان است.

یکی از پر رونق‌ترین حرفه‌ها، در سال‌های اخیر راندگی تریلر و خرید و فروش آنست. یک سوم قیمت تریلر را بیش پرداخت کردن و سپس قبض نوبت را دست به دست فروختن. این تریلرها، اجناس وارداتی را از بنادر جنوب و از داخل و یا مرز ترکیه به نواحی مرکزی ایران منتقل می‌کنند. بسیاری از اجناسی که وارد می‌شود باصطلاح قاچاق و غیر قانونی است و به همین دلیل شبکه حمل و نقل کالاهای وارداتی نیز خود به نوع دیگری به مافیای اقتصادی کشور وصل است.

از شمال غربی ایران آنچه وارد می‌شود، به بهانه‌های آشکار و پنهان زیر نظارت امام جمعه ارومیه "ملاحسنی" است. امام جمعه‌ای که شقاوت و بی‌پروائی او با بی‌سوادیش برابری می‌کند. فرزندان او، ارومیه را به تهران و کانون‌های مافیائی وصل کرده‌اند. در ترکیه انواع تجارتخانه‌ها را دایر کرده‌اند و هر تریلری که از ارومیه عبور می‌کند تا به تهران برسد، حساب و کتابش در ارومیه ضبط و ثبت می‌شود! آنها در حقیقت سرگردنه را بسته‌اند. برخی حقوقدانان و وکلای دادگستری از دهها پرونده‌ای اطلاع دارند که در ارتباط با مصادره تریلرهائی است که خواسته‌اند بدون باج و یا خارج از شبکه ملاحسنی از رضایت عبور کنند!

این پشتوانه مافیائی ملاحسنی، جسارتی در حد هتاک‌های روزهای جمعه او به خاتمی، دولت، روزنامه‌های مشهور به دوم خردادی، طرفداران اصلاحات و ... را داده‌است؛ و این تازه جدا از جنایاتی است که وی در منطقه کردنشین ایران طی ۲۰ سال مرتکب شده و می‌شود. یکی از چند گرداننده باند خرید و فروش نوبت تریلر نیز خانواده ملاحسنی است!

"ارزشی" که در دفاع از آن جنایت می‌کنند!

واردات یخچال، تلویزیون، اجاق گاز، جاروبرقی، کولرگازی و دهها قلم اجناس مشابه آنها که سال‌ها در کارخانه‌های داخلی کشور تولید می‌شد، اکنون این کارخانه‌ها را به انبارهای متروکه تبدیل کرده و هزاران هزار کارگر آنها را به خاک سپاه نشانده‌است. (به صفحه اخبار جنبش کارگری در این شماره راه‌توده مراجعه کنید)

ضعف تشکل کارگری کشور و نابودی تولید، چنان است که "اعتصاب" بعنوان موثرترین و شناخته شده‌ترین شیوه مبارزه کارگری اکنون دیگر معنای کلاسیک اعتراضی و مطالباتی خود را جز در صنایع نفت، ذوب‌آهن و پتروشیمی از دست داده‌است و اغلب اعتراض‌های کارگری بصورت عصیان ناشی از فقر و گرسنگی و بیکاری بروز می‌کند. کارگران جاده‌ها را می‌بندند، در کارخانه‌ها متحصر می‌شوند، خود مبتکر گرداندن کارخانه‌هائی می‌شوند که صاحبان آنها تولید را رها کرده و تاجر شده‌اند!

تمام بنیادهائی که با نام انقلاب و به نام انقلاب تشکیل شدند، امروز به نوعی در شبکه‌های لانه زنبوری مافیای اقتصادی جمهوری اسلامی عمل می‌کنند و در خدمت همان اقتصادی هستند که حاج حبیب‌الله عسگراولادی نگران خراب شدن آنست: بنیاد جانبازان، بنیاد شهید، بنیاد ۱۵ خرداد، بنیاد مستضعفان، تولیت رضوی، کمیته امداد،

کشورهای خلیج است، باصطلاح با تخفیف ۵۰-۴۰ هزار تومان به حجاج فروختند!

برای اقلام بزرگتر واردات هر چند نفرشان با یکدیگر متحد شده‌اند تا بر سر تقسیم غنائم اختلافشان نشود و کار به افشاگری نکشد. کاری که در باره هاشمی رفسنجانی شد و در نماز جمعه علیه او شعار دادند و نماینده دماوند و فیروزکوه در مجلس پنجم تهدید به افشاگری اقتصادی در باره خانواده وی در یک مصاحبه مطبوعاتی کرد. سهم شیر و پلنگ و گرگ و کفتار از شکار در بازار داخلی به نسبت تقسیم شده‌است!

در سال ۷۸ ورود اتومبیل سواری به ایران ممنوع شد. حتی قرار بود اتومبیل‌های "دو" ساخت کره جنوبی و ژاپن نیز در ایران مونتاژ شود تا کارخانه‌های تولید اتومبیل بتوانند در ایران به کارشان ادامه دهند. علیرغم همه این ممنوعیت‌ها، هزاران دستگاه اتومبیل "دو" کامل، با تعرفه "نیمه ساخت، برای مونتاژ" وارد ایران شد و یکسره به بازار راه یافت. شبکه توزیع و فروش، که در کنترل واردکنندگان است، بازار سیاه پیش خرید آنها را راه انداخت. قبض‌های پیش خرید از هر دستی که به دست دیگر رسید بر قیمت "دو" افزود و ارقام حساب‌های بانکی و ارزی آقایان را بالا بردا بحران در کارخانه‌های تولید اتومبیل، بیکاری، پرداختن حقوق کارگران، نداشتن وسائل اولیه و ... به چند اعتصاب، تظاهرات و راه بندان جاده کرج و قزوین ختم شد و روزنامه‌ها از بحران در صنایع اتومبیل سازی ایران خبر دادند. استراتژی اقتصادی حاج حبیب‌الله عسگرآولادی همچنان ادامه یافت و از خطر "آمدن میرحسین موسوی" در امان ماند!

نابودی صنایع نساجی!

پارچه بافی قدیمی‌ترین صنعت تولیدی و کارخانه‌ای ایران است. اصفهان، مازندران و شمال غربی خراسان که به گرگان و رامیان ختم می‌شود، دهها سال کانون این تولید بوده‌است. در ۱۰ سال گذشته این صنعت به خاک سیاه نشانده شده و کشت پنبه نیز در پی آن با نابودی روبروست. (به صفحه اخبار جنبش کارگری در همین شماره راه‌توده و شماره‌های گذشته مراجعه کنید)

مافیای واردات پارچه از انگلستان، مجرم بلاشک این فاجعه است. مجوزهای اولیه برای وارد کردن پارچه‌های "شال کشمیر" و "کربدوشین" سیاه، بعدها به پارچه "متقال" برای کفن و دفن هم صادر شد!

آمران به معروف و ناهیان از منکر، برای رونق بخشیدن به فروش انواع پارچه‌های سیاه و گران وارداتی، اغلب در خیابان‌های شمال تهران، با شعار "چادر، حجاب برتر" به جان زنان و دختران مردم افتادند. وسائل آرایش زنانه از سوی شبکه‌ای وارد می‌شود که حجت‌الاسلام "هادی غفاری" حلقه واسطه آن با اتاق بازرگانی است. هرگاه که "هادی غفاری" یاد شعارهای سال‌های اول پیروزی انقلاب افتاده و یادی از مستضعفان می‌کند، بگیر و ببر دختران در شمال تهران به جرم داشتن رژ لب و آرایش راه می‌افتد! او که زیر شعارهای چپ‌نمایانه و عوام‌فریبانه، نقش بزرگی در سال‌های اول پیروزی انقلاب در یورش به احزاب و سپس بازجوئی‌های زیر شکنجه در زندان اوین و تیرباران‌های دسته جمعی مجاهدین ایفاء کرد، بعدها کارخانه جوراب "استارلایت" را پاداش گرفت. جوراب نازک زنان به همین دلیل کمتر از خارج وارد می‌شود و کارخانه استارلایت از جمله معدود کارخانه‌های ایران است که همچنان به کار خود ادامه می‌دهد و با بحران مواد اولیه روبرو نیست!

تبلیغات و سریال‌های سیمای جمهوری اسلامی، پشت دست این مافیای عمل می‌کند. آنچه تهیه و پخش می‌شود بازتاب این بازار (واردات و فروش) در ایران است. یک روز طرفدار "حجاب برتر" می‌شود، روز دیگر زنان سریال‌ها، برای تبلیغ یخچال و فریزر و جارو برقی و تلویزیون روسی رنگی سر می‌کنند و مرزهای ممنوعه در استفاده باصطلاح ابزاری از زنان را پشت سر می‌گذارند. یعنی همان قانونی که

مجلس پنجم برای محدود کردن تبلیغات انتخاباتی وضع کرده بود! همگی دست در دست هم عمل می‌کنند!

"علی ربیعی"، معاون سابق وزارت اطلاعات و امنیت و صاحب امتیاز روزنامه "کار و کارگر" در یکی از سخنرانی‌های اخیرش گفت: «آقا زاده‌های کم سواد که به مضمونی شاید هنوز پشت لب آنها سبز نشده است، به چه مقام و منصب‌ها که نرسیده‌اند و چه بلاها که بر اقتصاد این کشور نی‌آوردند!»

اشاره او به آقا زاده‌های واعظ طبعی، جنتی، خزعلی، رفسنجانی، رفیق‌دوست و ... است! هیچیک از این آقایان حاضر نیست در هیچ مصاحبه‌ای شرکت کند. آنها اهل پاسخگوئی نیستند، بلکه اهل خطبه و وعظ و خط و نشان کشیدن برای مردمند. اگر تن به مصاحبه و گفتگوی مطبوعاتی بدهند، می‌توان سراغ آقا زاده‌هایشان را گرفت که چه می‌کنند و کجا هستند؟ تا معلوم شود غیرت دینی‌شان را صرف کدام قلم از واردات و معاملات تجاری می‌کنند. همان غیرتی که مدام نوجوانان و جوانان بسیجی را دعوت به استفاده از آن علیه دولت خاتمی، جنبش مردم و آزادی مطبوعات می‌کنند!

در وزارت اطلاعات نیز مانند همه ارگان‌های دیگر جمهوری اسلامی خطوط و نگرش‌ها در برابر هم قرار داشته و هنوز هم دارند. صاحبان خطی که علی ربیعی و حجابیان وابسته به آن هستند، از این وزارتخانه کنار گذاشته شدند و امثال سعید امامی که منتخب مافیای اقتصادی-سیاسی بود، همراه با اوباشی نظیر "اکبر خوش کوش" به مقام و منصب‌های امنیتی در این وزارتخانه رسیدند. "خوش کوش"، مدیرکل اطلاعات خارجی شد و در کنار سعید امامی عمل کرد. بقول خودش "فرنگی کار" بود، اما در داخل هم عمل کرد. او که در جریان قتل‌های سیاسی-حکومتی مستقیماً دست داشت و در بازجوئی‌هایش زبان به اعتراف گشود و راز قتل احمد خمینی را فاش ساخت، انحصار واردات تلفن‌های همراه را در ایران داشت!

وزارت اطلاعات در تمام دوران ریاست علی فلاحیان و دری‌نجف آبادی در شبکه مافیائی واردات مستقیماً دخالت داشته و بسیاری از جنایات خارج از کشور در چارچوب امکاناتی که این معاملات خارج از کشور فراهم می‌ساخت صورت گرفت.

یا روسری، یا توسری!

اسدالله لاجوردی، وقتی از مدیریت زندان‌ها برکنار شد روسری فروشی‌اش در بازار تهران و در همان سرانگی که ترور شد رونق گذشته را داشت. در اوج قدرت او در زندان اوین، برای رونق گرفتن کسب و کارش، برای مدتی شعار "چادر، حجاب برتر" را گروه‌های امر به معروف و نهی از منکر فراموش کردند و خیابان‌های شمال تهران را به حال خود رها کردند. انواع روسری‌های رنگی و شیک در مدل‌های مختلف ناگهان در تهران مد شد و به مغازه‌ها و حتی بوتیک‌ها راه یافت. آنها را حاج آقا اسدالله و پسرش وارد کرده بودند و انحصار وارداتش را در اختیار داشتند. اگر لاجوردی در ترور ناموفق "علی رازینی" رئیس کل دادگستری تهران بزرگ دست نداشت، گرفتار انتقام متقابل نشده و انحصار واردات و توزیع روسری را همچنان در اختیار داشت. او، که سال‌ها با علی رازینی دستشان در یک کاسه بود، میدانست "علی رازینی" برای نشستن بر سر جای آیت الله یزدی در سمت ریاست قوه قضائیه چیزهائی را در ارتباط با قتل‌های زنجیره‌ای، در برخی محافل گفته، که سزایش مرگ است. حضور رهبر در بیمارستان، بر بالین رازینی از مرگ جسته، حجت‌الاسلامی که به ظاهر پست و مقام چندانی هم نداشت، بر شایعات دامن زد. رازینی از این ترور جان به سلامت برد و سپس نوبت او شد که لاجوردی را در سرای پارچه فروش‌ها و بنام و یا توسط توابعین از زندان بیرون آمده سازمان مجاهدین خلق نقش زمین کند:

مافیای اقتصادی و مافیای قدرت، شانه به شانه هم حرکت می‌کنند!

کمیته امداد، بنیاد شهید، بنیاد جانبازان و سازمان صنایع نظامی، در یک اتحاد نانوشته، علاوه بر حضور در شبکه بازرگانی و

هر چه دارید وقف واعظ طیبی کنید!

"قدمگاه" محلی است در نزدیکی مشهد، که می‌گویند امام رضا ابتدا در آنجا فرود آمد و سپس راهی مشهد، پایتخت سلطنتش شد. هر اتوبوسی که به این محل می‌رسد توقف می‌کند و سرنشینانش زیارت نامه می‌خوانند. قطار تهران - مشهد نیز در این محل توقفی باندازه نماز و زیارت‌نامه دارد. امسال، در سالگرد شهادت امام رضا، که برخی می‌گویند بر اثر خوردن انگور مسموم شد و یا مسمومش کردند و پاره‌ای اعتقاد به رحلت او دارند، در مراسمی که در "قدمگاه" برپا شد، یکی از خوش صدترین و هنرپیشه‌ترین واعظ جمهوری اسلامی، در نوحه خوانی‌اش، بغض در گلو این بیت را بارها و بارها و دهها بار تکرار کرد و از رادیوی جمهوری اسلامی هم پخش شد؟

«دل‌م می‌خواه هر چی دارم، وقف امام رضا کنم!»

مردم غم زده و ماتم گرفته‌ای که این نوحه را گوش می‌دادند، چه چیز برایشان باقی مانده است که باید وقف امام رضا کنند تا به جیب آیت الله واعظ طیبی برود؟

"طیبی" حیا کن، سلطنت و رها کن!

پاسخ این نوحه را مردم مشهد در سفر خرداد ماه گذشته محمد خاتمی دادند. وقتی واعظ طیبی در کنار محمد خاتمی در برابر اجتماع عظیم مردم مشهد، که به استقبال و دیدار خاتمی آمده بودند، ظاهر شد تا به اعتبار خاتمی او نیز سخنی بگوید که مستمعین داشته باشند، مردم فریاد برآوردند: «طیبی حیا کن، سلطنت رو رها کن!»

عده زیادی دستگیر شدند و واحدهای مسلح مشهد از بیم ادامه تظاهرات مردم علیه واعظ طیبی با توپ و تانک در خیابان‌ها ظاهر شدند. روزنامه‌های رسالت و کیهان چند خطی از این خبر را بعنوان مقدمه‌ای برای یورش به جبهه مشارکت مشهد نوشتند و زمزمه دست داشتن جبهه مشارکت و آیت‌الله عبّاسی خراسانی در این ماجرا را شروع کردند، اما خیلی زود زبان در کام فرو بردند، زیرا این دیگر بازی با دم شیر بود. واعظ طیبی خود روزنامه ارگان "توس" و مجله اختصاصی "حرم" را منتشر می‌کند و اگر لازم باشد ابتدا در همین روزنامه و مجله مسئله طرح می‌شود. او سانسور این خبر را به جنجال علیه جبهه مشارکت ایران اسلامی خراسان ترجیح داد. این غایت هوشیاری واعظ طیبی و اطرافیان را نشان داد، چرا که کشاندن ماجرا به مطبوعات و آغاز مقالات و گزارش‌های روزنامه‌های طرفدار و مخالف تحولات در باره سلطنت واعظ طیبی بر خراسان و امپراطوری مالی آستان قدس پرده‌ها را بیشتر کنار می‌زد و واعظ طیبی را در صدر اخبار مربوط به جنبش و مقابله با جنبش مردم می‌نشانده و به زعم خود واعظ طیبی، "حريم لازم" شکسته می‌شد. او خواب رهبری و پادشاهی بر ایران را می‌بیند و به همین دلیل نمی‌خواهد اینگونه جلوی صحنه قرار گیرد!

علیرضا علوی تبار، از رهبران دوره اول دفتر تحکیم وحدت و از جمله همکاران موسسه تحقیقات استراتژیک است که موسوی خوئینی‌ها در دهساله دوم جمهوری اسلامی بر پا داشت و امثال او و حجاریان را در آنجا جمع کرد. او که اکنون عضو شورای رهبری جبهه مشارکت ایران اسلامی است طی سخنانی که در اجتماع دانشجویان به مناسبت سالگرد دوم خرداد ایراد کرد گفت:

«این عده که در مقابل اصلاحات قرار گرفته‌اند دروغ می‌گویند که درد اسلام و ارزش‌های دینی را دارند، نگرانی آنها از سرمایه‌هایی است که با اقتدار گرائی و انحصار انباشته‌اند!»

این سخنان، جان کلام است، اما به شرط آنکه به عمل تبدیل شده و یورش به پایگاه‌های اقتصادی مافیای قدرت سریعاً سازمان داده شود و با استفاده از توسعه سیاسی، مردم از عمق فاجعه اقتصادی در جمهوری اسلامی آگاه شوند، توسعه اقتصادی از مسیر این توسعه سیاسی عبور می‌کند!

واردات، در فروش محصولات کارخانه‌های وابسته به صنایع نظامی نیز دست دارند. کارخانه‌هایی که وسائل غیر نظامی - انواع وسائل وابسته به پتروشیمی - تولید می‌کنند. در اینجا، حرف آخر را آیت الله موحدی کرمانی می‌زند که نماینده ولی فقیه در سپاه پاسداران است. در پشت صحنه تمام شبکه‌های واردات و صادرات و توزیع داخلی، جمعیت موقوفه اسلامی قرار دارد که یک عضو ارشد آن "علینقی خاموشی" سرپرست آنست.

مناسبات انگلیسی

سلیمی نمین، معاون اسبق وزارت اطلاعات و امنیت در زمان وزرات محمدی ریشهری، اخیراً در یک سخنرانی گفت: «جناب راست، بطور سنتی با انگلستان مناسبات گسترده دارد، نمونه آن مناسبات علینقی خاموشی با انگلستان است که در اوج فتوای قتل سلمان رشدی نیز ادامه داشت و لطمه‌ای به آن نخورد» سلیمی نمین با هر انگیزه و به هر دلیل که این سخنان را گفته باشد، پرده را از پیچیده‌ترین مناسبات بین سران ارتجاع و بازار با انگلستان بالا زده است. حتی، اگر آنگونه که شایع است او ماموریت یافته باشد شبکه‌های انگلیسی را در جمهوری اسلامی شناسائی کند!

نکبت‌بارترین و ضد ملی ترین شبکه واردات و توزیع، که سرشارترین سود را در بر دارد مواد مخدر است، که گفته می‌شود ۵ میلیون جوان و نیمه جوان را در ایران به خاک سیاه نشانده است. در این شبکه، که یک سر آن به خراسان و سر دیگرش به افغانستان وصل است، بزرگترین تولید کنندگان افغانی مواد مخدر نیز حضور دارند. مناسبات امنیتی تعجب آوری که بین آیت‌الله واعظ طیبی، نماینده ولی فقیه و تولیت آستان قدس رضوی و سازمان امنیت پاکستان وجود دارد، شک و تردیدها پیرامون سهم شیر را در این شبکه روز به روز بیشتر می‌کند. تجدید تولید تریاک در خراسان (تربت حیدریه و تربت جام)، آلودگی دستگاه حکومتی پاکستان به شبکه مواد مخدر منطقه، نزدیکی "مثلث طلائی" در فاصله سیستان و خراسان با بلوچستان پاکستان به خطه‌ای که واعظ طیبی خود را سلطان آن می‌داند و حضور چند صد هزار افغانی در خراسان، همگی نکاتی است که باید به آن فکر کرد. روزنامه بهار در شماره ۵ تیرماه جاری نوشت: «مصرف روزانه تریاک در تهران ۵ تن است»

به بهانه مبارزه با مواد مخدر و حفظ مرزهای ایران و افغانستان چند ده هزار نیروی سپاه پاسداران را در اختیار واعظ طیبی در خراسان گذاشته‌اند، اما قاچاق، توزیع و فروش مواد مخدر همچنان رو به ازدیاد است و ریشه نسل جوان مملکت را می‌سوزاند. در عوض، این نیروی نظامی به چماقی در دست‌های واعظ طیبی برای تهدید به کودتا و اعلام مشهد به عنوان پایتخت حکومت شیعه تبدیل شده است.

همدستی و همکاری با رهبران و سران ارتش و سازمان امنیت پاکستان به گونه‌ایست، که عاملین مستقیم ترور سعید حجاریان در یک صحنه سازی خروج هواپیمای مسیر کرمان - تهران از این مسیر واقعی و فرود آن در فرودگاه کراچی، آنها به آسانی از هواپیما پیاده شده و به آغوش ماموران امنیتی پاکستان که منتظر ورود آنها بودند، پناه بردند. هواپیما از فراز خراسان و با اجازه و تدارک قبلی برج فرودگاه مشهد و یقین بر نشستن بر باند فرودگاه کراچی که برای آن پیش بینی شده بود، عبور کرد! همین مناسبات، در فروردین ماه گذشته، امکان گریز اسماعیل خان، فرمانده جنگجویان هرات و حکمران سابق این استان را که در اسارت طالبان افغانستان بود، از غل و زنجیر فراهم ساخت و او در عرض دو روز به مشهد رسید!

او در اولین مذاکرات با طالبان و یا با تشکیل اولین حکومت ائتلافی در کابل، به هرات باز خواهد گشت و حاکم دوباره آن خواهد شد. استانی که با خراسان هم مرز است. دولت پاکستان با کدام اطمینان و مناسبات دو جانبه‌ای اسماعیل خان را نزد واعظ طیبی فرستاده است؟

ریشه‌های این پیوند بین طالبان، ارتش و سازمان امنیت پاکستان و مافیای مواد مخدر جمهوری اسلامی را در کدام شاهراه ارتباطی باید جستجو کرد، جز خراسان و پایتخت آن "مشهد"؟

شرط که فراخوانده شوند! رفراندوم انقراض سلطنت و برپائی جمهوریت در پیش بود. رهبران نهضت آزادی و جبهه ملی، شانه به شانه هم، برای برپائی دولت گام بر می داشتند. "حسن نزیه"، رئیس منتخب کانون وکلای ایران، که از سال ۵۶ تا بهمن ۵۷ بیش از دیگران در ستایش از قانون و قانونمداری سخن گفته بود، اکنون بتدریج کلامش سسکته های ملاپم حکومتی داشت!

رهبران مجاهدین خلق، خود را اگر نه تمام حاکمیت، حداقل، بخش محق آن می دانستند؛ فدائی‌ها در اطراف خیابان میکده (ساختمان ساواک تهران) و در دانشگاه تهران، به امید قدرت، گلوی تفنگ‌هایشان را در مشت می فشردند. حزب توده ایران در تدارک فعالیت علنی و قانونی خود بود. "به آذین"، که در تمام دوران پس از کودتای ۲۸ مرداد مطرح‌ترین چهره چپ و توده‌ای ایران بود و ۱۰ شب شعر در کانون "گوته" را با استادی رهبری کرده بود، حالا نیم گام به جلو، در تدارک کسب مجوز قانونی فعالیت دمکراتیک اساسنامه ای را فراهم ساخته بود که بیشتر به یک مانیفست می‌مانست!

نخستین دیدار میان دو نسل از توده ای، در دانشکده حقوق دانشگاه تهران ممکن شد. "سیاوش کسرائی"، که در آرزوی چنین لحظاتی، انتظاری ۲۵ ساله را پشت سر گذاشته بود، شانه به شانه "به آذین" این دیدار را هدایت می کرد.

وقتی افسران ۲۵ سال زندان کشیده از میان جمعیتی که سالن دانشکده حقوق را لبریز کرده بودند، برخاستند تا در کنار به آذین و سیاوش کسرائی و در مقابل مشتاقان دیدارشان بایستند، شعار "دروود بر توده ای" در فضا طنین افکن شد.

شادی شلتوکی، شادی پنج نفره بود؛ باقرزاده هنوز به کت چهارخانه ای که به تنش کرده بودند عادت نکرده بود و شانه‌هایش را مدام زیر آن جابجا می کرد. ذوالقدر و حجری که در کنار هم ایستاده بودند، چند بار دست‌هایشان را در هم گره کرده و به نشانه پیروزی و استواری بالا بردند. عمویی که هنوز در هیات ستوان یک توپخانه ارتش، بلند قامت‌تر از بقیه بود، گهگاه آهسته زیر گوش سیاوش کسرائی جمله‌ای کوتاه را زمزمه می کرد و سپس با همان آهستگی و کوتاهی با هم بندهای ۲۵ ساله اش صحبت می کرد. کی‌منش عینکی تیره بر چشم داشت و در کنار علی خاوری که کت و شلواری لاجوردی رنگ و قدیمی برتن داشت و عینک شیشه سفیدش را هر چند دقیقه یکبار با انگشت کف دست راستش در انتهای بینی‌اش محکم می‌کرد ایستاده بود. شادی به آذین را، که کت و شلواری طوسی رنگ برتن داشت و آستین خالی دست‌چپش را در جیب کت اطو کشیده‌اش فرو کرده بود، تنها می‌شد از غرور کتمان ناپذیرش حدس زد!

روی بام ساختمان مجاور سالن دانشکده حقوق، گروه چند نفره‌ای که هاتفی سازمان داده بود، امنیت سالن را برعهده داشتند. پلنوم ۱۶ حزب توده ایران، در آلمان دمکراتیک برگزار شده و برخی تصمیمات آن بوسیله کیانوری، که حالا دیگر با جسارت به برلن غربی آمده و با تهران تماس تلفنی می گرفت، ابلاغ می شد. توده‌ای‌ها، شانه به شانه مردم ایران، یک انقلاب عظیم را پشت سر گذاشته بودند. انقلابی که هنوز سرنوشت نهائی آن در گرو حوادث بزرگی بود که در پیش بود.



مهاجرین بعد از کودتای ۲۸ مرداد، از امریکا و اروپا، با پروازهای مختلف به تهران می‌رسیدند. در دو سوی سالن استقبال و محوطه ورود مسافران فرودگاه مهرآباد تهران چشم‌ها بدنبال نگاه آشنا می‌گشتند. آنها که در جوانی رفته بودند، حالا با موهای سپید باز می‌گشتند و آنها که پا به سن تن به مهاجرت سپرده بودند با قامتی شکسته و چهره‌ای شکسته‌تر.

شماری توده‌ای رفته بودند و حالا، سه جهانی باز می‌گشتند، برخی از تونل پر پیچ و خم کنفدراسیون عبور کرده بودند و سرانجام، این دوره از عمر خود را به دفتر خاطرات پر هیاهوی اختلاف چین و شوروی سپرده بودند. از میلیون، اگر مهاجری در اروپا و امریکا باقی مانده بود، جلوتر و آسوده خاطرتر از مهاجرین چپ به وطن بازگشته بودند. کریم

**بخش‌های دیگری از یاد مانده‌های
"رحمان هاتفی" - حیدر مهرگان -
به مناسبت سالگرد شهادت وی!**

شکوفه‌ای در فصل دوست‌داشتن!

**حفظ و حراست از انقلاب
وظیفه‌ای که تاریخ به عهده
حزب توده ایران گذاشته بود**

۱- از مقدمه بر دیوان حافظ شاملوتا دیدار با شاملو در لندن!

۲- مرد بلندبالائی بنام "جواد"، که در قامت یک "عمر" با هاتفی رفیق شد!

۳- منوچهر بهزادی، وقتی "مردم"، ارگان مرکزی حزب توده ایران را تحویل هاتفی داد، طی ۲ سال، باندازه ۱۰ سال پیر شده بود.

۴- نخستین دیدار توده‌ای‌ها با افسران توده‌ای و نخستین اعلامیه کمیته مرکزی حزب توده ایران در داخل کشور!

رحمان هاتفی، روزنامه‌نگار برجسته، سردبیر روزنامه کیهان در دوران انقلاب، بنیانگذار سازمان حزبی "نوید" و عضو هیات سیاسی حزب توده ایران، در یورش دوم به حزب توده ایران دستگیر شد و سر از زندان "توحید" کمیته مشترک ضد خرابکاری ساواک شاهنشاهی- درآورد. در فاصله ۷ اردیبهشت ۶۲ تا ۱۹ تیرماه همین سال زیر سخت‌ترین شکنجه‌ها قرار گرفت و به شهادت رسید. شهادت او، نه فقط برای حزب توده ایران یک ضایعه جبران ناپذیر بود، بلکه برای جامعه مطبوعاتی ایران نیز ضربه‌ای بزرگ و جبران ناپذیر بود.

راه‌توده، تاکنون و به مناسبت‌های مختلف - از جمله سالگردهای شهادت او - بخش‌هایی از یادمانده‌های وی را منتشر کرده و در آینده نیز چنین خواهد کرد. یاد او، مانند یاد همه شهدای حزب توده ایران تنها در سالگرد شهادت آنها زنده نیست، بلکه در سیاست، مشی و لحظه به لحظه حیات حزب توده ایران زنده‌است.

بهار ۵۸ در راه بود. سرود "بهاران خجسته باد" همچنان، بانگ رسای انقلاب پیروز بود. مردم باز هم به خیابان‌ها می‌آمدند، اما، به آن

و بعد، ابتدا یکی یکی را در آغوش کشید و بوسید و سپس خودش را معرفی کرد: من فرج الله میزانی‌ام. همان جوانشیر خودمان. اما فقط بگید: رفیق جواد!

این، سرآغاز صمیمانه‌ترین، رفیقانه‌ترین و در عین حال، عارفانه‌ترین مناسباتی بود که بعدها بین هاتفی و جوانشیر برقرار شد. صبح روز بعد از استقرار در خانه‌ای که برای مرد بلند بالا در نظر گرفته شده بود، او که به قرارهای خیابانی از دوران ارتباط با خسرو روزبه و حلقه سازمانی او عادت داشت، در پارک ملت نخستین دیدار حزبی و رسمی را با هاتفی انجام داد. هاتفی بر ضرورت فعالیت علنی هر چه سریعتر حزب پای فشرد و اینکه باید رهبری حزب بپذیرد که مهاجرت خاتمه یافته‌است و همه چیز در اینجا تعیین می‌شود.

مرد بلند بالا که بدقت به حرف‌های هاتفی گوش می‌داد، تکه کاغذی را از جیبش بیرون آورد و خودکار آبی رنگی را، که هاتفی به عادت همیشگی در دستش داشت از او گرفت و خطاب به هاتفی گفت: - من هم با تو موافقم. نه تنها موافقم، بلکه هم عقیده‌ام. بگذار برای آنکه خیالت راحت شود، از اختیاری که دارم استفاده کنم. و با خنده و با اشاره به پذیرفته شدن هاتفی به عضویت کمیته مرکزی در پلنوم ۱۶ اضافه کرد:

- تازه! دو عضو کمیته مرکزی هم که در کنار من حضور دارند. اگر خواستم خلاف بکنم مچ دستم را بگیرند!

هاتفی بر حسب عادت، ته مانده خنده‌اش را با بندهای بالائی چهار انگشت دست راستش، از روی لبه‌هایش پاک کرد و پشت دست مرد بلند بالا ایستاد تا ببیند او چه می‌خواهد بنویسد.

مرد بلند بالا، که جملات را بسیار ریز و بدون نقطه می‌نوشت، در چند خط، خطاب به مردم ایران، حضور رهبری حزب توده ایران در داخل کشور و فعالیت علنی و برآمده از قانون انقلاب آن را اعلام داشت و بعد از آنکه در پایان آن نوشت "تهران - کمیته مرکزی حزب توده ایران". اعلامیه را بدست هاتفی داد و با شوخی گفت:

- ببینم چقدر خرت می‌ره که این اعلامیه را در روزنامه‌ها چاپ کنی! هاتفی کاغذ را گرفت، تا کرد و گذاشت در جیبش. زیاد راضی نبود! مرد بلند بالا که شوخ طبعی و صمیمیت در مناسبات را در هیچ شرایطی از دست نمی‌داد، خطاب به هاتفی گفت:

- دیگه چیه؟ چرا لب ورچیدی؟

هاتفی گفت:

- ما خودمان مگر چلاقیم روزنامه منتشر کنیم؟

مرد بلند بالا گفت:

- تو کاغذ و چاپخانه‌اش را پیدا کن، من اختیارش را دارم. موافقم، بالالله! معطل چی هستی؟ همین حالا هر کی بره دنبال کار روزنامه ارگان. من سرمقاله را می‌نویسم، درباره پلنوم ۱۶ و مصوبات آن و ارزیابی حزب ما نسبت به انقلاب. خودت هم که اوستائی، بقیه‌اش را بنویس. فقط کوتاه، فشرده و بدون حاشیه باید نوشت، صفت و توصیف لازم نیست. مطالب ارگان مرکزی حزب، باید اینطوری منتشر شود! قرارمان فردا صبح، خانه‌ای که من فعلاً زندگی می‌کنم. اون اعلامیه کمیته مرکزی را هم اول بده روزنامه‌های دیگر چاپ کنند، وقت را نباید از دست داد!

برای هاتفی، این مطلوب‌ترین و صمیمانه‌ترین مناسبات حزبی بود: تصمیم، تشویق و تحرک در قلب حوادث!

این مناسبات صمیمانه، بین هاتفی و جوانشیر همچنان ادامه یافت و بر سر هر گذرگاهی بر عمق و وسعت آن افزوده شد. گویی چند ده سال با یکدیگر کاری کرده بودند. جمله به جمله و گام به گام یکدیگر را یاری می‌دادند. وقتی منوچهر بهزادی، چند روز بعد از آنشب انتظار به تهران رسید و پوشه مقالات و مطالب "مردم"، ارگان مرکزی حزب توده ایران را از مرد بلند بالا تحویل گرفت تا ادامه کار را پی بگیرد، نوبت به زیر و رو کردن یادداشت‌های دوران مهاجرت جوانشیر رسید. مهاجرتی که همه رهبران به میهن بازگشته از آن با نفرت یاد می‌کردند. هاتفی، بی آنکه خود مهاجر سیاسی بوده‌باشد، از بودن در غربت و بیگانگی با جامعه وحشت داشت.

سنجایی، داریوش فروهر و مهدی بازرگان که در پاریس با آیت الله خمینی بیعت کردند، آنها چمدان‌های خود را بستند.

در فاصله دیدار توده‌ای‌ها با افسران حزب توده ایران در سالن دانشکده حقوق دانشگاه تهران، که سمپات‌های سازمان چریک‌های فدائی خلق نیز با ترشروئی و رقابت چند ردیف از صندلی آن را پر کرده بودند، تا شب‌های پایان انتظار و بازگشت مهاجرین سیاسی، مردم انقلابی ایران، رویدادی عظیم و تاریخی را پشت سر گذاشته بودند: سرنگونی نظام شاهنشاهی!



جوانشیر را هاتفی در هیچ یک از چند سفری که پیش از پیروزی انقلاب به برلن شرقی کرده بود، ندیده بود. کیانوری پس از برپائی پلنوم ۱۶ در گفتگوی تلفنی کوتاه خود با هاتفی و در پاسخ به پافشاری هاتفی برای سرعت بخشیدن به کار بازگشت رهبری حزب توده ایران به میهن، تنها این جمله کوتاه را گفته بود: «جانشین من بزودی می‌آید!»

او نام کسی را بعنوان جانشین خود نبرده بود و به همین دلیل حدس و گمان‌ها پیرامون ورود "منوچهر بهزادی" بود، که چهره‌اش آشنا بود و نه جوانشیر که تا آن لحظه چهره‌اش نا آشنا.

آنشب، در آن هیاهوی آشک و شادی و دیدار، در پشت مرزهای شیشه‌ای دو سالن "مستقبلین" و "مسافرین"، به گفته کیانوری، جانشین او به ایران وارد می‌شد. او نخستین عضو ارشد رهبری حزب توده ایران بود که از مهاجرت به ایران باز می‌گشت تا دور جدید فعالیت حزب در داخل کشور را سازمان بدهد.

پروازها یکی بعد از دیگری بر باند فرودگاه مهرآباد می‌نشستند و مسافرین آن‌ها خود را به پشت مرزهای دو سالن رسانده و آشنایان را جستجو می‌کردند، اما منوچهر بهزادی در میان هیچ یک از آنها نبود!

ساعت از نیمه شب که گذشت، تعداد پروازها کم و سالن انتظار نیز بتدریج خالی شد. هر چه سالن خالی‌تر شد، قامت کشیدن و چهره جستجوگر مردی که، از ابتدای شب تا حال، با پالتوی ماهوتی و شکلاتی رنگش، گهگاه و در حال قدم زدن در سالن دیده می‌شد، بیشتر شد. یک سر و گردن از بسیاری از آنها که در سالن بودند، بلندتر بود.

شبهاتی به منوچهر بهزادی که هاتفی منتظر بازگشتش بود، نداشت!

ساعت از یک بامداد که گذشت، بلندگوی فرودگاه مهرآباد اعلام کرد که تا ساعت ۵ صبح هیچ پروازی از اروپا در فرودگاه مهرآباد نخواهد نشست. انتظار ناکام به پایان رسیده بود و باید به خانه بازگشت.

وقتی درهای پیکان زرد رنگ بسته شد تا پارکینگ مهرآباد به قصد قلب تهران پشت سر گذاشته شود، مرد بلند قامت که خود را به محوطه پارکینگ رسانده بود چند ضربه کوتاه به شیشه اتومبیل زد. هاتفی شیشه را پائین کشید و مرد بلند قامت پرسید:

- شما به طرف نارمک نمی‌روید؟

هاتفی که احتیاط شرط تغییر ناپذیر فعالیت سیاسی‌اش بود، پاسخ منفی داد و شیشه را بالا کشید! مرد بلند بالا هر کسی می‌توانست باشد جز "منوچهر بهزادی" که به استقبالش رفته بود!



صبح روز بعد، مرد بلند بالا، با همان پالتوی شکلاتی رنگ و ماهوتی‌اش، نبش یکی از خیابان‌های فرعی نارمک سوار همان اتومبیلی شد که شب گذشته نتوانسته بود سوار آن شود. نیمه شب گذشته خود را با آدرسی که در دست داشت، با تاکسی به خانه مهدی پرتوی رسانده بود و اکنون برای دیدار و آشنائی و انتقال به محل استقرارش بر صندلی عقب اتومبیلی نشسته بود که هاتفی در صندلی جلوی آن جای گرفته بود. چند ده متر آنسوتر، مرد بلند بالا، که صمیمانه می‌خندید و ورود غریبانه شب گذشته‌اش به تهران را تعریف می‌کرد، نبش یکی از فرعی‌ها خواهش کرد اتومبیل را پارک کرده و همه پیاده شوند! جای سؤال نبود. وقتی همه سرنشینان اتومبیل پیاده شدند، او پالتو را از تن درآورده و از پنجره در عقب اتومبیل روی صندلی آن انداخت و در حالیکه کودکانه می‌خندید، خطاب به دیگران گفت:

- دیشب هر بلائی سر من آوردید، سر جای خودش، هیچ وقت هم فراموش نخواهد شد، اما "دخلین وار؟". بیاید از اول شروع کنیم!

- مبارزه در ایران است، شعر هم در ایران است، همه چیز در ایران است! من به شما هم توصیه می‌کنم اسیر این خرده‌کاری‌ها در خارج کشور نشوید و بر گردید ایران!

- مثلاً، از شما در ایران چه کاری بر می‌آید که دیگران نمی‌توانند بکنند؟

هاتفی که تلاش بسیار داشت تا وابستگی حزبی‌اش را پنهان نگهدار، با اشاره به اعتصاب کارگران "چیت ری" که دو شب پیش گزارش آن را تلفنی از تهران دریافت کرده بود، به شاملو گفت:

- الان وقت "ایران‌شهر" نیست، وقت چاپ خبر اعتصاب کارگران چیت ری در کیهان است. من اگر موفق شوم ۵ خط خبر اعتصاب را در کیهان چاپ کنم، بازده تمام دوره ایران‌شهر در خارج به مردم خدمت کرده‌ام. شاملو که شور و سرمستی را یکجا در هاتفی سراغ داشت، دیگر نه چیز پرسید و نه کلامی در باره ایران‌شهر بر زبان آورد. دیدار به پایان رسیده بود.



تابستان ۱۳۷۴، شاملو که برای شعر خوانی به سوئد رفته بود، کارش به یکی از بیمارستان‌های استکهلم کشید. روی تخت، برای اطرافیان خاطراتش را شمارش می‌کرد. از مرتضی و عموها یاد می‌کرد. از ۲۸ مردادی‌هایی که رفتند و داغشان به دل شاملو ماند، از جان به کف‌هایی که در سیاهکل و خیابان‌ها کشته شدند و یا سیانور بلعیدند، از انقلاب و سال‌های بعد از آن، از دوران طولانی روزنامه نگاری ادبی‌اش، از کیهان و چشم‌های صادق و مهربان هاتفی. به او که رسید آهی کشید و با افسوس بسیار گفت: «چقدر حیف شد، چقدر با استعداد و لایق بود»



تدوین کتاب "اسناد و دیدگاه‌ها"

مرد بلند بالا چنان صمیمی، نرم خو و مسلط به مناسبات دوستانه بود، که گوئی در تمام طول سال‌های بعد از کودتای ۲۸ مرداد، هرگز از ایران خارج نشده و به مهاجرت اروپا نرفته‌است. بزودی کارتن‌های حاوی یادداشت برداری‌هایش از تاریخ، حاشیه نویسی‌هایش روی حافظ، کشف مناسبات مردم و دربار شاهان از روی شاهنامه فردوسی و سرانجام، انبوه یادداشت‌هایش روی اسناد حزب توده ایران و نگارش‌های شخصی‌اش در باره رویدادهای پیش و پس از کودتای ۲۸ مرداد از کشور بلغارستان رسید. آنچه رسیده بود، گوشه کوچکی از کار سترگی بود که او در سال‌های سرپرستی رادیو پیک ایران و در حاشیه وقت اندکی که فارغ از کار روزانه‌اش داشت، فراهم آورده بود.

نخستین سرمقاله‌ای که برای نخستین شماره "مردم" ارگان مرکزی حزب توده ایران، پس از پیروزی انقلاب بهمن ۵۷ نوشت، تسلط او را به اوضاع ایران، انقلاب و شیوه نگارش دقیق، علمی و حزبی نشان داد. بسیار سریع می‌نوشت و مقطع. نقطه‌ها را خواننده نوشته‌های او خود باید کشف می‌کرد و سرجایشان می‌گذاشت. او در طول سال‌ها نوشتن و یادداشت برداشتن، برای صرفه جوئی در وقت، فراموشی نقطه‌های لغات و جملات را فرا گرفته بود!

دولت مهندس بازرگان برنامه اقتصادی-سیاسی خود را که مهندس هاشم صباغیان در تهیه آن نقش اصلی را داشت، ارائه داد. سخنگوی دولت موقت انقلاب "مهندس امیر انتظام" جزئیات آن را برای خبرنگاران مطبوعات و رادیو تلویزیون جمهوری تازه تاسیس اسلامی تشریح کرد، مرد بلند بالا که خود مهندس مکانیک از دانشکده فنی دانشگاه تهران بود، بر این برنامه و دیدگاه‌های آن سه مهندس - بازرگان، صباغیان و امیرانتظام - همان شب نقدی مشروح نوشت و صبح زود، پیش از چاپ در روزنامه تازه انتشار "مردم" به هاتفی داد که بخواند و نظر بدهد، هاتفی، که ابتدا از سرعت عمل او متعجب شده بود، بعد از خواندن آن مقاله، مبهور از آن همه سادگی زبان و دقت استدلال، خطاب به جوانشیر گفت:

خطاب به احمد شاملو در لندن:

انتشار چند خط خبر اعتصاب کارگری در مطبوعات، به ماندن در خارج و انتشار "ایران‌شهر" می‌ارزد!

شاملو، فقط شاعر نبود، روزنامه نویس هم بود. تجربه این کار را هم فراوان داشت. با هاتفی از شورای سردبیری "کتاب هفته" که موسسه کیهان منتشر می‌کرد آشنائی داشت و در دهه ۵۰ و در جمع یاری دهندگان صفحه "هنر و ادب" روزنامه کیهان، با هاتفی بیش از پیش آشنا شده بود.

لیست ۲۴ نفره ممنوع‌القلم‌ها، همزمان با بستن مجلات و انگشت شمار روزنامه‌ها و هفته‌نامه‌ها از سوی دربار و با تأیید شاه تهیه شد. سال ۵۵ و اوج اختناق شاهنشاهی بود. چنان قلع و قمع کرده بودند که "تدین" و "سرهنگ" فردوس، مدیران کل مطبوعات در وزارت اطلاعات و جهانگردی و ساواک شاهنشاهی هم توضیحی چاپلوسانه بر آن نداشتند.

شاملو که جزو مغضوبین بود تصمیم داشت مجله "ایران‌شهر" را به هر قیمت منتشر کند. او در اندیشه و تدارک انتشار "ایران‌شهر" در لندن بود که با خبر شده بود، هاتفی چند هفته‌ای در لندن است.

آن دو که یکدیگر را از سال‌ها پیش می‌شناختند در یکی از رستوران‌های لندن به دیدار هم شتافتند. شاملو غضبناک و شتابزده بود و هاتفی علیرغم سن و سال کمتری که نسبت به شاملو داشت، آرام و بی‌شتاب به گلایه‌ها و پرخاش‌های شاملو به دربار و درباریان گوش می‌داد. هاتفی به تازگی از برلین شرقی و از دیدار رهبران حزبی بازگشته بود، که شاملو پشت به آن کرده بود. در دقایق پایانی این دیدار، هاتفی که بسیاری از گلایه‌ها و خروش‌های شاعرانه شاملو را با احترام بسیاری که نسبت به او داشت تأیید کرده بود، پرسید:

- خوب، بالاخره می‌خواهید چه کنید؟
شاملو که تمام مقدمات پیشنهاد آخر را چیده بود و در انتظار همین سؤال بود گفت:

- می‌خواهم ایران‌شهر را منتشر کنم!

- کجا؟

- همینجا!

- با کی؟

- با کمک همه! همه آنها که ممنوع‌القلم شده‌اند!

هاتفی با مهربانی خندید و خطاب به شاملو گفت:

- فکر نمی‌کنید خیلی از وقت و انرژی شما را بگیرد؟ دهه ۴۰ چنین باری را کس دیگری جز شما نبود که بکشد، اما حالا باری که شما باید بکشید کس دیگری نیست بکشد! شما، حالا دیگر "شاملو" شده‌اید!

شاملو که از این تمجید و دعوت به انصراف جا نخورده بود، با این تصور که هاتفی خود پیش قدم شده و نتیجه‌گیری از این دیدار را آسان ساخته، گفت:

- من، شما را برای سردبیری "ایران‌شهر" در نظر دارم. وقتی شنیدم به لندن آمده‌اید، با خودم گفتم: سردبیری که من در آسمان دنبالش می‌گشتم در زمین پیدا کردم.

هاتفی که انگشت سیب‌هایش را دور فنجان خالی قهوه می‌چرخاند و به جمله‌ای که باید می‌گفت فکر می‌کرد، بالاخره سرش را بلند کرد و چشم در چشم شاملو دوخت. او را شاعر بزرگی می‌شناخت، اما با سیاست و مبارزه‌ای که خود اهل قبیله‌اش بود، دور. گفت:

- از این محبت و اعتمادی که دارید، عمیقاً سپاسگزارم، اما من بر می‌گردم ایران؟

- کی؟

- شاید تا یکی دو هفته دیگر!

- چرا نمی‌مانید تا با هم در اینجا با سانسور مبارزه کنیم؟

بود، بهزادی یک نسخه از اسناد پلنوم ۱۶ را که همراه آورده بود به مرد بلند بالا داد که دوباره خوانی کند. مرد بلند بالا نیز پوشه‌ای زرد رنگ را از اتاقش آورد و روی میز چای، مقابل بهزادی گذاشت و گفت: - "مردم" را از امروز تحویل خودت دادم!

بهزادی، به گونه‌ای که مرد بلند بالا خواست کار را ادامه بدهد که به تعارف شبیه بود. جواد با خنده گفت: - ارگان مرکزی حزب را شعبه کل انتشارات و تبلیغات حزب باید منتشر کند که مسئولیتش را پلنوم بر عهده خودت گذاشته است. من باید به کارهای خودم برسم.

بهزادی در حالیکه لای پوشه را باز می‌کرد پرسید: - کی می‌نویسه؟ کار دست کیه؟ جوانشیر با لبخندی کوتاه و با اشاره به آنها که دور میز نشسته بودند گفت:

- هیات تحریریه‌اش را تحویل نمی‌دهم، اما فعلا تا نویسنده‌هایش بیایند (اشاره به بهرام دانش، ملکه محمدی، نیک‌آئین، نامور، آگاهی، رصدی، کیهان، فرزجی، گلاویژ و ... که همگی سال‌ها همکاران او در رادیو پیک ایران بودند) همین‌ها که اینجا نشسته‌اند کار را می‌چرخانند. بهزادی، که سخن نمی‌گفت مگر با دقت و محاسبه همه جوانب، بقیه سؤال‌هایش را فرو خورد و گذاشت برای دیدارهای خصوصی بعدی. می‌خواست به خانه‌اش برود. کوچه ای بن بست در انتهای امپریه و یا میانه منیریه، بدقت بخاطر نمی‌آورد.

بعد از چند بار بالا و پائین رفتن در طول ۲۰۰ متر از ضلع غربی خیابان منیریه، سرانجام بهزادی درخت قدیمی "توت" کوچکی بن بست را شناخت. بن بست بود به عرض ۸-۷ متر و طول ۳۰-۲۰ متر که چند کوچه دالانی قدیمی و در دار به آن باز می‌شد. کف دستش را به درخت توت چسباند و خود را به آن تکیه داد. آهی کشید و گفت: میوه بهاری ما را این درخت می‌داد! اهل محل اسم کوچکی را گذاشته بودند "کوچه توت دار".

چمدان سنگین و بزرگ را خودش بلند کرد و آن که کوچک‌تر و سبک‌تر بود به هاتفی رسید. وارد یکی از کوچه دره‌های باریک کم عمق شدند. دره‌های دو خانه با فاصله‌ای اندک، روبروی هم باز می‌شدند. در سمت راست خانه پدری بهزادی بود. دانشجوی دانشکده حقوق دانشگاه تهران در دهه ۳۰ که بی‌تاب و بی‌قرار در این بن بست بزرگ شده بود، حالا سالمند و خسته از مهاجرت باز گشته بود.

یک لته از دو لته در خانه باز بود و لته دیگر بسته. بهزادی هاتفی را دعوت به سکوت و ورود به خانه از لای لته باز در کرد. از کف کوچه تا کف حیاط خانه دو پله باید پائین می‌رفتند. فاصله در خانه تا اتاق‌هایی که دست راست حیاط قرار داشتند ۲۰ متر فاصله را بهزادی با عجله و سرعت طی کرد. سرو صدای خروسی که با چند مرغ در حیاط نیمه خاکی و نیم فرش شده با آجرهای فزاقی رها بود، با دیدن تازه واردها بلند شد. بهزادی چمدانش را که گذاشت وسط راهروی دراز و باریکی که دره‌های دو اتاق در آن باز می‌شد، پیرزنی با موهای حنا بسته از داخل یکی از اتاق‌ها بیرون آمد. با صدای خروسی که در حیاط خانه ول بود از ورود مهمانان با خبر شده بود، چشمش درست نمی‌دید و از روبرو شدن با چند تازه واردی که خودشان را تا راهروی متصل به اتاق‌ها رسانده بودند و او را بی‌حجاب دیده بودند دستپاچه شده بود. ابتدا می‌خواست به اتاق باز گردد و حجاب سر کند، اما برای یک لحظه پشیمان شد. سخت راه می‌رفت، پاهایش آشکارا ورم داشت. بین رفتن و ماندن بود که منوچهر را شناخت. چند قدم جلو آمد و چند بار موهای حنا بسته‌اش را با جنگ کند:

- ای وای، خاک بر سرم! توئی؟ چرا نشناختم؟ می‌دونستم آقا تو رو برام می‌آره!

بهزادی، که آن روز، برای دومین بار اشک به چشم‌هایش راه یافته بود، جلو دوید و مادرش را بغل کرد. پیرزن او را بو می‌کرد و می‌بوسید. انتظار ۲۰ و چند ساله به پایان رسیده بود. منوچهر بازگشته بود.

هاتفی خواست چمدان‌ها را جابجا کند. منوچهر خودش پیش دستی کرد و گفت: - تا شلوغ نشده شماها بروید! قرار ما فردا صبح ساعت ۱۰ جلوی درخت توت!

— شما دبیر دوم حزب هستید، اما از نظر من دبیر اول روزنامه‌نگاری سیاسی هم هستید!

مرد بلند بالا را در پلنوم ۱۶، برای کار دیگری در نظر گرفته بودند و با همین هدف نیز پیش از همه به ایران بازگشته بود. سازماندهی حزب.

سردبیری ارگان مرکزی حزب را همین پلنوم برای منوچهر بهزادی تصویب کرده بود، که دقت، انضباط و بقول هاتفی «خط نگهداری او در حزب بی نظیر بود»

یادداشت‌های حزبی مرد بلند بالا بتدریج به خانه هاتفی منتقل شد و پس از چند ماه مطالعه و تبادل نظر، سرانجام کتاب تاریخی "اسناد و دیدگاه‌های حزب توده ایران به کوشش "رحمان هاتفی" بدست چاپ سپرده شد. این دوره کار پیگیر چند ماهه، که اغلب با بحث و تبادل دیدگاه‌ها نیز همراه بود، آن دو را چنان به هم گره زد، که تنها در یورش شبانه دوم به حزب توده ایران توانستند آنها را از هم جدا کنند. آنشب نیز با هم از سفر آذربایجان بازگشته بودند. در غیاب بخش دستگیر شده رهبری حزب توده ایران، کار تجدید سازمان حزب را در انطباق با شرایط جدید پیش می‌بردند که به دام افتادند.



بازگشت منوچهر بهزادی به میهن

منوچهر بهزادی دومین دبیر کمیته مرکزی حزب توده ایران بود که با فاصله‌ای اندک از مرد بلند بالا به ایران بازگشت. او بر خلاف مرد بلند بالا، نه شب، بلکه صبح به ایران رسید. حوالی ساعت ۹ صبح.

مانند همیشه کت و شلواری تمیز و اطو کشیده بر تن داشت. شاید تنها ایرادی که به ظاهر او می‌شد گرفت، گره کراواتش بود که در کشاکش خروج از سالن پرواز و حمل چمدان‌هایش کج شده بود! چهره او برای هاتفی که به استقبال بهزادی رفته بود کاملاً آشنا بود. همدیگر را خیلی زود یافتند. پس از کودتا، وقتی از ایران به مهاجرت رفت یکی از پرشورترین لیدرهای جنبش دانشجویی کشور بود و اکنون با کوله‌باری از تجربه سال‌های جنجال در کنفدراسیون دانشجویی و با موهای جو گندمی به ایران باز می‌گشت. ۵۶ یا ۵۷ ساله. بمحض نشستن روی صندلی عقب اتومبیل، نخستین سؤالش در باره "جواد" بود و اینکه کارها چگونه پیش رفته‌است؟ وقتی شنید چند شماره "مردم" منتشر شده گل از گلش شکفت. هاتفی نمی‌دانست او را باید به کجا برد. مرد بلند بالا هیچکس را در تهران نداشت و باید به خانه‌ای که از قبل پیش بینی شده بود و تعلق به زن و شوهری از اعضای قدیمی حزب توده ایران داشت، منتقل می‌شد؛ اما منوچهر؟ حوالی میدان آزادی، هاتفی جمله معترضه را در میان بحث انداخت:

- کدام طرفی برویم؟

بهزادی گفت: اگر موافق باشید، اول برویم پیش جواد!

وقتی وارد خانه شدند، صاحب خانه که سن و سالش بیش از بهزادی بود، او را، برخلاف مرد بلند بالا که حالا نامش در این خانه "پرویز" بود تا حدودی شناخت. دانشکده حقوق دانشگاه تهران!

با شنیدن صدای منوچهر، جوانشیر از اتاق مستقلاً که در انتهای راهروی متصل به سالن خانه داشت شتابزده بیرون آمد. موهای روی سرش خوابیده بود. وقتی شب تا صبح نمی‌خوابید و کار می‌کرد موهایش پژمرده می‌شد. و دو دستش را برای در آغوش کشیدن بهزادی از هم گشود. کاری که منوچهر نیز کرده بود. یکدیگر را در آغوش کشیدند و بعد آهسته گریستند! جواد در حالیکه صورتش را به صورت منوچهر چسباند بود گفت:

- دیدی بالاخره مهاجرت تمام شد!

این جمله کوتاه، حکایت بلندی بود از ۲۰ سال جدال دشواری

که در مهاجرت و بر سر حفظ اصول پایه‌ای حزب توده ایران و حفظ آن از انواع گزندها، پشت سر گذاشته شده بود. جدالی که جان و روان امثال آن دو را که اکنون همدیگر را در تهران در آغوش کشیده بودند، فرسوده بود. در فاصله دو فتنان چائی که همسر همیشه مادر صاحبخانه، داغ و تازه دم مقابل همه گذاشته و پا به پای منوچهر و جواد اشک شوق ریخته

شاملو و هاتفی

در سال ۱۳۵۶ نسخه حافظ شیرازی به روایت احمد شاملو از سوی انتشارات مروارید منتشر شد. این چاپ جدید بحث‌های بسیاری را بدنبال آورد. متن اصلاحی شاملو، از نسخ متعدد حافظ که در قیاس با نسخ معروف دیگر، از جمله "قزوینی"، "بختیاری" چیزی بیشتر نداشت، مورد استقبال چندانی واقع نشد. در واقع، حافظ شناسان آن را یکسره رد کردند، اما مقدمه آن توجه بسیاری را برانگیخت، تا آنجا که مرتضی مطهری (آیت‌الله) جزوه "تماشاگر راز" را در پاسخ آن نوشت. مقدمه کتاب حافظ شاملو چنین آغاز می‌شود:

«حافظ راز عجیبی است! برآستی، کیست این قلندر یک لا غبای کفرگو که در تاریخ ترین ادوار سلطه ریاکاران زهد فروش، در ناهار بازار زاهد نمایان و در عصری که حتی جلادان آدمیخوار مغروری چون "امیر مبارزالدین محمد" و پسرش "شاه شجاع" نیز بنیان حکومت آنچنانی خود را بر حد زدن و خم شکستن و نهی از منکر و غزوات مذهبی نهاده‌اند، یک تنه وعده رستاخیز را انکار می‌کند، خدا را عشق و شیطان را عقل می‌خواند و شلنگ انداز و دست‌افشان می‌گذرد که: این خرقة که من دارم در رهن شراب اولی وین دفتر بی معنی غرق می‌ناب اولی!» (ص ۲۰)

این نثر و این دیدگاه از احمد شاملوست؟

مقدمه، اندکی بعد می‌پرسد: «کیست این کافر که چنین به حرمت در صف پیغمبران و اولیاء اللہش می‌نشانند؟» (ص ۲۶) و خود در پاسخ می‌گوید: «در باب اینهمه داورهای متضاد که در حق او شده است و حتی در باب علل و موجبات اینهمه اشکال که راه دستیابی به نسخه سالمی از دیوان او را بریده است، کلمه ای نمی‌توان گفت، مگر این که نخست روش کارش را به خوبی بشناسیم، پوسته اجتماعی و سیاسی عصر او را با حوصله و دقت بشکافیم و از موقع او در محیط تاریخیش به درستی آگاهی یابیم ...»

این بینش علمی که مرجع مورد اطمینان آن هم در ذیل همین صفحه به نقل از "کشاورزی و مناسبات ارضی عهد مغول" به ترجمه زنده یاد "کریم کشاورز" معرفی می‌شود، به احمد شاملو تعلق دارد؟ پاسخ منفی است. حیط توانائی‌های شاملو که گاه با نبوغ پهلو می‌زند، زمینه‌های تئوریک مارکسیستی در حد انطباق جهان بینی حافظ با نگرش ماتریالیستی نیست. شاملو هم این را بخوبی می‌دانست. به همین خاطر ابتدا در خانه خیابان کاخ، از خسروگلسترخی خواست مقدمه‌ای بر حافظ او بنویسد. گلسترخی ماجرای این دیدار و خواست را با کسی در میان گذاشت که مانند چشمانش به او اطمینان داشت و خود از دریای دانش او می‌نوشید: رحمان هاتفی!



در آن لحظات "آیدا" هم در اتاق نبود. شاملو، سرش را به علامت رضایت تکان داد. رحمان به خانه رفت و دیوانی از حافظ را که بر آن حاشیه نوشته بود بیرون آورد. سال‌ها قبل، بر اساس این یادداشت‌ها جزوه پر و پیمانی در باره حافظ نوشته بود که همراه با دست نوشته‌های او در باره کمال‌الملک و حیدر عمو اوغلو و مزدک - شخصیت‌های تاریخی که آنها را ستایش می‌کرد - همگی هنگام دستگیری و به توصیه سرهنگ "عصار" به تاراج ساواک رفت. رحمان یادداشت‌های حافظ را برای تدوین مقدمه‌ای بر حافظ شاملو دوباره نویسی کرد و جزوه را به دوستی سپرد که به شاملو برساند. آن دوست از سر کنجکاوی بسته را در راه گشود و متن ماثین شده را در اتوبوس خواند. هاتفی برای رعایت احتیاط حتی دست نوشته خود را نفرستاده بود. تنها بعد از انقلاب بود که آن دوست آشفته از برخورد‌های سیاسی شاملو به سراغ هاتفی رفت و گفت که از ماجرای آن مقدمه آگاه است و می‌خواهد این را به خود شاملو بگوید. هاتفی لیخندی زد و گفت: شاملو علیه ماست؛ اما شاعر بزرگی است. فراموش کن!

خانه خلوتی که مرغ و خروس ها در آن پرسه می‌زدند، صبح روز بعد حال و هوای دیگری داشت. کف حیاط را آب پاشیده بودند، بچه‌ها آرامش برای خروس پر سر و صدای خانه باقی نگذاشته بودند، از اتاق‌ها صدای خنده و گفتگوهای زنانه به گوش می‌رسید. بهزادی، که سر ساعت ۱۰، کنار درخت توت به استقبال هاتفی رفته بود، این بار او را از پله‌های کنار سمت راست حیات تا طبقه بالا هدایت کرد. جلوی در راهروئی که به اتاق‌ها وصل می‌شد و هاتفی روز قبل در آن شاهد دیدار فراموش نشدنی بهزادی و مادرش شده بود، چند ارتشی ایستاده و با هم گفتگوی دوستانه می‌کردند. در مهمانخانه بالا، پارچه‌های سفید را تازه از روی میل‌ها برداشته بودند، اما پرده‌های یشمی رنگ و ضخیم را هنوز کسی کنار نزده بود و حیاط را نمی‌شد دید. مطالب پوشه زرد رنگ دیروز، در چند پوشه رنگارنگ تقسیم شده و نظامی تازه به خود گرفته بودند. هنوز ننشسته، سینی چای را، در انگاره‌های نقره‌ای و از لای در، به بهزادی رساندند. از جمع خانواده بزرگ بهزادی، آنها که ساکن تهران بودند، از شب گذشته به دیدار او شناخته بودند. ارتشی‌هایی که مقابل راهرو با هم گرم صحبت بودند، پسر خاله‌ها و پسر عموهایش بودند.

ادامه دیدارها، در آن خانه دیگر ممکن نبود. زندگی حزبی حکم دیگر و تقدیر دیگری را رقم زده بود. کمی در باره دولت بازارگان و ترکیب آن صحبت کرد و بعد هم در باره رقابت‌ها و کشاکش‌های سیاسی و دانشجویی بعد از انقلاب در دانشگاه تهران، درباره دولت بازارگان، امیدی به تداوم کار آن نداشت و در باره رویارویی‌ها و کشاکش‌های سیاسی داخل دانشگاه تهران نیز یکی از تاریخی‌ترین نظراتش را در یکی از کوتاه‌ترین و دیپلماتیک‌ترین جملات گفت:

- اگر نفهمند در ایران چه اتفاقی افتاده و به چه روی ادامه بدهند، انقلاب را به مسیر دیگری می‌کشاند! ما، هرچه زودتر باید کارمان را شروع کنیم. حفظ این انقلاب، وظیفه‌ایست، که تاریخ به عهده حزب توده ایران گذاشته است.

هاتفی، که در طول زندگی مطبوعاتی‌اش وزیر و وکیل زیاد دیده بود، وقتی از کوچه در دار، وارد کوچه بن بست شد تا کنار درخت توت سوار اتومبیل شود، با قاطعیت گفت:

- او شایسته‌ترین وزیر خارجه است. آنچه را نخواهد بگوید، نمی‌گوید و آنچه را باید بگوید در کوتاه‌ترین جملات و در مناسب ترین موقعیت‌ها می‌گوید!

در پایان پلنوم وسیع ۱۷ و در اتاق بزرگی که اعضای هیات سیاسی و دبیران حزب جمع شده بودند، وقتی عضویت کامل رحمان هاتفی در هیات سیاسی حزب توده ایران، پیوستن علنی او به تشکیلات حزبی و مسئولیت او برای سردبیری ارگان مرکزی حزب توده ایران "نامه مردم" به وی ابلاغ شد، نخستین عضو هیات سیاسی و دبیر کمیته مرکزی که دست او را فشرد و بر گونه‌اش بوسه داد، منوچهر بهزادی بود، که "نامه مردم" را تحویل هاتفی می‌داد. طی دو سال، به اندازه ۱۰ سال پیر شده بود. موهایش دیگر جوگندمی نبود، بلکه یکدست سفید بود.

هاتفی، چند گام به طرف کیانوری برداشت، که از جایش بلند شده بود تا به هاتفی تبریک بگوید، اما مردبلند بالا زود تر از کیانوری به هاتفی رسید و خطاب به کیانوری گفت:

- با اجازه شما، می‌خواهم مالیات اول را من بگیرم! سپس، هاتفی را در آغوش گرفت و زیر گوش او گفت: "بارت سنگین تر شد!"

بیرون اتاق، کیومرث زرشناس با چند تن دیگر سرگرم صحبت بود. هاتفی را که دید جلو آمد، روبوسی کرد و عضویتش را در هیات سیاسی حزب و در پلنومی که به کنگره حزبی می‌مانست تبریک گفت. سپس خودش وارد اتاق دبیران و اعضای هیات سیاسی حزب شد. در همان جمعی که تاکنون زرشناس با آنها گرم صحبت بود، هاتفی وارد صحبت شد و زرشناس به دیدار هیات سیاسی حزب رفت. هاتفی هنوز خانه محل پلنوم وسیع ۱۷ را ترک نکرده بود که زرشناس یکبار دیگر جلو آمد و گفت:

- من باید دو بار به شما تبریک می‌گفتم، هم عضویت هیات سیاسی و هم سردبیری ارگان مرکزی حزب.

آن بار سنگین را که مردبلند بالا در پایان پلنوم وسیع ۱۷ زیر گوش هاتفی، زمزمه کرده بود، او در یکی، شب‌های تنهائی، و شکنجه بر زمین گذاشت: ۱۹ تیرماه ۱۳۶۲

"بدرود" با هوشنگ گلشیری، نصرت رحمانی و محمود احیائی که در فاصله‌ای کوتاه از یکدیگر چشم بر جهان بستند!

"حکایت" همچنان باقی است!

هوشنگ گلشیری، داستان نویس نام‌آور ایران، در پی یک دوره بیماری در تهران چشم بر جهان فرو بست. گلشیری مانند فروغ فرخزاد، از نسل دوم نویسندگان و شاعران نامدار صد ساله اخیر بود. این دو نیز مانند نصرت رحمانی، که او نیز در فاصله اندکی پس از درگذشت هوشنگ گلشیری زندگی را به درود گفت، سیاوش کسرا، اسماعیل شاهرودی، محمد زهری، که همگی روی در نقاب خاک کشیده‌اند، همراه بسیاری دیگر که همچنان در قید حیات‌اند، اندیشه را در حزب توده ایران آموختند!

اینان چه مانند و چه گسستند، آن اندیشه را که تبلور تاریخ صد ساله ایران است، آن روش شناختی که حزب توده ایران با انطباق خلاق مارکسیسم بر جامعه سنتی ایران به دانش انقلابی تبدیل کرد و آن دیدگاه عمیق اجتماعی و مردمی را تا پایان حیات چراغ راه زندگی کردند. هوشنگ گلشیری نیز مانند فروغ فرخزاد، در جوانی به حزب توده ایران آمد. هنوز نبالیده بودند که کودتای ۲۸ مرداد سنگرهای حزب را با خون فتح کرد، اما قادر به از میان بردن آن "اندیشه" استوار در جان‌ها نشد.

فروغ پرشور، اندیشه را به شعری تبدیل کرد که مایه‌های اجتماعی خود را از معاشرت مداوم با ابراهیم گلستان و صادق چوبک - هسته سابق حزبی در بوشهر - می‌گرفت. مرگ ناهنگام او را برد. اما آن اندیشه اجتماعی و دیالکتیکی که اوج خود را در "ای سرزمین من" می‌یابد، زنده ماند.

هوشنگ گلشیری نوشتن را سنگر مبارزه کرد. هر چند با حرارت تمام علیه ایدئولوژی جوانی خود تبلیغ می‌کرد، اما آن "اندیشه" روی کاغذ جاری می‌شد و به خلق آثاری چون "مردی با کراوات سرخ" و "شازده احتجاب" می‌انجامید.

راز گلشیری چه بود که در کلام مدام جدائی از سیاست را فریاد می‌کرد و در نوشتن - و بعدها در عمل - بی‌وقفه سیاسی‌تر می‌شد؟ احسان طبری، در همان اندک سال‌های حضور آزاد در ایران و پیش از رفتن به مسلخ اوین، این راز را با همان لحن شمرده و مهربان همیشگی‌اش یکبار برای گلشیری فاش کرد.

در یکی از جلسات قصه نویسی کانون، نقد کتاب "بره گمشده" آخرین اثر آن روز گلشیری بین فریدون تنکابنی، ناصر مؤذن و جمال میرصادقی از یکسو و هوشنگ گلشیری و سیمین دانشور از سوی دیگر بالا گرفت. قرار شد در جلسه وسیع‌تری این بحث مطرح شود. روزهای پرشور انقلاب بود و جلسه بر پا نشد. چند ماهی بعد از انقلاب، آن جلسه سرانجام تشکیل شد. همه آنها که در بالا نامشان برده شد بودند و افزون

بر آنها علی اصغر خیره‌زاده، شمس آل احمد که به دفاع از گلشیری آمده بودند و به‌آذین و احسان طبری که دعوت داشتند تا در باره "رتالیسم سوسیالیستی" بحث شود. جلسه‌ای طولانی و شورانگیز بود که اگر ضبط می‌شد، می‌توانست به سندی تاریخی - ادبی تبدیل شود. در طول جلسه طبری هر چند دقیقه یکبار، سخن گلشیری را قطع کرده و می‌گفت:

شما که مثل ما فکر می‌کنید!
در پایان جلسه، هوشنگ گلشیری برافروخته و خسته از طبری پرسید:

من خلاف شما فکر می‌کنم. شما چرا در جلسه تکرار می‌کردید که مثل شما فکر می‌کنم؟

طبری لبخندی زد، دست او را گرفت، کنار خودش روی صندلی‌های قدیمی خانه "گلی ترقی" نشاند و گفت:

- نویسنده نمی‌تواند از اجتماع جدا باشد. شما در حرف از اجتماع فرار می‌کنید، اما در نوشته به آن بر می‌گردید. شاید اگر تعریف درست "رتالیسم سوسیالیستی" را تدوین می‌کردیم، شازده احتجاب هم از آن دور نبود. ...

گلشیری که با احترام فوق‌العاده با طبری حرف می‌زد، در پاسخ، بطور مفصل نظریات خود را در باره رتالیسم سوسیالیستی گفت. طبری با خونسردی به همه حرف‌های او گوش داد و سپس گفت:

- هوشنگ جان! روش شناسی مهم است. شما با همان متدولوژی‌های رتالیسم سوسیالیستی را رد می‌کنی که من می‌پذیرم. جدائی راه ناشی از اطلاعات کم یا نادرست امثال من است. ...

طبری که با ظرافت و مهربانی تمام حرف‌هایش را زده بود، بلند شد و از هوشنگ گلشیری خواست باز هم همدیگر را ببینند. اما ...

این دیدار ممکن نشد. طبری، که ترکیبی بود پرداخته از غزلی عاشقانه و قصیده‌ای حماسی به زندان رفت تا جام شوکران را از دست ارتجاع به قدرت دست یافته سر کشد.

اخوان ثالث، که او نیز از نسل اول شاعران توده‌ای بود، بعد از انقلاب در پاسخ به دعوتی که علی خامنه‌ای از او کرده بود تا در حاکمیت هنری سهم بگیرد، گفته بود: «شاعران بر قدرتند نه با قدرت!»

حوادث خونین دهه ۶۰ یا روشنفکران را به کام مرگ کشید، یا آوارگی و نان تلخ مهاجرت را در دامانشان گذاشت. کسانی نیز از جهان رفتند. کانون نویسندگان ایران، یکبار دیگر و این بار توسط نسل دوم و سوم نویسندگان و شاعران رهبری و هدایت شد.

با یورش به حزب توده‌ایران و سرکوب آزادی‌ها، کانون نویسندگان یکبار دیگر به سنگر اندیشه و آزادی تبدیل شد. یک حزب تمام و کمال که خود نمی‌خواست حزب باشد، اما استبداد، پیوسته سرنوشته سیاسی و حزبی را بر آن تحمیل و به آن نقش تنها حزب اپوزیسیون را داده‌است. اینجا بود که هوشنگ گلشیری خود را در کنار دولت‌آبادی و درویشیان یافت.

گلشیری با تحلیلی که از "روش شناسی علمی" بر می‌خاست، دانست که جایش همانجاست. نه تنها ماند، بلکه پای نیز فشرد. آرام آرام اوضاع متحول شد و دوم خرداد رسید. از میان نخستین کسانی که از جمع نویسندگان پیوستن به جنبش مردم را فریاد کردند دولت‌آبادی و گلشیری بودند. هر دو مانند بسیاری دیگر از نویسندگان و شاعران، اکنون در رهبری کانون، در صف مقدم نبرد ایستاده بودند. اگر ماجراجوئی‌های فصل به فصل "عباس معروفی" مدام کانون را بسوی انشعاب و چپ‌روی می‌برد، درایت محمود دولت‌آبادی و هوشنگ گلشیری به آن سامان تازه می‌داد. این بود که کانون در کنار جنبش مردم ایران ایستاد و گلشیری، که هنوز پر شور بود به سخنگوی مهم آن تبدیل شد و راه را تا پایان درست رفت.

طبری در سخن و نوشته گلشیری فردائی را دیده بود که او خود نمی‌دید! چه باک که گلشیری تا پایان عمر نخواست تصویر خود را در چشمه زلال معرفتی، که از آن نوشیده بود، ببیند؛ او در عمل همان را می‌کرد و می‌نوشت که باید. به‌آذین نیز اگر در عزلت اجباری بسر نمی‌برد، همین راه را می‌رفت. به پاس همین راه و روش بود که گلشیری نیز بر شاه‌های مردم به خانه ابدی رفت.

سخنان محمود دولت آبادی بر مزار هوشنگ گلشیری!

«بایستی به شما و به رقیبان هوشنگ گلشیری بگویم، که صدای بلند ما خاموش شد. سال پیش آرامش و متانت (اشاره به مختاری و پوینده- دو قربانی قتل‌های سیاسی- حکومتی)، امسال صدای بلند ما اینجا دفن شد در گلشیری دو انسان همواره با یکدیگر در جدال و تناقض و تفاهم زیست می‌کرده‌اند، یک کودک همیشه شاداب و یک مردم قدیمی دورنگر هوشنگ گلشیری کاستی نداشت، به عنوان آزادیخواه، به عنوان عاشق برپا داشت دوباره، سه باره، چند باره و هزار باره کانون نویسندگی چنانکه گفته‌ام، ما در مرگ و زندگی آمیخته‌ایم و هیچ در مقابل تقدیر خود نایستاده‌ایم. ما مردمانی هستیم آرام و صبور. ما به عشق این زندگی و این مردم و این فرهنگ و این ادبیات و آن آینده عمر خود را گذاشته‌ایم و خواهیم گذاشت. ... مرگ حق است و زندگی حادث می‌شود. ما، بین یک تولد اجباری و یک مرگ حتمی، مدت زمانی را در اختیار داریم که با آن چه بکنیم. فکر می‌کنم خجسته است جان هوشنگ گلشیری، زیرا بهترین را برگزید. در حد فاصل پدید آمدن و محو شدن. این مهم است که انسان گل زندگی را بتواند لگد مال نکند. و هوشنگ با هوشیاری تمام گل زندگی را همواره زنده نگاه داشت ... من می‌روم و چه کنم که می‌نهم پریشانی بر سر پریشانی!»

نبود که بر حسین شریعتمداری و حسن شایانفر که روزگاری بازجوی توده‌ای‌ها در زندان‌ها بودند و به هر پرونده‌ای سر کشیده بودند، نامعلوم باشد. و حالا، در دوران مدیریت و سرپرستی روزنامه کیهان، سنگ را بسته و سگ‌ها را رها کرده بودند تا گوشت نداشته تن امثال محمود احيائي را به دندان بگیرند!

بعد از یورش به حزب، احيائي نیز مانند بسیاری دیگر، از خانه گریخت. سال‌ها شهر به شهر رفت و در هر شهر اندک زمانی اقامت گزید و برای امرار معاش کار کرد. این آوارگی کوله‌باری از تجربه و شناخت گوشه و کنار ایران و مردمان آن را برای احيائي به همراه آورد. وقتی به تهران باز گشت، ناصر خسروئی بود که به دشت هامون فرود آمده بود. یک تار موی سیاه بر سر نداشت، گوشت تنش آب شده بود و پوستی تیره و خشک بر استخوان‌هایش باقی مانده بود. بسیار دیده و بسیار شنیده بود. همه آنها را نوشته بود تا سر فرصت به تسبیح صد دانه ادبیات کودکان ایران بکشد! خانه کوچکش در گوشه‌ای از تهران بزرگ، به سنگ مردی بسیار دیده و آزموده تبدیل شد. آنچه می‌نوشت "توده‌ای" بود و مردمی.

شب حادثه، مبهوت آنچه دیده بود، از نمایشگاه "هانپيال" الخاص " باز می‌گشت. از دنیای بزرگ و ژرفی، که هانپيال از رنگ و تصویر برپا ساخته و بی‌ادعا و فارغ از جنجال‌ها پنجه در کاری بزرگ دارد!

به ایران و کودکان آن، به بند بند قصیده بلند آوارگی و به دیده‌ها، یادها و خاطراتش عشق می‌ورزید. در شب یاد بود او، هر کس به نوعی آرزومند انتشار نوشته‌های سال‌های اخیر محمود احيائي بود. ما نیز!

نصرت رحمانی شعر بلند عصیان!

مرگ "نصرت رحمانی"، که به فاصله اندکی پس از خاموشی هوشنگ گلشیری روی داد، دو چشم را نمناک کرد. او فریاد نسل جوانی از شاعران خوش استعدادی بود که داس کودتای ۲۸ مرداد می‌خواست خرمن امیدشان را درو کند! نومی‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد که در اشعار او موج می‌زد، بتدریج به فریاد اعتراض و خشم تبدیل شد. شمس لنگرودی در باره او گفت: «با شعر نصرت رحمانی بود که شعر نیمائی به میان اقبشار پائین جامعه راه یافت.

محمد علی سپانلو در باره نصرت رحمانی گفت: «او شاعر اعماق اجتماع بود؛ یکی از ستون‌های شعر نو فارسی که میراثش به نسل بعد رسیده‌است...»

احمد رضا احمدی گفت: «او جسورانه و شاعرانه زندگی کرد...»

نصرت رحمانی در قلب مبارزه اجتماعی بود که آوار کودتای ۲۸ مرداد فرو افتاد. او حتی در حد اخوان ثالث نیز سر در گریبان فرو نبرد و زمستان سرد سال‌های بعد از کودتا را سلام نگفت. شعر نصرت، خوندار و زنده باقی ماند. او در سال ۱۳۳۶، که کودتاچیان ۲۸ مردادی به خیمه امیدها حمله می‌بردند، در "سین- جیم" که در کتاب ترمه به چاپ رسید گفت:

از من چه پرسیدند؟ آن عادلان کر؟\ آن روز، آن روز، آن روز که در من لال گردیدند. از من چه پرسیدند؟\ در من چه پرسیدند؟\ آن روز، آن روزی که پرسیدند و سوزاندند و گریاندند ...

نصرت رحمانی با این روحیه نمی‌توانست تن به دولت کودتا بدهد و به نرخ روز نان بخورد. در میان نشریات سرگردان شد. صفحه

"محمود احيائي" از میان ما رفت!

محمود احيائي، روزنامه نگار و نویسنده داستان‌های کودکان، در یک حادثه عجیب راندگی در یکی از اتوبان‌های تهران کشته شد.

وقتی در مراسم یاد بود او، فریدون عموزاده خلیلی، در باره این نویسنده آرام و دلسوخته و در اشاره به یکی از داستان‌های زیبا و معصومانه او برای کودکان گفت: او "بره سپید بی‌آزار" ما بود، همه یاران او که در این یادبود گرد آمده بودند بشدت گریستند. گریستند، نه تنها برای احيائي، که برای همه انسان‌های بی‌آزاری که قربانی ددمنشی مستی او باش متکی به قدرت حکومتی شدند!

یاد بود محمود احيائي در مسجد رضا، واقع در میدان نیلوفر و با شکوه و آرامش برگزار شد. همه آنها که او را از دیروز می‌شناختند و بسیاری که با آموزش آشنا بودند حضور داشتند. مادر و خواهرش، با موهای سپید می‌گریستند. از خانواده سه نفره آنها که با رنج زیسته و بزرگ شده بودند، تنها همین دو نفر باقی مانده بودند. همه آنها که در مسجد رضا جمع شده بودند، از زندگی کوچک، فقیرانه و در عین حال نجیبانه او خیر داشتند. او باشی که به هر مراسمی در سال‌های گذشته حمله می‌کردند و بند نافشان به بند ناف کیهان وصل است، هرگاه چشمشان به احيائي می‌افتاد او را دوره می‌کرده و زیر مشت و لگدش می‌گرفتند و چماقی بر پشت و صورت و کمرش می‌کوبیدند. در مراسم یادبود "سیاوش کسرائی" چنین کردند و احيائي خونین و لنگان شب به خانه‌اش بازگشت! می‌دانستند توده‌ایست، اما در سال‌های یورش و بگیر و ببند به چنگشان نیفتاده بود. در این سال‌ها، هرگاه در کیهان صفحه‌ای را به لجن پراکنی به فرهنگ و ادب و ادبیات اختصاص دادند، سهمی هم به محمود احيائي رسید، که روزگاری قلم‌زن همین روزنامه بود!

کیهان نویس‌ها می‌دانستند محمود احيائي در آستانه انقلاب به حزب توده ایران پیوست، در ارگان مرکزی حزب توده ایران، "مردم" و سپس "نامه مردم" و مجله "دنیا" با نام و بی‌نام مطلب می‌نوشت. در اعتراض به چپ‌روی‌های وقت کانون نویسندگان، همراه جمعی که بعدها شورای نویسندگان را برپا داشتند از این کانون بیرون آمد. اینها، نکاتی

به "قله" ها که رسیدید از "ما" یاد کنید!

ن.ن. فیروز

» سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۳۰ سال‌های شور و سرزندگی جوانانی بود که اندیشه‌های نیک و انسانی حزب توده ایران در وجودشان جوانه زده بود. دامنه‌های شمیران و البرز، جمعه می‌عادگاه هزاران توده‌ای جوان و سالمندی بود که از گلابدره و درکه خودشان را تا توچال بالا می‌کشیدند. برخی میانه راه می‌ماندند و پرشماری تا اوج قله می‌رفتند و از امامزاده داوود بازمی‌گشتند. گروه گروه سرود و ترانه می‌خواندند و دره و تپه ماهورها را پشت سر می‌گذاشتند. گاه در میانه راه گروهی نمایشنامه اجرا می‌کرد و گروهی دیگر وقت چاشت و نفس تازه کردن را به شعرخوانی می‌گذراند. این، هوای تازه‌ای بود که حزب توده ایران به جامعه بالنده ایران آورده بود.

کتاب نخستین کنگره نویسندگان ایران، که در آن زنده یاد طبری با عنوان "دانشمند جوان" جسورانه‌ترین دفاع را از شعر نو و شخص نیما کرده بود، دست به دست می‌شد و در کتابخانه‌ها نمی‌ماند. نسلی از شعرای جوان، با اندیشه‌های جوان و بالنده میدان را از کهنه اندیشانی که نمی‌خواستند جهان نو و شعر نو را باور کنند، ربوده بود. دربار شاهنشاهی با تکیه بر فتودال‌ها و خوانین و سرمایه‌داری نوپا و

کم بنیه ایران در جمع کهنه اندیشان قرار داشت که پوست انداختن جهان را نه باور داشتند و نه می‌توانستند بپذیرند. توطئه پشت توطئه فرود می‌آمد تا فضای سیاسی کشور بسته شود و شادابی و سرزندگی مردمی که در برابر انگلستان ایستاده و از نفت و استقلال و آزادی خود به دفاع برخاسته بودند، در نطفه خفه شود.

جنگ و ستیز مطبوعاتی در دفاع از نو و کهنه، تنها دامن شعر ایران را نگرفته بود، بلکه گوشه قبای روحانیون سنت‌گرا و طرفدار فئولیسیم را هم گرفته بود. در صدر مطبوعاتی که آتش پهلوی روزنامه اطلاعات متمایل به دربار شاهنشاهی را تهیه می‌کردند، روزنامه "آتش" بود، که "سیدمهدی میراشرافی" منتشر می‌کرد. نوشته‌ها و نقش روزنامه "آتش" شباهت زیادی به نقش کنونی حسین شریعتمداری در جمهوری اسلامی و روزنامه کیهان داشت!

در یکی از همین جمعه‌ها، در گلابدره به جمعی که شعر می‌خواندند پیوستم. آنکس که برنامه شعرخوانی را اداره می‌کرد، با من آشنا بود و می‌دانست شعر می‌گویم و در کنار "افراشته" دستی هم در سبک و روش شعری او دارم. به من نزدیک شد و گفت: بعد از شعر خوانی آن جوانی که لباسی مرتب و اطو کشیده بر تن و کلاه بره بر سر دارد، نوبت توست!

آن جوان از جا برخاست و شعری را با عنوان "گل شاه پسند" خواند. صدای غرا و پرخاشگری داشت. در این شعرش "گل شاه پسند" را خطاب قرار داده و با این مضمون گفته بود: این گل شاه‌پسند، تو خیلی زیبایی و چشم نوازی، دلم می‌خواهد ترا دوست داشته باشم، اما چون شاه ترا دوست دارد، من ترا دوست ندارم.

آن جوان "نصرت رحمانی" بود. کودتای ۲۸ مرداد، داسی بود که این خرمن امید و شادابی و نشاط را درو کرد و به آسیاب شکنجه و زندان برد تا از آن یاس و نومیدی و سرخوردگی بسازد. "نصرت رحمانی"، که میوه تلخ ناامیدی پس از کودتا را گاز زده بود، خیلی زود آن را تف کرد. از جمع به درون خود گریخت و شعرش را به فریاد بلند اعتراض تبدیل کرد. فریاد نسل جوانی، که گونه‌هایش بر اثر سیلی کودتا کبود شده بود در "جیغ بنفش" طنین افکند.

ادبی این نشریه را اداره می‌کرد، از آن مجله سر در می‌آورد و زندگی را می‌گذراند، تا سر از روزنامه کیهان در آورد. در آنجا، برای نخستین بار با رحمان هاتفی چشم در چشم شد. هاتفی که رحمانی را یک پارچه صمیمیت یافته بود در آغوشش کشید و دستش را در صفحات کیهان سال و صفحه اندیشه و هنر پنجشنبه شب‌ها چنان بند کرد، تا هم در بند انضباط گرفتار آید و هم نانی به کف آورد. تا از راه می‌رسید، می‌پرسید: تازه چه داری نصرت؟

بعدها این جمله هاتفی به بندی از یک شعر رحمانی تبدیل شد!

هرگاه که نمی‌آمد و یا دیر می‌آمد برایش پیغام می‌فرستاد: اگر نیایی، یکی را می‌فرستم دنبالت!

نصرت می‌نشست، شعر تازه‌ای را بیرون می‌آورد و می‌خواند. هاتفی می‌گفت: عالیست، اما آن یکی نمی‌شود!

اشاره هاتفی به شعر "در حلقه زنجیر" نصرت رحمانی بود، که اعتقاد داشت، یگانه شعر دیالکتیکی نیمائی است.

●●●●●●

و، روزگار باز دست به غارت زد. نصرت می‌گفت:

- روزی که خبر رحمان را شنیدم، از خانه زدم بیرون، یک دور تمام رشت را گشتم و گریه کردم!

او در تمام این سال‌ها در عزلت کامل، در شهر رشت زندگی کرد. به گذشته و حال اندیشید و برای آینده شعر گفت، تا بفرز ۷۰ سالگی مرگ آمد!

تبعید در هفت حلقه زنجیر

ای عقیف

قفل‌ها واسطه‌اند

قفل‌ها رابطه‌اند

قفل‌ها فاسق شرعی در و زنجیرند.

ای عقیف

راستی، واسطه‌ها، هم گاهی، حق دارند

...

رمز آزادی در حلقه هر زنجیری است

قفل هم امیداست

قفل یعنی که کلیدی هم هست

قفل یعنی که کلید.

(بقیه از ستون مقابل)

رحمانی عصیان عریان نسلی بود که به آرزوهای انسانی و بزرگش یورش برده بودند. شاعری بود که هیچ دری را برای ابد بسته نمی‌دید و در "قفل"، "کلید" می‌دید. در سال‌های پس از کودتا، در مجله "امید ایران" با هم همکاری بودیم.

شیرین‌ترین زمزمه‌اش، همان زمزمه‌های بهاری، در کوهپایه‌های شمیران بود. همانجا که "میرزاده عشقی" پیش از گرفتار آمدن به تیر دربار رضاخان، غروب‌ها بر سنگ‌هایش می‌نشست و اشعار می‌پهنی‌اش را در قالب‌های هنوز اسیر اوزان عروضی می‌سرود! کوهپایه‌هایی که حالا نسل سوم و چهارم بعد از کودتای ۲۸ مرداد و نسل دوم انقلاب بهمن ۵۷ از آن عبور می‌کنند تا به قله برسند.

نصرت رحمانی به دیدار "سیاوش کسرائی" رفته‌است و پای من نیز در غل و زنجیر بیبری است. آنها که امروز، شاداب و پر امید دره‌ها و ماهورهای دامنه البرز را بالا می‌روند، به قله‌ها که رسیدند، نگاهی به دامنه‌های پشت سر مانده خواهند افکند؟ آنجا که امثال من و نصرت رحمانی را از پای نشانند و بانگ شادی و نشاط را در گلویمان فشرده‌اند! به یاد خواهند آورد، آنهایی را که دعای "امید" تا آخرین دم حیات، ورود زبانشان بود!

به مناسبت سفر محمد خاتمی به جمهوری خلق چین

محور چین، هندوستان، روسیه و ایران یک ضرورت تاریخی!

روزنامه "بهار" در تاریخ اول تیرماه ۷۹، در رابطه با سفر محمد خاتمی، رئیس جمهور به جمهوری خلق چین، متن گفتگوی خبرنگاران گروه خارجی خود با "بهزاد شاهنده" را بعنوان کارشناس ارشد مسائل شرق آسیا منتشر کرد.

اهمیت گسترش روابط ایران با چند کشور جهان، از جمله چین، روسیه و هندوستان برای ایجاد محوری در برابر توطئه‌ها و یکه‌تازی‌های آمریکا و دیگر کشورهای عضو ناتو برای کمتر نیروی ملی و میهن دوست ایرانی پنهان است. سفر محمد خاتمی به چین را اگر گامی عملی برای تدوین این سیاست، در برابر شتابزدگی بخشی از نیروهای درون و پیرامون حاکمیت برای شتاب بخشیدن به روند برقراری مناسبات با آمریکا، پیش از فراهم شدن زمینه‌های جهانی و گسترش روابط با شورهای نظیر چین، هندوستان و روسیه و برقراری پاره‌ای اتحادها با این کشورها ارزیابی کنیم، آنوقت نحوه برخورد با این سفر در مطبوعات داخل کشور اهمیت خود را می‌یابد.

نحوه برخورد روزنامه‌ها و نشریات جبهه ارتجاع-سرمایه‌داری تجاری با این سفر همان برخوردی است که طی سه سال گذشته با دولت وی در تمامی عرصه‌ها داشته‌است. آنها در برابر هر گام دولت سد ایجاد می‌کنند و دست به تبلیغات مخرب می‌زنند. همین مطبوعات در حالیکه عوامفریبانه با برقراری مناسبات با آمریکا مخالفت می‌کنند، بر سر راه ایجاد و گسترش مناسبات با شورهای نظیر چین و هندوستان و روسیه نیز به اشکال مختلف کارشکنی می‌کنند. این کارشکنی برای ذخیره سازی مناسبات همه جانبه با آمریکا، در صورت موفقیت در سرنگونی دولت خاتمی و یورش به جنبش است و کارشکنی در راه گسترش مناسبات با چین و روسیه و هندوستان نیز بسته نگهداشتن این دروازه، برای نشان دادن حسن نیت جهت بازگشایی درهای مناسبات با آمریکا به دولتمردان کنونی امریکا است!

بنابراین، بحث نه بر سر نحوه برخورد روزنامه‌های جبهه مخالفان تحولات، بلکه بحث بر سر نحوه برخورد نشریات طرفدار دولت با این سفر و اساسا محور ایران، چین، هندوستان و روسیه‌است!

روزنامه "بهار" برای نظرخواهی پیرامون سفر محمد خاتمی به چین، از میان همه کارشناسان مسائل بین‌المللی به سراغ بهزاد شاهنده رفته‌است. حال ببینیم این کارشناس ارشد مسائل شرق آسیا و استاد دانشگاه تهران در این باره چه می‌گوید و چگونه پل‌های این ارتباط و اتحاد را پیش از برپائی خراب می‌کند. بهزاد شاهنده، که فرزند عباس شاهنده صاحب امتیاز روزنامه "فرمان" در زمان شاه و از روزنامه‌نگاران زمینه ساز کودتای ۲۸ مرداد است، در مصاحبه خود می‌گوید:

«چین کشوری عمل‌گراست و همین مساله حکم می‌کند که با ایران محتاطانه کار کند. چین روابط گسترده اقتصادی با آمریکا

دارد، بطوری که در سال گذشته ۷۰ میلیارد دلار مازاد تجاری داشته‌است. لذا مایل نیست که به این موضوع خدشه‌ای وارد شود.»
اظهار چنین نظر و تحلیلی، در باره عوامل باز دارنده توسعه روابط ایران و چین، از جانب فردی که خود را کارشناس ارشد مسائل شرق آسیا می‌داند را نمی‌توان نادیده گرفت و آن را به حساب بی‌اطلاعی صاحب آن گذاشت. این نظر نه تنها ماهیت سیاست خارجی جمهوری خلق چین را تحریف کرده، بلکه با آدرس گمراه‌کننده دادن پیرامون عواملی که تاکنون مانع توسعه روابط ایران و چین بوده‌اند، اذهان عمومی را گمراه می‌کند.

در رابطه با سیاست خارجی چین که متکی بر ۵ اصل سیاست همزیستی مسالمت آمیز است، یادآوری مواضع اصولی آن کشور در قبال تجاوز آمریکا و ناتو به جمهوری فدراتیو یوگسلاوی را کافی می‌دانیم. در شرایطی که اکثر دولتمردان جمهوری اسلامی به بهانه حمایت از مسلمانان کوزوو در قبال این تجاوز امپریالیستی، سیاست مماشات و سکوت را در پیش گرفته و متأسفانه اکثر مطبوعات طرفدار تحولات و دولت نیز آشکارا به تبلیغ و دفاع از عملیات ناتو در تخریب زیربنای اقتصادی جمهوری یوگسلاوی پرداختند، جمهوری خلق چین متکی بر سیاست منطقی خود عملیات نظامی آمریکا و ناتو علیه یوگسلاوی را محکوم و در سازمان ملل از حق حاکمیت و تمامیت ارضی آن کشور دفاع کرد.

اگر نظر "کارشناس ارشد" در باره عمل‌گرایی چین حقیقت داشت، آن کشور می‌باید در رابطه با یوگسلاوی همانند اکثر دولتمردان جمهوری اسلامی در برابر امپریالیسم متجاوز ملاحظه می‌کرد. اصول‌گرایی جمهوری خلق چین در این مورد، محدود به حمایت سیاسی و دیپلماتیک از جمهوری یوگسلاوی نبوده، بلکه چین نقش اصلی در سیاست بازسازی ویرانی‌های بجا مانده از تجاوز امپریالیستی به یوگسلاوی را برعهده دارد.

دولت یوگسلاوی با اتکا به منابع داخلی خود و با همکاری دولت‌های دوست مانند دولت چین، در عرض یکسال گذشته موفقیت‌های چشمگیری در زمینه بازسازی ویرانی‌های جنگ امپریالیستی بدست آورده است. موفقیت‌هایی که بدون تردید می‌تواند نمونه و سرمشق برای آنهایی در جمهوری اسلامی باشد که هر گاه که به جنوب کشور سفر می‌کنند از بی‌کفایتی مسئولین در سال‌های بعد از پایان جنگ با عراق، در بازسازی حتی ۵ درصد از ویرانی‌های حاصل از جنگ دلشان به درد می‌آید.

نمایندگان ۹۳ حزب انقلابی از ۵۶ کشور جهان که اخیرا در چهارمین کنگره حزب سوسیالیست صربستان شرکت کردند بر موفقیت‌ها و پیروزی‌های دولت و مردم یوگسلاوی در این زمینه گواهی می‌دهند. هیات نمایندگی حزب کمونیست چین، در کنار هیات‌های نمایندگی احزاب کمونیست کوبا، فدراسیون روسیه، برزیل، آلمان، هندوستان و فعالان در این کنگره شرکت داشت.

در تایید اصول‌گرایی سیاست خارجی چین، در زیر بخشی از گزارش خبرگزاری "تانجوگ"، خبرگزاری رسمی جمهوری یوگسلاوی، مورخ ۱۲ ژوئن ۲ هزار را که بمناسبت سفر "لی پنگ"، رییس کنگره خلق چین در راس هیاتی به یوگسلاوی مخابره شده‌است را می‌آوریم:

«میلوسویچ، رئیس جمهور یوگسلاوی، لی‌گنگ را در جریان مساعی و دستاوردهای مردم یوگسلاوی در محو آثار تجاوز ناتو علیه کشور ما در سال گذشته قرار داد. میلوسویچ با قدردانی از حمایت‌های همه جانبه مردم و رهبری چین افزود: کمک‌های جمهوری خلق چین در بازسازی کشورما، بیانگر همبستگی عمیق مردم چین با دولت و مردم یوگسلاوی است.»

با توجه به آنچه که مختصرا در رابطه با اصول‌گرایی در سیاست خارجی جمهوری خلق چین گفته شد، رکود در روابط ایران و چین را نمی‌توان به عوامل واهی و ذهنی عمل‌گرایی آن کشور نسبت داد. در اینجاست که باید به دنبال عوامل واقعی گشت.

وزیر کشاورزی، هنگام بحث پیرامون علل بحران در طرح "توسعه نیشکر" اهواز، از جمله عوامل خارجی را رکود در روابط اقتصادی

روابط دو جانبه اقتصادی تاکید کردند. در این مذاکرات، پتانسیل عظیم موجود برای گسترش همکاری‌های تجاری و اقتصادی بین دو کشور بررسی شده و همکاری در زمینه‌های کشاورزی، فضا، مهندسی، آهن و فولاد، ذغال سنگ، نفت، تکنولوژی اطلاعاتی، کار، مدیریت انسانی، بهداشت، محیط زیست و ترابری آبی مورد توجه دو طرف قرار گرفت. در بخش سوم مذاکرات مسائلی مانند ضرورت چند قطبی شدن جهان، نقش سازمان ملل، اصلاح شورای امنیت سازمان ملل، ایجاد یک نظم سیاسی-اقتصادی جهانی عادلانه و منطقی و حفظ صلح و ثبات در جنوب آسیا و جهان مورد بررسی قرار گرفت. طرفین موافقت کردند که در جهت تقویت همکاری‌های بین‌المللی و مساعی مشترک در راستای ایجاد یک نظم سیاسی-اقتصادی جهانی عادلانه و منطقی که حقوق کشورهای در حال توسعه را تامین و به صلح و ثبات کمک کند، گام بردارند.

رئیس جمهور هند طی مراسم پرده‌برداری از مجسمه فیلسوف و شاعر هندی، "تاگور"، در دانشگاه پکن، طی سخنانی که اصول آن شبیه نظرات مطرح شده در سخنان محمد خاتمی، رئیس‌جمهور در همان دانشگاه است، گفت: نظم جهانی کنونی، بعنوان یک نظام چند قطبی با یک گرایش قوی به ایجاد یک نظام تک قطبی، توصیف شده است. تئوری‌های بسیاری درباره اثرات جهانی شدن بر محور حاکمیت ملی و تنوع‌های موجود در جهان و ایجاد نظامی یکدست و یگانه مطرح شده‌اند. این تئوری‌ها با دوام و پایدار نبوده و برای یک نظم جهانی دموکراتیک بسیار مخربند. جهانی شدن نباید تجلی بالاترین و محیل‌ترین شکل سرمایه‌داری، بلکه همانطور که مهاتما گاندی و جواهر لعل نهرو در نظر داشتند فدراسیونی از ملت‌های دوست با وابستگی‌های متقابل باشد که در آن سطره و استثمار یکی بوسیله دیگری وجود نداشته باشد. مناسب‌ترین شیوه رفتار در دنیای "جهانی شده" نه اربابی یک ملت یا گروهی از ملت‌ها، بلکه ۵ اصل سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز است که مشترکاً از جانب چین و هند مطرح شده است. سازمان ملل متحد در مرکز این نظم نوین جای خواهد داشت. از اینرو نیاز مبرم به دموکراتیزه کردن سازمان ملل و اصلاح آن در جهت انطباق با واقعیات جهانی معاصر به چشم می‌خورد. ما معتقدیم که شورای امنیت سازمان ملل بایستی در جهت توجه به امیال بشریت و تحقق آنها تغییر کند. به اعتقاد ما هندوستان و جمهوری خلق چین می‌توانند از نزدیک در جهت انتقال دموکراتیک این سازمان جهانی در جهت خدمت به منافع و امیال مجموعه جامعه بشری همکاری کنند.

رهبان چین نیاز به بازسازی سازمان ملل را پذیرفته و قول دادند که از خواست هندوستان در یافتن جایگاه مناسب در سازمان ملل حمایت کنند. طرفین بر این نکته تاکید کردند که استفاده از تروریسم بعنوان یک ابزار سیاسی، به هیچوجه قابل توجیه نیست. هندوستان حمایت خود را از مواضع رسمی چین در قبال موضوع حقوق بشر و مسائل مربوط به محیط زیست اعلام کرد. طرفین هرگونه دخالت خارجی در اینگونه مسائل را محکوم کردند.

چهارمین زمینه مذاکرات بین چین و هندوستان مربوط به چگونگی برخورد به اختلافات موجود بین دو کشور بود. طرفین بر ضرورت برخورد مناسب به مسائل باقی مانده از گذشته و کوشش برای یافتن زمینه‌های مشترک ضمن حفظ مواضع خود پیرامون اختلافات موجود توافق کردند. این نه به معنای بایگانی کردن اختلافات و نه بمعنای موکول کردن بسط روابط دو جانبه به حل کامل همه موضوعات مورد اختلاف است. دو طرف توافق کردند که با حرکت از منافع مشترک به سمت گسترش روابط متقابل و حل اختلافات موجود گام بردارند.

رئیس جمهور هندوستان خواهان تشکیل گروه‌های کارشناسی دو جانبه جهت بررسی اختلافات مرزی بین دو کشور شد. رئیس‌جمهور چین ضمن اظهار تمایل چین به حل اختلافات مرزی‌اش با هندوستان اظهار داشت که حل همه مسائل مستلزم زمان و صبر و حوصله است.

هیات هندی ضمن اظهار مواضع خود در رابطه با تبت و فعالیت‌های "دالانی لاما" و "کارماپالاما" اعلام کرد که از نظر هندوستان تبت جزو لاینفک جمهوری خلق چین بوده و "دالانی لاما" را فقط بعنوان یک رهبر مذهبی به رسمیت می‌شناسد. هندوستان اعلام کرده که به هیچوجه اجازه فعالیت ضد چینی به این دو نفر نخواهد داد.

بین ایران و چین ارزیابی کرده‌است. روزنامه بهار مورخ ۲۴ خرداد ۷۹، از قول وزیر کشاورزی می‌نویسد: «دلایان شرکت‌های خارجی نمی‌خواهند در ایران شکر تولید شود.»

واقعیت این است که همین دلایان شرکت‌های خارجی نمی‌خواهند روابط اقتصادی ایران با چین گسترش یابد. همین دلایان و اربابان آنها که مافیای اقتصادی حاکم بر جمهوری اسلامی را تشکیل می‌دهند، دلالت اصلی عقیم ماندن طرح‌های اقتصادی-صنعتی هستند که در زمان ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی و طی سفر رسمی او به چین، بین ایران و این کشور به امضاء رسید.

مبادلات اقتصادی ایران با کشورهای که دولت نقش کلیدی در اقتصاد آنها را بر عهده دارد به سود مافیای اقتصادی حاکم بر اتاق بازرگانی، تجارت خارجی و نهادهای اقتصادی کشور نیست.

آقای شاهنده در بخش دیگری از گفتگوی خود با خبرنگار روزنامه بهار، با اشاره به ۲۵ میلیارد دلار وام‌های میان مدت چین به ایران جهت اجرای چند طرح اقتصادی می‌افزاید: «البته، جا دارد که پکن در این زمینه بیش از پیش فعال شود.»

برخلاف این نظر، در رابطه با گسترش روابط اقتصادی ایران و چین، طرفی که باید بیش از پیش فعال شود تهران است نه یکن. به جرات می‌توان پیش بینی کرد که اگر جنبش دوم خرداد نتواند دست مافیای اقتصادی را از حیات سیاسی-اقتصادی کشور کوتاه کند، همه یادداشت‌های تفاهم که در زمینه‌های اقتصادی در سفر محمد خاتمی، رئیس‌جمهور به چین به امضاء رسید نیز بر کاغذ باقی خواهد ماند!

گزارشی پیرامون سفر رئیس‌جمهور هند به چین

سه هفته پیش از دیدار رسمی محمد خاتمی از جمهوری خلق چین، "ک. نارایانان"، رئیس‌جمهور هند بطور رسمی از چین دیدار کرد. جهت نشان دادن شباهت غیرقابل انکار بین نظرات و سیاست‌های اعلام شده از طرف روسای جمهوری ایران و هند طی دیدارشان از چین و با امید به پایان رسیدن هر چه زودتر کارشکنی‌های گروه‌ها و محافل مخالف تحولات و سیاست‌های اعلام شده دولت خاتمی، در زیر گزارشی از سفر رئیس‌جمهور هند به جمهوری خلق چین منتشر می‌شود.

از ۲۸ مه تا ۳ ژوئن ۲۰۰۰، رئیس‌جمهور هندوستان از جمهوری خلق چین بطور رسمی دیدار کرد و مذاکرات گسترده‌ای با رهبان چین، از آنجمله با جیانگ و مین (رئیس‌جمهور)، زو رونچی (نخست‌وزیر) لی چینگ (رئیس‌کنگره ملی خلق چین) لی روئی هوان (رهبر کنفرانس مشورتی-سیاسی خلق چین)، کویان کوئی چی (معاون نخست‌وزیر) انجام داد.

هیات رسمی همراه رئیس‌جمهور هند، شامل سومنات چانجی، رهبر فراکسیون حزب کمونیست هند (مارکسیست) در پارلمان آن کشور بود. طی این مذاکرات مسائل دو جانبه، منطقه‌ای و بین‌المللی مورد علاقه دو طرف، در محیطی دوستانه و با صراحت مورد بررسی قرار گرفت. این مذاکرات علاقه مشترک هند و چین برای همکاری بیشتر و بهبود روابط متقابل را نشان داد. وقتی رئیس‌جمهور هند از ضرورت حرکت در کشور از "رقابت" به سوی "همکاری" سخن گفت، رئیس‌جمهور چین بر اهمیت اتخاذ یک "چشم‌انداز استراتژیک" پیرامون روابط دو جانبه بین هند و چین و بر ضرورت داشتن یک دیدگاه بلند مدت، تاکید کرد. رئیس‌جمهور هند همکاری بین چین و هند در قرن جدید را یک "ضرورت تاریخی" قلمداد کرد. طی این مذاکرات طرفین توافق کردند که تماس مردم با مردم را در همه سطوح و از طریق تماس بین احزاب، مجالس، محافل تجاری، رسانه‌ها، دانشگاه و سازمان‌های غیردولتی را افزایش دهند.

بخش دوم مذاکرات به مسائل اقتصادی اختصاص داشت. طرفین بر ضرورت بسط همکاری‌های اقتصادی و بنای شالوده استوار

اشاره- ریشه‌های بحران اقتصادی در جمهوری اسلامی به آن سیاست‌هایی باز می‌گردد که در پیوند با صندوق بین‌المللی پول و خصوصی سازی لجام گسیخته در طول ریاست جمهوری علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی پیگیری شد. تا از این سیاست‌ها فاصله قطعی گرفته نشود و اقتصاد ایران برپایه منافع ملی، استقلال از کانون‌های امپریالیستی پول- نظیر بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول - و سمت‌گیری عدالت‌جویانه در داخل کشور طرح ریزی نشده و عزمی ملی برای پیاده کردن این برنامه وجود نیاید، این بحران کنترل و سپس کاهش نخواهد یافت.

آنچه که پس از جنگ با عراق، بدنبال فروپاشی اردوگاه سوسیالیستی و با کنار گذاشتن تمامی طرفداران نظارت دولت بر اقتصاد از دستگاه حاکمه جمهوری اسلامی و با قبول همه دستورات صندوق بین‌المللی پول و گرفتن میلیاردها دلار وام خارجی، تحت عنوان طرح‌های سازندگی در ایران به اجرا گذاشته شد و "تعدیل اقتصادی" نام گرفت، در حقیقت اجرای سیاست‌های جهانی امپریالیسم در کشورهای نظیر ایران بود. بنابراین، نتایج این سیاست‌ها نیز در ایران همانگونه‌است، که در کشورهای مشابه ایران است. با این نگرش نسبت به بحران اقتصادی کنونی در ایران است، که مقاله تحقیقی - علمی پرفسور اقتصاددان هندی "پراب هات پانتانیک"، عضو حزب کمونیست هندوستان، اعتباری در حد توجه جدی به مفاهیم و استدلال‌های مطرح شده در آن، برای یافتن ریشه‌های بحران اقتصادی ایران و راه‌حل‌های بیرون آمدن از آن می‌یابد!

این مقاله تحقیقی را به سه قسمت تقسیم کرده‌ایم، که بخش نخست آن در شماره ۹۶ راه‌توده و با عنوان "اقتصاد ملی بدون سمت‌گیری سوسیالیستی ممکن نیست!" منتشر شد، بخش دوم در شماره ۹۷ منتشر می‌شود و آخرین قسمت آن که اجتناب‌ناپذیر بودن سمت‌گیری عدالت‌جویانه و سوسیالیستی در کشورهایی نظیر ایران است را در شماره آینده خواهید خواند.

نقش صندوق بین‌المللی پول بحران آفرینی است نه رفع بحران!

ترجمه: م. زادفر (بخش دوم)

وضعیتی بی‌خاصیت بودن خود را به اثبات رساندند. اختناق اقتصادی داخلی به امید اینکه بدین وسیله تقاضای شدید ارزهای معتبر کاهش داده شوند، مشکل بازپراخت بدهی‌های موسسات را تشدید کرده و وام‌دهندگان را وادار می‌سازد که سرمایه‌هایشان را از اقتصاد بیرون بکشند. در حقیقت اختناق اقتصاد ملی نتیجه معکوس داده و تقاضای ارزهای معتبر را بالا می‌برد.

آنچه اتفاق می‌افتد دقیقاً این است که پیروی از دستورالعمل‌های صندوق بین‌المللی پول، همانطور که حتی برخی از اقتصاددانان موسسات وابسته به قرارداد برتن وودز اذعان کرده‌اند، سبب تشدید بحران می‌شود. علیرغم همه تجربه‌های شکست خورده صندوق بین‌المللی پول، این سازمان امپریالیستی تا امروز بر تجویز نسخه‌های معمول خود پافشاری کرده است و در عمل برآوردهای غلط خود را به اثبات رسانده است - ناتوانی در درک این واقعیت که بحران جنوب شرقی آسیا کیفیتاً با بحران بدهی‌های امریکای لاتین در دهه ۱۹۸۰ یا بحران ۱۹۹۵ مکزیک متفاوت است. اینکه صندوق بین‌المللی پول، علیرغم اینکه بحران حاصل بدهی‌های بخش خصوصی بود، اینکه صندوق بین‌المللی پول بر کساد پافشاری می‌کرد، علیرغم اینکه این امر به معنی کساد در بدهی‌ها نیز خواهد بود (از این طریق بحران تشدید شد)، اینکه صندوق بین‌المللی پول برای تسلط بر بحران، لیبرالیزاسیون مالی بیشتری را تجویز می‌کند، خود نشانه‌های روشنی از کارنامه شکست خورده این صندوق است. هیچ چیز دیگری نمی‌تواند بیش از این از واقعیت دور باشد، که تصور گردد صندوق بین‌المللی پول قصد بهبود اوضاع اقتصادی را دارد. وظیفه این صندوق آن است که منافع سرمایه کشورهای متروپل، بویژه منافع سرمایه مالی بین‌المللی که تحت کنترل کشورهای متروپل هستند را تقویت کند، نه اینکه بحران جنوب شرقی آسیا را درمان کند. صندوق بین‌المللی پول یک دلال‌خانه امپریالیستی، فارغ از گرایش‌های انساندوستانه است (علیرغم هژمونی ایدئولوژیکی امپریالیسم که در حال حاضر چنان کامل است که حتی روشنفکران رادیکال جهان سوم را نیز از شناخت حقایقی از این دست ناتوان ساخته). از این دیدگاه، مداخلات صندوق بین‌المللی پول در شرق و جنوب شرقی آسیا بسیار موفق به نظر می‌رسد. صندوق بین‌المللی پول اساس استراتژی قدیمی توسعه در کره جنوبی را به طور سیستماتیک و مطابق برنامه نابود کرد. در این مسیر رابطه بین دولت و صنعت تضعیف گردید؛ صندوق بین‌المللی پول به حمایت از اعتبار دهندگان برخاست و در این راه توانست، حداقل در تایلند و کره جنوبی، جهت بدهی‌های خصوصی، برای اعتبار دهندگان خارجی تضمین‌های دولتی کسب کند. صندوق بین‌المللی پول این دو کشور را مجبور کرد تا مالکیت تمام و کمال خارجی بر موسسات مالی - ملی خود

در آغاز سال‌های ۱۹۹۰ در اقتصاد کشورهای شرق و جنوب شرق آسیا موجی از خصوصی سازی مالی به جریان افتاد، که به بازیگران مالی داخلی اجازه داد مستقیماً بدون نظارت عمومی به دریافت اعتبار از بازارهای مالی جهانی دست بزنند. البته، با وجود اینکه از مدت‌ها پیش از آن اندونزی و مالزی بازارهای سرمایه‌ای بازی داشتند، اما فعل و انفعالات سرمایه با خارج تا آن زمان بصورت غیر رسمی از طرف دولت کنترل می‌شد. در سال‌های دهه ۹۰ میلادی دستیابی بخش خصوصی به بازارهای سرمایه خارجی وسیعاً گسترش پیدا کرد.

محرک مستقیم این چرخش در هر کشوری متفاوت بود: در تایلند و فیلیپین علت این امر کاهش سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی؛ در اندونزی و مالزی ضرورت‌های مالی رشد و توسعه اقتصاد؛ در کره جنوبی حمایت از سیستم مالی داخلی اعلام شد. در دوره منتهی به ۱۹۹۶ سه حاصل لیبرالیزه کردن بازارهای مالی در اقتصاد کشورهای شرق و جنوب شرقی آسیا به بار آمدند:

اول- رشد قابل توجه گردش ناخالص سرمایه با سرچشمه خارجی؛
دوم- تغییر شدید تناسب بین اعتبارات کوتاه مدت و دراز مدت به نفع اعتبارات کوتاه مدت؛

سوم- حرکت اغلب اعتبارات خارجی به سوی بخش خصوصی. دستیابی بخش خصوصی به اعتبارات خارجی بخشا به حساب اعتبارات داخلی محسوب شدند، اما در مقیاس قابل توجهی در تامین مالی پروژه‌های غیر صنعتی هزینه گردیدند: سرمایه‌گذاری در املاک و مستغلات (خانه‌سازی و برج‌سازی)، سرمایه‌گذاری در بخش‌های خاصی از اینفراسترکچر و در زمینه تقویت خدمات مالی. رهبری قدیمی اقتصاد در جهت توسعه صنایع تولیدی صادراتی تلاش می‌کردند، اما این نوع سرمایه‌گذاری‌ها رجحان کمتر و اعتبار پائین‌تری کسب کردند. استقراض خارجی که به سرعت رو به فرونی بود توازن مطلوب را بر هم زد.

عامل اصلی یا گرفتن بحران آسیا که ابتدا در تایلند پدید آمد و سپس به کشورها و مناطق دیگر گسترش یافت، ظاهراً کسری شدیدتر از پرداخت‌های تایلند بود، اما این بهانه واقعیت نداشت، زیرا تایلند حتی در سال ۱۹۹۰ هم کسری تراز پرداخت (در برابر تولید ناخالص ملی) داشت، بدون اینکه چنین اثرات منفی شدیدی بر ارزش پولش ایجاد شود؛ و در تمام سال‌های دهه ۹۰ کسری توازن پرداخت‌های این کشورها (با وجود سیلان عظیم سرمایه‌های خارجی به این کشورها) رشد کرد، بدون اینکه تأثیر بر اعتماد سرمایه‌گذاران خارجی بگذارد. بحرانی که متضمن و موجب چنین وضعی باشد، می‌بایستی زمانی سدها را بشکند و همین کار را نیز کرد. تدابیر معمول موسسات وابسته به قرار داد "برتن وودز" برای رتق و فتق یک بحران ارزی، صرفنظر از ضد مردمی بودن آنها، در چنین

بقیه شکست اسرائیل در لبنان از ص ۳۸

چشم انداز آینده

تجاوز اسرائیل به لبنان در سال ۱۹۷۸ و بار دوم در سال ۱۹۸۲ برای ایجاد یک "منطقه امنیتی" از یک طرف تجاوزی خشن به حاکمیت ملی لبنان و از طرف دیگر حمله‌ای وحشیانه به فلسطینی‌هایی بود که در جنوب لبنان زندگی می‌کردند. اسرائیلی‌ها با توحشی بی‌سابقه یکبار دیگر فلسطینی‌ها را مجبور به ترک محل سکونتشان کردند.

طی سال‌های اخیر اسرائیل توانسته‌است طی موافقتنامه‌های یک جانبه با اردن و مصر، اختلافات مرزی خود را در دو سمت حل کند. این سیاست اخیرا در رابطه با سوریه شکست خورد. عقب نشینی از لبنان، به احتمال بسیار حرکتی در همین سمت است. هدف اصلی اسرائیل از این سیاست، حل مسائل مرزی با کشورهای عربی، بدون حل مسئله اصلی یعنی مسئله فلسطین است. تنها در لبنان ۴۰۰ هزار فلسطینی زندگی می‌کنند و نمی‌توان از خاطره تاریخی آنها این واقعیت را حذف کرد که برای آنها جنوب لبنان "فتح‌الارض" بود. عقب‌نشینی اسرائیل و پذیرش قطعنامه سازمان ملل، برای لبنان و کل جهان عرب یک لحظه تاریخی است. این پیروزی به بهای فداکاری‌های بی‌سابقه‌ای بدست آمده و جهان عرب و بویژه فلسطینی‌ها حق دارند آن را یک پیروزی در مبارزه‌ای که هنوز خاتمه نیافته تلقی کنند.

عقب نشینی اسرائیل بدون وجود یک جنبش مقاومت فعال که کمونیست‌ها و چپ از سال ۱۹۷۸ آن را سازماندهی و تا سال ۱۹۹۲ فعالانه در آن شرکت داشتند غیر ممکن بود. بیش از یک دهه فعالیت پیشاهنگ، از کمونیست‌ها فداکاری‌های بزرگی را طلب می‌کرد. مبارزات کمونیست‌ها، بعدا با مبارزه جنبش‌های مورد حمایت سوریه و ایران در هم آمیخت. با شروع دهه ۱۹۹۰، جنبش مقاومت لبنان شکل یک جنبش توده‌ای، متشکل از کل مردم لبنان را به خود گرفت و نفوذ حزب‌الله در آن گسترش یافت. طی این سال‌ها، مخالفت با اشغالگران اسرائیل در اشکال سیاسی و مسلحانه ادامه یافت. این پیروزی متعلق به همه خلق‌های عرب بوده و عناصر آگاه در جهان عرب خواهان آنند که خلاء ایجاد شده در پی عقب‌نشینی اسرائیل از جنوب لبنان بوسیله دولت لبنان پر شود. امید می‌رود که اسرائیل از بلندی‌های جولان خارج شده و با حل اختلافات خود با سوریه، شرایط برای خروج نیروهای سوری از لبنان را فراهم کند.

در رابطه با مسئله فلسطین، امضای موافقتنامه پیرامون چارچوب نهائی حل اختلافات، که قرار بود در ماه مه انجام شود، بعلت کارشکنی‌های دولت اسرائیل به تعویق افتاد. ۱۳ سپتامبر ۲ هزار، تاریخ اعلام شده برای امضای موافقتنامه نهائی است. اعلام یک جانبه تشکیل دولت فلسطین که یاسر عرفات در پی شکست مذاکرات اخیر به آن اشاره کرد، قطعا امر صلح در خاورمیانه را مختل خواهد کرد، چرا که توده‌های فلسطینی خود راسا در ایجاد مرزهای ۱۹۶۷ که قرار است مرزهای رسمی دولت آینده فلسطین باشد و دفاع از آن درگیر خواهند شد. اسرائیل نمی‌تواند شالوده یک موافقتنامه صلح که در قطعنامه‌های متعدد سازمان ملل به آن اشاره شده، یعنی بازگشت به مرزهای ۱۹۶۷، حق آواردگان فلسطینی و حق کنترل بر ذخائر زیرزمینی آب را برای همیشه نادیده بگیرد.

از حل اختلافات مرزی بین اسرائیل و اردن، مصر، لبنان، سوریه باید استقبال کرد، اما همه ناظران صحنه سیاسی خاورمیانه در این مورد متفق القولند که صلح تنها از طریق تشکیل یک دولت مستقل فلسطینی قابل حصول است. نخست وزیر اسرائیل ممکن است موقتا مسئله مرزهای اسرائیل و مسئله فلسطین را از هم جدا کند، اما سرنوشت صلح خاورمیانه در گرو آن است که یک دولت مستقل فلسطینی قبل از سپتامبر سال ۲۰۰۰ بطور قانونی، شرافتمندانه و از طریق مذاکره ایجاد شود.

را بپذیرند؛ و بالاخره صندوق بین‌المللی پول موفق شد، با وجود تمام واکنش‌های مخالف، جریان خصوصی و لیبرالیزه شده پول و سرمایه را حفظ کند. البته این صندوق هنوز نتوانسته مالزی و اندونزی را کاملا به زانو درآورد، اما اگر این مافیای امپریالیستی بحرانی را در شکل شدید خود تحمیل کند، خواهد توانست این دو کشور را نیز به سرعت به خاک سیاه بنشاند. بدین ترتیب است که باید گفت بحران‌های اقتصادی جهانی نشانه عدم موفقیت صندوق بین‌المللی پول نیست، بلکه علامت موفقیت آن است، چرا که وجود بحران برای این صندوق موقعیتی ایجاد می‌کند تا آخرین سنگرهای روابط اقتصادی معمول در کشورها را در هم کوبیده و این اقتصادها را از طریق تسلط سرمایه کشورهای متروپل نابود کند. این واقعیت که صندوق بین‌المللی پول برای تمام کشورها، مستقل از مشخصه‌های دقیق هر بحران، نسخه مشابهی دارد، مشخص می‌کند که تجویزهای آن نه برای حل بحران، بلکه در جهت توسعه سرمایه کشورهای متروپل عمل می‌کند. توسعه‌ای که ضرورتی در شناخت مشخصه‌های یک بحران نمی‌بیند. فقر گسترش می‌یابد و برای آنان که در فقر بسر می‌برند، نابودی به ارمغان می‌آید.

از همان ابتدای بروز بحران در آسیا، بطور سیستماتیک تلاش شد تا علت‌های واقعی این بحران مخفی بماند - درحقیقت چنین بحران‌هایی در پیرامون امپریالیسم امروزین در ذات آن قرار دارد. ضرورت پنهان کردن این علت در آن نهفته است که نفوذ بحران از منفذ ادغام با امپریالیسم پوشیده بماند.

در سال‌های اخیر، اعتقاداتی مبنی بر اینکه "سرمایه‌مالی بین‌المللی خوش خیم و بدهکاران بدخیم و مشکل ساز هستند" رشد کرده‌است.

نوع دیگری از تفکرات مسائل را در رابطه با لیبرالیزه شدن سرمایه‌های مالی تبیین می‌کنند و گناه هر بحران را به گردن سیاست‌های غلط محلی می‌اندازند - هم سیاست غلط حکومت‌ها و هم سیاست غلط صندوق بین‌المللی پول. آنچه که به خطای صندوق بین‌المللی پول مربوط می‌شود، همان طور که قبلا در این مقاله تشریح شد، این است که بحران، خود بخشی از اثر و عملکرد سرمایه مالی بین‌المللی است. حال نوبت آن است که به خطاهای سیاسی داخلی کشورها در بروز و رشد بحران اقتصادی پردازیم. (ادامه دارد)

در تدارک سمینار "سمتگیری ملی" و نقش «ملی - مذهبی»ها در ایران

در تدارک سمیناری که پیرامون سمت‌گیری ملی در شرایط کنونی ایران و جهان و نقش ملی-مذهبی‌ها در ایران، راه‌توده در تدارک برگزاری آنست، دیداری یک روزه با شرکت داوطلبین کار تحقیقی پیرامون این سمینار تشکیل شد. در این دیدار، که اعضای کمیته برگزارکننده سمینار نیز شرکت داشتند، مسائل زیر مطرح و مطالعه و تحقیق پیرامون آن‌ها مورد تأیید قرار گرفت:

اقتصاد برنامه ریزی شده، نئولیبرالیسم در تضاد با اقتصاد ملی، اقتصاد سیاسی و دولت ملی، تناسب سه بخش اقتصاد دولتی، خصوصی و تعاونی در شرایط کنونی، انباشت سرمایه در ایران، نقش سرمایه خارجی در ایران، سازمان تجارت خارجی و نقش بین‌المللی آن، تعریف سرمایه‌داری ملی در ایران امروز، بارزگانی خارجی و نقش دولت‌های ملی در نظارت بر آن، بورژوازی ملی و پیشینه آن در ایران، دوران گذار، نگاهی به برنامه‌های گذشته حزب توده ایران.

کمیته برگزاری این سمینار، علاوه بر شرکت‌کنندگان در این دیدار، آمادگی خود را برای پذیرش تحقیقات همه کسانی که مایل به شرکت در این سمینار و تحقیق پیرامون عنوان‌های بالا باشند را اعلام داشت.

در غیاب اردوگاه سوسیالیسم و اتحاد شوروی، امپریالیسم جهانی کمر به نابودی مردم آفریقا و غارت منابع آن بسته است!

از رویاهای دمکراتیک تا کابوس غارت و نابودی!

با فروپاشی اتحاد شوروی و سقوط اردوگاه سوسیالیسم، فصل جدیدی در آن گروه از کشورهای عقب نگهداشته شده جهان آغاز شد، که کشورهای بزرگ سرمایه‌داری جهان در آنها مطامع غارتگرانه و استعماری داشتند. کشورهای استقلال یافته جهان سوم، که اغلب آنها از دل جنگ‌های استقلال طلبانه بیرون آمده و پاره‌ای از آنها به کمک اردوگاه سوسیالیسم جهانی راه رشدی را مستقل از دخالت‌های استعماری امپریالیسم جهانی طی می‌کردند از پشتوانه‌ای بزرگ محروم شدند و یورش امپریالیستی و استعماری به تمامی دستاوردهای دمکراتیک در این کشورها با شدت آغاز شد. این یورش، همانگونه که انتظار می‌رفت با سرعت با رقابت و تضاد منافع کشورهای بزرگ سرمایه‌داری و امپریالیستی منجر شد و تقسیم غنائم و بردن سهم بیشتر از غارت این کشورها با جنگ‌های داخلی (قومی-قبیله‌ای) توأم شد. این سرنوشت تحمیلی، اکنون در آفریقا، قاره‌ای را در کام جنگ و مرگ و نابودی کشانده است. وسائل ارتباط جمعی، تحت سلطه امپریالیسم با پخش انواع اخبار و تفسیرهای گمراه‌کننده اذهان عمومی را از واقعیات دور می‌کنند و اهداف خود را پیش می‌برند. آنها که توانستند در سراسر جهان و بویژه در اروپا مردم را در بی‌خبری از جنایاتی که در یوگسلاوی مرتکب شدند، نگهدارند، اکنون با تجربه‌ای کامل‌تر می‌کوشند مردم جهان را در بی‌خبری از آنچه در آفریقا می‌گذرد، نگهداشته و این قاره را به قیمت نابودی میلیون‌ها مردم آن بین خود تقسیم کنند!

استراتژیست‌هایی نظیر "برژینسکی" و "کسینجر" حتی با صراحتی بی‌سابقه از ضرورت کاهش جمعیت آفریقا سخن می‌گویند و این در حالی است که برخی مطبوعات، بصورت غیر رسمی می‌نویسند که آمریکا در نظر دارد بخش‌هایی از آفریقا را به بهانه پاک سازی از بیماری "ایدز" پاکسازی انسانی کند!

در شماره ۹۶ راه‌توده، در همین ارتباط مقاله "آفریقا در محاصره فقر و بدهی" را خواندید، که نقدی بود بر نوشته‌ای که در روزنامه اخبار اقتصاد مورخه ۲۱ بهمن ۷۸ منتشر شده بود. در ادامه و در ارتباط با همین سلسله روشنگری‌ها، مقاله زیر را که در ارتباط با جنگ داخلی در سیرالئون است می‌خوانید. در این مقاله نقش نواستعماری صندوق بین‌المللی پول نیز بررسی شده است.

الف. آذرنگ

نهادند. استعمارگران پرتغالی، در حاشیه سواحل ۳۵۰ کیلومتری سیرالئون، اسکله‌های چوبی و ایستگاه‌های تجاری، برای تجارت برده با قاره آمریکا بنا کردند. تنها مسیر ارتباط آنها با قبائل ساکن بخش‌های درونی، از طریق رودخانه‌هایی بود که به اقیانوس اطلس می‌ریزند. پرتغالی‌ها در مسیر این رودخانه‌ها، افراد بومی را به بردگی کشیده و به تاسی از عملکرد دیگر قدرت‌های استعمارگر اروپایی در مناطق مجاور مانند سنگال و گامبیا ضرورتی برای رسوخ بخش‌های درونی این منطقه نمی‌دیدند.

در پایان قرن ۱۸ انگلیسی‌ها مستعمره‌ای متشکل از کوچ‌نشین‌ها تاسیس کردند. این کوچ‌نشین‌ها بردگان سابقی بودند که پیش‌تر در کنار آنها علیه جنگ استقلال طلبانه آمریکایی‌ها شرکت داشتند. این بردگان سابق در منطقه‌ای ساکن شدند که بعداً معروف به "فری‌تاون" (آزاد شهر) شد و به مرور تعداد سکنه این منطقه به ۷۰ هزار نفر رسید. در پس کوه‌های ساحلی قبیله‌ای زندگی می‌کردند که باید مطیع می‌شدند. انگلیسی‌ها با کمک بردگان سابقه و اسلاف آنها، توانستند کنترل خود را بر قبائل و سرزمین‌های آنها برقرار کرده و نهایتاً در سال ۱۸۹۶ منطقه تحت الحمايه خود را در سراسر سیرالئون ایجاد کنند.

نخبگان سیاه ساحلی، همراه با خاطرات اقامت کوتاهشان در آمریکا، روابط نزدیکی با قدرت استعماری داشته، ولی فاقد هرگونه رابطه قبیله‌ای در منطقه بودند. این نخبگان تا قرن بیستم که انگلیسی‌ها مستقیماً اداره امور را بدست گرفتند، در اداره امور مستعمره به انگلیس‌ها کمک می‌کردند. انگلیسی‌ها برای این نخبگان چندین مدرسه و یک مدرسه عالی تاسیس کردند. کوه‌های ساحلی آنها را در برابر بادهای تند، خشک، داغ و شنی صحرای آفریقا و قبائل ساکن در پس این کوه‌ها حمایت می‌کردند.

اما، بادهای تغییر و تحول، بعد از تصویب اولین قانون اساسی استعماری شروع به وزیدن کردند و پس از آنکه کشور همسایه، ساحل طلا که در سال ۱۹۵۷ مستقل شد و نام جدید غنا را به خود گرفت، این بادها تبدیل به توفان شدند. احزاب سیاسی مانند حزب خلق سیرالئون تاسیس شده و سرانجام کشور در سال ۱۹۶۱ استقلال خود را یافت.

اراضی دره‌های کشور، مغادیر کافی برنج برای مصرف داخلی و مقداری هم برای صادرات تولید می‌کردند، در نتیجه توجه دولت

رسانه‌های خبری کشورهای بزرگ سرمایه‌داری، تصاویر رقت‌انگیزی از مردان، زنان و کودکان آواره‌ای که قربانی جنگ داخلی در سیرالئون شده‌اند را نشان می‌دهند. چندی پیش نیز تصاویر مشابهی از لیبریه، یکی دیگر از کشورهای غرب آفریقا به سراسر جهان مخابره شد. این رسانه‌ها چنین تبلیغ می‌کنند که جنگ‌سالاران محلی، مافیا و سیاستمداران فاسد، این کشورها را نابوده کرده‌اند و وقوع این مصائب و تحولات اجتماعی ناگوار ابتدا ارتباطی با به اصطلاح "غرب متمدن" ندارد! این رسانه‌ها به این سئوالات اشاره نمی‌کنند که این افراد جنگنده اسلحه‌هایشان را از چه منابعی تهیه می‌کنند؟ چه کسانی مواد معدنی و الماس را از این بومیان خریداری می‌کنند؟ چه کسانی در این روند به چه افرادی رشوه می‌دهند؟ این تبلیغات بدون اشاره به این نکات، کابیلا را در جمهوری دمکراتیک کنگو، موگابه را در زیمبابوه، تایلور را در لیبریه و فودی سانکوه را در سیرالئون مسئول همه مشکلات و درگیری‌ها معرفی می‌کنند.

ردپای نو استعمار

در اوائل دهه ۱۹۶۰، یک مسافر خارجی در سیرالئون را کشور آرامی دید که مغرور و مفتخر از استقلال تازه بدست آورده، در پی خود کفایتی و با هدف خدمت به مردم خود، در سایه و همراه قهرمان‌های ضد امپریالیست قاره آفریقا، مانند قوام نکرومه، سکوتوره و مادیبو کیتا، در جهت تحقق رویای این رهبران برای آفریقای مستقل و آباد گام بر می‌داشت. اولین تمبریستی در سیرالئون مستقل، که در روز ۲۷ آوریل ۱۹۶۱، روز استقلال آن کشور منتشر شد، بر یک زمینه سیاه براق، یک دوزنقه سبز رنگ که "الماس و آهن" بر آن می‌درخشیدند را نشان می‌داد. عناصر و رنگ‌های این تمبر پستی، نهادهای جهانی بود که سیرالئون تازه استقلال یافته، خود را در آن می‌دید.

سیرالئون، مستعمره سابق انگلیس دارای معادن غنی آهن و الماس بوده و "فری‌تاون" پایتخت آن، یک بندر مهم تجاری در این بخش از جهان است. سیرالئون در سال ۱۹۶۰ بوسیله پرتغالی‌ها کشف شد. بعلت اینکه کوه‌های ساحلی این کشور از دور، شکل شیر را در ذهن تداعی می‌کند، پرتغالی‌ها آن را سیرالئون (شیر کوه یا کوه شیر شکل) نام

گروه‌های کشتار وابسته به ارتش سیرالئون، عملاً به آغاز مرحله جدید جنگ داخلی در آن کشور کمک هم کردند. فرماندهان فاسد نیجریه‌ای خود مستقیم وارد تجارت الماس شده و جیره و مواجب سربازان زیر دست خود را هم ماه‌ها پرداخت نکردند. در نتیجه شرایط برای دخالت مستقیم نیروهای امپریالیستی در سیرالئون فراهم شد.

دولت انگلیس علناً اعلام کرده‌است که در نظر دارد سرگردانی ارتش سیرالئون را جهت حفاظت معادن الماس واقع در شرق آن کشور را تعلیم و سازماندهی کند. انگلیس‌ها امور طراحی و جوانب استراتژیک این پروژه‌ها را پیگیری کرده و نیجریه‌ای‌ها هم اعلام کرده‌اند که در صورت لزوم، خارج از فرماندهی سازمان ملل به جنگ علیه نیروهای جبهه متحد انقلابی ادامه خواهند داد.

در تبلیغات رسانه‌های کشورهای بزرگ سرمایه‌داری، "دولت‌های فاسد" از یک طرف و "جنبش‌های شرور" از طرف دیگر، مسئول مشکلات آفریقا قلمداد می‌شوند، اما واقعیت اینست که اربابان استعماری سابق با کنترل همه جانبه دولت‌های فاسد و با دخالت مستقیم در سرکوب جنبش‌های اجتماعی این کشورها، مسئول اصلی و عمده مصائب کنونی آفریقا هستند. در سیرالئون، نظام سازمان ملل عملاً شکست خورده و ماموریت سرکوب یک جنبش اجتماعی مورد حمایت مردم آن کشور به نیروهای مزدور نیجریه واگذار شده‌است. استعماری انگلیس هم در پشت صحنه، چشم به معادن الماس سیرالئون دوخته و طرح غارت نو استعماری را گام به گام پیش می‌برد.

کنفرانس علمی در جمهوری "چک"

بمناسبت دهمین سالگرد پایه گذاری حزب کمونیست "بومنز و مرنز" (بخش "چک" حزب کمونیست سابق چکسلواکی) در شهر پراگ یک کنفرانس علمی برگزار شد. بحث اساسی در این کنفرانس "انترناسیونالیسم جنبش کارگری جهانی" در برابر استراتژی گلوبالیسم امپریالیستی بود، که نمایندگان شرکت کننده از حزب کمونیست فرانسه، حزب کمونیست ایتالیا، حزب کمونیست اسلواکی، حزب کمونیست بریتانیا، حزب سوسیالیست دموکراتیک آلمان و حزب کمونیست آلمان دیدگاه‌های خود را پیرامون آن مطرح کردند. کلیه سخنرانان بر این نکته محوری توافق داشتند که ایجاد ارتباط و هم آمیختگی وسیع سرمایه و تمرکز شدید آن در سطح جهانی، تحت کنترل سازمان‌های مالی معدودی که در سطح جهان فعالند، ضرورت همکاری بین‌المللی و توافق کلیه احزاب کمونیست جهان بر سر یک استراتژی مشترک را برای مقابله با این استراتژی امپریالیسم اجتناب ناپذیر ساخته‌است. نکته بسیار مهم دیگری که در این کنفرانس با توافق همراه شد ضرورت تنظیم زمینه‌های تئوریک تدقیق تعریف ویژگی‌های امپریالیسم در شرایط کنونی جهان و در دوران کنونی است. شرکت کنندگان در کنفرانس که همگی از اعضای رهبری احزاب شرکت کننده بودند با این اصل نیز توافق داشتند که تمرکز سرمایه در سطح جهان، همزمان است با تشدید تضادها بین کشورهای امپریالیستی متروپل.

در همین نشست، حزب کمونیست جمهوری "چک" از موفقیت خود در انتخابات اخیر پارلمانی این کشور گزارشی ارائه داد. در این انتخابات از ۸ میلیون شرکت کننده، یک میلیون رای به کاندیداهای حزب کمونیست چک داده شده‌است. ضمناً یک همه پرسی، که اخیراً در این جمهوری انجام شده، نشان می‌دهد که ۲۰ درصد مردم چک از سیاست‌های حزب کمونیست این کشور حمایت می‌کنند.

یکی از سخنرانان این نشست پرفسور "هولس" از حزب کمونیست آلمان بود، که بخش‌هایی از سخنرانی وی اختصاص به شیوه‌ها و ترفندهای امپریالیسم جهانی برای تئوری زدایی در جنبش کمونیستی و چپ جهان و ایجاد سردرگمی تئوریک در میان این احزاب داشت. بخش‌هایی از این سخنرانی را در شماره آینده راه‌توده خواهید خواند.

معطوف به توسعه صنعتی و بهره‌برداری از ثروت‌های معدنی کشور شد. "سیادو استیونس"، نخست وزیر وقت، سیاست ایجاد بخش عمومی اقتصاد را در پیش گرفت. او ۵۱ درصد از معادن الماس را تحت کنترل و حاکمیت دولتی قرار داد و شرکت‌ها و بنگاه‌های ملی در بخش‌های تجارت، بیمه، بانکداری و کشتیرانی تاسیس کرد. همکاری و دوستی با اردوگاه سوسیالیستی یکی از اصول اساسی سیاست خارجی او را تشکیل می‌داد. با کمک کشورهای سوسیالیستی، سیرالئون، طرح نقشه‌برداری زمین شناسانه و مساحی معادن خود را بطور کامل اجرا کرد. چنان رهبر و چنان سیاستی در خدمت اربابان استعمار کهن و رهبری جدید آنها "امپریالیسم امریکا" نبود.

با کشف نفت در نیجریه، بوکسیت در غنا و ذخائر جدید سنگ آهن در سیرالئون موجی از کودتاهای نظامی که رژیم‌های دموکراتیک ضد استعماری را سرنگون می‌کردند، غرب آفریقا را در بر گرفت. دولت قوام نکرومه در غنا سرنگون شد، جنگ داخلی در نیجریه شروع شد و حتی سیرالئون که دولتی بمراتب کوچک‌تر و ضعیف‌تر بود نیز در دایره طرح‌های شیطانی امپریالیسم قرار گرفت و در آن تعدادی کودتای نظامی که منافع امریکا، انگلیس و رژیم آپارتاید آفریقای جنوبی را نمایندگی می‌کردند، صورت گرفت.

جنگ داخلی و موافقتنامه "لومه"

یک کودتای فرماندهان تیپ‌های نظامی، یک کودتای سرهنگ‌ها و یک کودتای سرخوخته‌ها، یکی پس از دیگری با شرکت نخبگان ساحلی در سیرالئون اتفاق افتاد. در نتیجه این کودتاها، روند تحکیم و توسعه سیرالئون، بعنوان یک حکومت قائم به خود آسیب دیده و به تعویق افتاد و توسعه شدیداً آسیب دید.

اگر چه استیونس بر مشکلات ناشی از این مسائل فائق آمد و دوباره به نخست وزیری انتخاب شد، اما روند توسعه و اجرای اقدامات اقتصادی مورد نظر او کند شدند. در زمینه سیاسی، سیرالئون میزبان کنفرانس مهم "سازمان کشورهای آفریقایی" شد؛ کنفرانسی که در آن، جنبش مقاومت در برابر آپارتاید در آفریقای جنوبی و جبهه پولیساریو به رسمیت شناخته شدند. اما در زمینه اقتصادی، فشار شرکت‌ها و منافع اقتصادی امریکا، انگلیس و آفریقای جنوبی بر سیرالئون ادامه یافت و در نتیجه دخالت مستقیم صندوق بین‌المللی پول و کاهش شدید ارزش پول کشور، تحت فشار این نهاد امپریالیستی، شرایط اقتصادی کشور رو به وخامت نهاد. با درگذشت استیونس و خروج او از صحنه، دور دیگری از بی‌ثباتی سیاسی و کسب غیر قانونی قدرت و جنگ داخلی در سیرالئون شروع شد.

"فودی سانکوه"، رهبر جبهه متحد انقلابی، یکی از طرف‌های درگیر در جنگ داخلی است. "جبهه متحد انقلابی" یک جنبش وسیع ضد استعماری، ضد غرب و با سمت‌گیری پان آفریقائی است که روابط نزدیکی با لیبی و لیبی‌ریه دارد. در یک مرحله از جنگ داخلی، این جنبش نزدیک به ۴۵۰ هزار نیروی مسلح و بخش‌های شرقی و شمالی کشور را تحت کنترل داشت و دوبار توانست "فری تاون"، پایتخت کشور را تصرف کند. تنها با دخالت ارتش نیجریه در سمت نیروهای دولتی سیرالئون بود که سرانجام پس از ۶ جنگ داخلی خشن و خونین با امضای موافقتنامه "لومه" در کشور "توگو" به پایان رسید و طرفین متعهد به تقسیم قدرت بین دولت کنونی و جبهه متحد انقلابی شدند. بلافاصله سازمان ملل اجرای این موافقتنامه را بعهده گرفت و قرار شد نیروی مرکب از ۱۸ هزار سرباز حافظ صلح را به سیرالئون اعزام کند؛ اما ماموریت سازمان ملل در سیرالئون هیچگاه تحقق نیافت، زیرا نیروهای انگلیسی و نیجریه‌ای تصمیم گرفتند که خارج از سازمان ملل عمل کنند. امریکائی‌ها هم از انجام تعهدات مالی خود طفره رفتند.

در نتیجه دخالت مستقیم نیروهای انگلیسی، "فودی سانکوه"، رهبر "جبهه متحد انقلابی" دستگیر شد. نیروهای سازمان ملل در سیرالئون که عمدتاً از نیروهای ارتش نیجریه تشکیل می‌شدند، نه تنها کمکی به اجرای قرار داد لومه نکردند، بلکه با چشم بستن بر تخلفات

سالگرد انفجار حزب جمهوری اسلامی توطئه‌ها علیه جنبش مردم ادامه انفجارها و ترورها علیه انقلاب است!

در آستانه سالگرد انفجار حزب جمهوری اسلامی، که منجر به کشته شدن بسیاری از دولتمردان جمهوری اسلامی در سال‌های اول پیروزی انقلاب شد، معدود روزنامه‌ها و نشریات باقی مانده در صحنه مطبوعاتی کشور، که از ضرورت تحولات در کشور دفاع می‌کنند، مطالب بسیار قابل توجهی را منتشر کردند. این مطبوعات بدرستی، ریشه بسیاری از رویدادهای سال‌های اخیر جمهوری اسلامی را در همان حوادث انفجاری و تروریستی سال‌های اول پیروزی انقلاب جستجو کرده و مقاومت‌های کنونی در برابر جنبش مردم برای تحولات و دفاع از آرمان‌های اولیه انقلاب ۵۷ را نیز ادامه همان مقاومت‌های خونین در برابر دستاوردهای انقلاب ارزیابی کردند.

آنچه که در این ارتباط در مطبوعات داخل کشور منتشر شده است، برای حزب توده ایران سخن تازه‌ای نیست، اما این که در داخل کشور مطبوعات بنویسند و کسانی دهان خود را برای گفتن حقایق باز کنند، البته تازه‌است و باید از آن استقبال کرد. در واقع، ابتدای موج انفجارها و ترورها، که با ترور آیت‌الله مطهری آغاز شد، تحلیل و ارزیابی حزب توده ایران پیرامون این حوادث همان بود که اکنون این مطبوعات و افراد مطلع در حاکمیت و پیرامون حاکمیت جمهوری اسلامی با آگاهی و اطلاعات درباره آن سخن می‌گویند! حزب توده ایران آن انفجارها و ترورها را که در یک بازی دو طرفه و بسیار ماهرانه از سوی ارتجاعی‌ترین بخش حاکمیت و بخشی از رهبری سازمان مجاهدین خلق انجام شد، با صراحت حوادثی در جهت فراهم آمدن شرایط برای تقویت موضع جناح راست آن روز جمهوری اسلامی مافیای اقتصادی-سیاسی امروز- ارزیابی و با جسارت آن را اعلام داشت. راه‌توده، نیز در ادامه همان سیاست، هرگز زیر بار انواع تبلیغات پیرامون رویدادهای سه سال گذشته نرفت و آنها را ادامه همان توطئه‌ها ارزیابی کرد؛ همانگونه که ماهیت واقعی جنبش کنونی مردم ایران را ادامه دفاع از آرمان‌های انقلاب و "تبر که بر که" در جمهوری اسلامی ارزیابی کرده‌است.

اهمیت این افشاگری‌ها زمانی بیشتر می‌شود که آن حوادث، با حوادث کنونی در جمهوری اسلامی در پیوند با هم مورد ارزیابی قرار می‌گیرند. این همان نکته محوری است که "راه‌توده" در ادامه ارزیابی‌های حزب توده ایران پیرامون رویدادهای سال‌های اول پیروزی انقلاب، در باره حوادث سه سال اخیر پیوسته بر آن پای فشرده‌است:

– قتل‌های سیاسی-حکومتی ادامه قتل عام زندانیان سیاسی است!

– مقابله با روحانیون طرفدار آرمان‌های انقلاب، ادامه توطئه برکناری آیت‌الله منتظری است!

– زندانی کردن روحانیونی نظیر عبدالله نوری و محاکمه موسوی خوئینی‌ها، ادامه ترور دهها روحانی طرفدار آرمان‌های انقلاب در دهه ۶۰ است!

– مقابله با محمد خاتمی، همان مقابله با رجائی، باهنر و میرحسین موسوی است!

– بستن مطبوعات، کپی برداری از همان نسخه‌ایست که لاجوردی در سال ۵۹ برای جمهوری اسلامی و با هدف بیرون کشیدن سرمایه‌داری تجاری از زیر ضربات افشاگران حزب توده ایران پیرامون ضرورت دولتی شدن بازرگانی نوشت و هاشمی رفسنجانی در کتاب خاطرات روزانه خود اندکی از جزئیات آن را فاش کرد!

– جلوگیری از بازگشت احزاب به صحنه سیاسی کشور، ادامه یورش به احزاب و بویژه حزب توده ایران است!

– مقابله روحانیت مرتجع و متحد مافیای اقتصادی در جمهوری اسلامی با هر نوع افشاگری پیرامون نقش این روحانیت در جمهوری اسلامی و جلوگیری از افشای شبکه‌های جدید تشکیلات حجتیه که آیت‌الله مصباح یزدی سخنگوی علنی آن شده‌است، مقابله‌ایست که از ابتدای تشکیل جمهوری اسلامی جریان داشته‌است و در پرونده سازی برای حجت‌الاسلام سید مهدی هاشمی نشانه‌ها و ریشه‌های عمیق خود را نشان داد. همین پرونده سازی را تا پشت مرزهای زندانی کردن آیت‌الله منتظری در خانه‌اش ادامه دادند،

– مقابله با نظرات روحانیون نظریه پردازی نظیر کدیور، مجتهد شبستری و غیر روحانیونی نظیر عبدالکریم سروش که امروز از ارتجاع مذهبی می‌نالند و نگران تیغ بی‌ترحم آن هستند، همان مقابله خونین و جنایتکارانه‌ایست که با امثال احسان طبری شد.

– خطر ارتجاع برای انقلاب و تحولات، همان خطری است که از همان ابتدای پیروزی انقلاب حزب توده ایران و شخصیت مطلع و آگاهی نظیر احسان طبری با دقیق‌ترین و مستدل‌ترین استدلال‌ها بر آن انگشت گذاشتند و خود نیز از همین جبهه متحمل بزرگترین ضربات شدند.

در ادامه، ابتدا افشاگری‌های مطبوعات داخل کشور را که در بالا به آن اشاره شد، می‌خوانید و سپس بخشی از خاطرات هاشمی رفسنجانی در ارتباط با نخستین یورش به مطبوعات در جمهوری اسلامی در ادامه می‌آید. در همین ارتباط مقاله تاریخی احسان طبری پیرامون جناح‌بندی‌های مذهبی و نقش روحانیون مرتجع در ایران را در همین شماره راه‌توده می‌خوانید.

روزنامه بهار:

روزنامه بهار، در شماره ۷ تیرماه ۷۹ خود، تحت عنوان "درس‌هایی از فاجعه ۷ تیر" می‌نویسد: «با گذشت ۱۸ سال از فاجعه ۷ تیر، تحلیل این واقعه هنوز هم برای کسانی که خواهان درک واقعیت‌های جامعه ایران و درس آموزی برای آینده هستند نکات قابل ملاحظه‌ای در بر دارد. فاجعه ۷ تیر نشان داد که چگونه مخالفان غیر دمکرات و خشونت پرست (در اینجا سرمقاله بهار شرحی از گذشته پیش از انقلاب سازمان مجاهدین خلق، انشعاب گروه پیکار با ادعاهای مارکسیستی از آن و سپس ماجراجویی‌های خونین آن در سال‌های اول پیروزی انقلاب داده است) می‌توانند به تقویت جناح‌های مشابه خود در درون حاکمیت یاری برسانند. منافقین با عملکرد خویش موجب افزایش قدرت کسانی شدند که با امثال شهید بهشتی مخالف بودند و آزادی را به عنوان شرط ضروری تداوم انقلاب قبول نداشتند. افراتیون همیشه یکدیگر را تقویت می‌کنند، حتی اگر به ظاهر در دو جبهه مخالف قرار داشته باشند.»

خبرگزاری دانشجویی "ایسنا":

«حجت‌الاسلام حسین انصاری، نماینده مردم نیشابور در مجلس ششم، در گفتگو با خبرنگار این خبرگزاری گفت: حادثه هفتم تیر، بزرگترین فاجعه آغاز انقلاب بود و زمینه خشونت را به طرز فوق‌العاده‌ای فراهم ساخت و همه‌ی کارها را از گردونه قانون و حساب دور ساخت، در حالیکه مسئولان درجه اول کشور و رهبر نظام جمهوری اسلامی از نخستین روزهای آغاز انقلاب، انتخابات را برگزار و قانون اساسی را پایه‌گذاری کردند. مجلس شورای اسلامی را تشکیل دادند، اما حادثه هفتم تیر کشور را از حرکت در جهت قانون خارج کرد و به دست احساسات و انتقام‌های کور سپرد. آسیب‌هایی که از این ناحیه بر کشور ما وارد شد و ملت ما تا به امروز در حال تداوم پس دادن آن است، بزرگترین زیان بود. بسیاری از خشونت‌ها، تا امروز همچنان با حادثه وحشتناک هفتم تیر بی‌ارتباط نیست. فکر می‌کنم آن حادثه می‌تواند عبرت شایسته‌ای برای همه خشونت طلبانی باشد که امروز گاه بر طیل خشونت می‌زنند و رسیدن به اهداف و مقاصدشان را به شیوه خشونت و اعمال قهر می‌جویند. حادثه هفتم تیر می‌تواند به این افراد بپه‌ماند که از خون و خشونت پیمادی جز خون و خشونت به بار نخواهد آمد.»

نامه‌ها و پیام‌ها

واقعا عصبانی بودند. شما نمی‌دانید، هر بار که اینها بجای مردم حرف می‌زنند و توجهم مردم نگاه کرده و دروغ می‌گویند، چه خشمی را دامن می‌زنند.

اوضاع نگرانی‌آور است و توطئه و خرابکاری هم ادامه دارد، اما به رغم همه این حرف‌ها، جو سیاسی در ایران بسیار بالا و امیدوار کننده است. شکست اینها در انتخابات مرحله دوم که در غیاب مطبوعات و زندانی شدن چند روزنامه نویس شجاع انجام شد، خودش بزرگترین نشانه این آگاهی سیاسی عمومی است.

در مورد خاتمی باید به اینهمه صبر و حوصله و پیگیری گام به گام او احترام گذاشت. باقی ماندن او در صحنه، از میدان بدر نرفتن مهاجرانی و سالم ماندن جباریان پیروزی‌های بزرگی بود که تنها در سایه آگاهی و قدرت مردم ممکن شد. صبر و حوصله خاتمی، جناح راست را کلافه کرده است. سه سال است که آنها منتظر یک اشتباه، یک تدری و بی‌حوصلگی و دلسردی و کناره‌گیری او هستند، اما همه خواب و خیال‌هایشان در این زمینه با شکست روبرو شده است.

به نظر خیلی‌ها، دوم خردادی‌ها با شرکت در کنفرانس برلن یک گل به دروازه خودشان زدند. در چنین اوضاع و احوالی شرکت در این کنفرانس واجب نبود و مسئله‌ای را حل نمی‌کرد. می‌شد شرکت در چنین کنفرانسی را گذاشت برای فرصت‌های بهتر و زمینه‌ای برای بهره‌برداری جناح راست فراهم نکرد. ضمناً این ماجرا جوابی بود به کسانی که انتظار داشتند خاتمی تدریوی کند.

برنامه قسمتی از جناح راست برکناری خاتمی و انحلال کلی مجلس بود که در مقابل عکس‌العمل نهضت و پایداری خاتمی و بیداری مردم ممکن نشد و عقب نشینی کردند. البته توطئه و بحران‌سازی ادامه خواهد یافت.

واقعا جای شما خالی است که تماشا کنید. تمام مردم از باسواد و بی‌سوار، معمولی و عامی در همه جا، حتی در دهات تمام ناسامانی‌ها و توطئه‌های جناح راست را می‌شناسند. این موضوع باعث دلگرمی ما و سرگیجه جناح راست است. چنان با عجله و غیر عاقلانه عمل می‌کنند که در پس از هر کدام از توطئه‌ها، خودشان به دام می‌افتند. مثلاً همین باطل کردن ۷۲۶ هزار رای مردم. از فردای اعلام این توطئه، مردم می‌گفتند: اینها که از مردم در صحنه حرف می‌زنند، حالا ۷۲۶ هزار تا را از صحنه خارج کرده‌اند!

ایران - لنگرود - ... اما درباره جوانان برایتان بنویسم: ... حکومت سال‌ها در تمام شئون مردم و مخصوصاً جوان‌ها دخالت کرد. در مدرسه چه بخوانند، با چه کسی دوست باشند، چه لباسی بپوشند، چه ببینند. بخشی از عصیان جوان‌ها علیه همین دخالت‌هاست. خانواده‌ها، با دهان باز شاهد فاصله گرفتن روز به روز بچه‌ها از خانواده و معیارهای فرهنگی آن هستند.

مطلب دیگر این که یک روند تخریبی در ایران وجود دارد که بسرعت شکل زندگی مردم را تغییر داده است. رابطه مردم نقدی شده، فرهنگ و فرم‌های زندگی را تخریب کردند، حتی محیط زیست را نابود کردند. آن چیزهایی که اغلب برایشان دلتنگی می‌کنید، به نابودی کشانده شده‌اند. زندگی آنقدر تغییر کرده که تا در اینجا نباشید و نبینید باور نمی‌کنید. خاطرات را در همان گذشته حفظ کنید. بقول فروغ: «آن روزهای سالم سرشار - آن آسمان پر از پولک - آن شاخساران پر از گیلاس - آن خانه‌های تکیه داده در حفاظ سبز پیچک‌ها به یکدیگر - آن بام‌های بادبادک‌های بازی‌گوش آن کوچه‌های گیج از عطر افاقی‌ها « فروغ در این شعرش از روند تخریب فرم زندگی ایرانی نالیده بود. اگر بود لابد اکنون از این تغییر فرم می‌گریست! از رابطه‌های سابق جز پوسته نازکی باقی نمانده است. شهر لنگرود دیگر آن شهری نیست که می‌شناختید. حتی محیط اطراف لنگرود، مثل «لیله‌کوه» و «چمخاله» هم بکلی دگرگون شده است. جنگل‌ها را ویران کرده‌اند، جمعیت روستاها بسیار کم شده است، از جنگل و مرداب دست نخورده در اطراف لنگرود دیگر سراغ نگیرید.

دریای مازندران را از شمال و جنوب آلوده کرده‌اند. مردم کشورهای تازه قد بلند کرده در آنطرف دریا، که یکشنبه می‌خواهند با نفت

ایران - می‌دانید مجلس ششم، پس از ناکامی مخالفان اصلاحات، سرانجام تشکیل شد. نسبت "اصلاح طلبان" به رقیبان "راست" چنان است که ظاهراً هر طرح و لایحه را که بخواهند می‌توانند با اکثریت نیرومندی به تصویب برسانند، اما با توجه به دیدگاه‌های متفاوت و حتی انگیزه‌های گوناگون موثلفین در این جناح، پیش بینی احتمال شکنندگی ائتلاف بر سر پاره‌های پیشنهادی حساس در آینده چندان دشوار نیست. انتخاب هیأت رئیسه نخستین آزمون میزان انسجام این ائتلاف بود. به رغم زمزمه‌هایی مبنی بر ملزم بودن مجلس به داشتن رئیس روحانی یا غیر روحانی، و نیز به رغم پائین بودن جایگاه کربوبی در لیست منتخب این جناح که نشان‌دهنده عدم اقبال رای دهندگان به اوست، اختلاف بر سر انتخاب رئیس چندان به درازا نکشید و حتی سعی شد به مطبوعات و یا به صحنه علنی مجلس کشیده نشود. اما بر سر انتخاب نایب رئیس‌ها با آنکه کاندیدای مجمع روحانیون برای ریاست از جانب دیگر فراکسیون‌های مجلس، به ویژه "دوم‌خردادی‌ها" را دستخوش تردید کرد و کار به پیشنهاد سه نامزد برای انتخاب دو نایب رئیس کشید. و دیدید و دیدیم که دیگر فراکسیون‌های اصلاح طلب به انتخاب انصاری تن ندادند و به کاندیدهای خود (نبوی و خاتمی) رای دادند.

اکنون مجلس عرصه شفاف شدن مواضع واقعی نمایندگان است. طرح مبرم‌ترین مطالبات، که به هر حال در دستور کار قرار می‌گیرد پتانسیل اصلاح طلبان ثابت قدم را به نمایش خواهد گذاشت (هر چند نباید در انتظار معجزه‌ای در مجلس بود).

همان گونه که "کارگزاران" از دوگانگی رنج می‌برند و کوشش‌هایی برای زدودن تأثیرات پدرخواندگی رفسنجانی به عمل می‌آورند، درصفت مجمع روحانیون نیز نوعی گرایش فرصت طلبانه و سازشکارانه وجود دارد که می‌تواند در آینده منشاء مشکلاتی در اتحاد عمل اصلاح طلبان باشد. باید منتظر ماند و شاهد سمت‌گیری‌های فراکسیون‌ها در قبال طرح‌ها و لوایح تعیین کننده بود.

ماجرای "کنفرانس برلن" بهانه‌ای شد برای حمله به روشنفکران و توسل به قوه قضائی به منظور بازداشت و در بند کردن مخالفان.

به رغم ناکام ماندن جناح مخالف اصلاحات در تشنج آفرینی‌ها و کارشکنی در امر انتخابات، مجلس به کار خود آغاز کرد، گرچه فضای سیاسی در مجموع سنگین‌تر از گذشته است.

هرچند مراسم دکتر شریعتی در تهران و برخی شهرستان‌ها برگزار شد، اما در مجموع، نیروهای "ملی-مذهبی" محتاط‌تر عمل می‌کنند و نوعی صبر و انتظار را پیش گرفته‌اند. آنها به نظر می‌رسد که در انتظار به ثمر رسیدن طرح مطبوعات در مجلس و نتیجه محاکمات بازداشت شدگان کنفرانس برلن هستند.

ایران - در این سه ماهی که شورای نگهبان اعلام نتیجه انتخابات تهران را به عقب انداخته بود، مردم سه ماه بغض و کینه روی هم انبار کردند. همه جا صحبت از انتخابات و کارشکنی‌های شورای نگهبان بود. خودتان حتما شنیده‌اید که مردم چقدر در باره رفسنجانی حرف زدند. اسم او را گذاشته‌اند "آقای ۳۰". وقتی شورای نگهبان بالاخره لیست ۲۸ نفر انتخابات تهران را اعلام کرد و هاشمی رفسنجانی را نفر بیستم کرد، یکنفر حرف همه مردم را به روزنامه بیانی تلفنی گفته بود و بیان هم چاپ کرد. گفته بود: خوب است آدم به رای مردم احترام بگذارد و با رای آنها بالا بره نه با جرتقیل شورای نگهبان!

ایران - بالاخره همانطور که خبردارید شورای نگهبان به زانو درآمد و انتخابات تهران را بعد از دستکاری و با جرتقیل بالا کشیدن هاشمی و نشان دادن حدادعادل روی رکاب این جرتقیل به مجلس تحمیل کرد. مردم

اول آن را بعنوان "نبرد که بر که" مطرح کرد. این استدلالها و اخباری که شما مطرح کردید به این معناست که انقلاب بهمن ۵۷ هنوز شکست نخورده و آخرین نفس‌هایش را می‌کشید که مردم به دادش رسیدید و از همین آخرین نفس‌ها دارند برای نجاتش استفاده می‌کنند. این یعنی مبارزه طبقاتی در چارچوب فرم و اصلاحات و در چارچوب توازن نیروها. رفیقی که از مشی نامه مردم دفاع می‌کرد بی مقدمه حرف طرف مقابل را قطع کرد و گفت: اصلا شما چه می‌گوئی؟ راه‌توده هم‌هاش ضد و نقیض می‌نویسد. درباره رفسنجانی مگر او را تأیید نمی‌کرد و حالا ببینید چه شد. ما چند نفر که فقط شنونده بودیم دیگر طاقت نیاورده و دخالت کردیم. من گفتم: بابا انصاف هم چیز خوبی است! نامه مردم انتخابات را تحریم کرد یا راه‌توده؟ نامه مردم توی همین انتخابات مجلس ششم مردم را به امان خدا رها کرد و گفت برید خودتان از بین مستقل‌ها هر کسی را که خواستید انتخاب کنید و رای بدهید و یا راه‌توده؟

در این بین یکی از کسانی که در جمع ایستاده بود و ظاهرا خیلی انقلابی‌تر خودش را نشان می‌داد با پرخاش شروع کرد: آقا ما اصلا جمهوری اسلامی را نمی‌خواهیم، من اصلا نمی‌خواهم جمهوری اسلامی باشد، این که دیگر بحث ندارد!

همین موقع مرد نسبتا قد کوتاهی که تازه از راه رسیده بود، گفت: «دوست عزیز! شما در کجای دنیا زندگی می‌کنی؟ من یک هفته‌است از ایران آمده‌ام و خودم هم در ایران زندگی می‌کنم. تعجب می‌کنم اینقدر از مسائل دورید. از چه چیز صحبت می‌کنی؟ بابا مردم خودشان راه‌نجات را پیدا کرده‌اند. نگاه کنید ببینید مردم چه می‌خواهند و چه می‌گویند. اصلا صحبت از خشونت و براندازی نیست. صحبت از ادامه اصلاحات و حتی نگهداشتن همین وضع موجود و نرفتن به قبل از انتخابات دوم خرداد است. غیر از آن، فعلا راهی غیر از این نیست.» سپس هم راهش را کشید و رفت!

همراه این گزارش کپی دو مقاله منتشر شده در نشریات ایران را هم برایتان می‌فرستم که امیدوارم در بحث سمینار "ملی-مذهبی" و "اقتصاد ملی" قابل استفاده باشد. موفق باشید.

"ب. محمود"

غرفه "راه‌توده" در مراسم اول ماه مه

سوئد - امسال، هموطنان ایرانی ساکن شهر "گوتبرگ" سوئد شاهد غرفه نشریه "راه‌توده" در مراسم اول ماه مه و در کنار دیگر احزاب و سازمان‌های سیاسی بودند. غرفه راه‌توده با استقبال کسانی روبرو شد که در این مراسم شرکت کرده و از غرفه‌ها بازدید کردند. در زمان کوتاهی شماره جدید راه‌توده (۹۵) و شماره‌های گذشته راه‌توده بسرعت در این غرفه به فروش رسید و به همین دلیل نشریه مشترکین راه‌توده در سوئد با تاخیر بدست آنها رسید. علاوه بر شماره‌های مختلف "راه‌توده"، مقاله تحلیلی رفیق نورالدین کیانوری و مصاحبه‌های رادیویی راه‌توده در باره انتخابات مجلس ششم نیز که بصورت مستقل تکثیر شده بود برای فروش ارائه و با استقبال روبرو شد. در غرفه راه‌توده، اطلاعیه اخیر بررسی تحولات و رویدادهای ایران نیز در اختیار بازدیدکنندگان قرار گرفت.

امیدوارم هرگز از نفس نیفتید!

آلمان - دوستان گرامی راه‌توده- با دروهای فراوان و آرزوی سلامتی و موفقیت بیشتر. متاسفم که بعلت مسافرت نتوانستم زودتر موفق به عرض ارادت شوم. اتفاقا در مسافرت، دو شماره آخر راه‌توده همراهم بود و تمام مدت سرگرم خواندن و مطالعه آن بودم. به شما تبریک می‌گویم، به جهت راهی که انتخاب کردید، اگرچه اوائل با مقدار زیادی سؤال همراه بود، ولی واقع بینی و نظریات حزب در عرض زمان جلوه و صحت سیاست شما را تأیید کرد. خوشحال که دوباره تریدها جای خود را به

و خاویار پولدار شوند نه فقط به آینده خودشان نمی‌اندیشند، بلکه به فکر آینده این دریا هم نیستند. چمخاله و ساحل زیبا و کومه‌های فراوانش را فراموش کنید. شعر "لیله کو" را بخاطر دارید:

«لیله کو! لیله کو! یاد او وختون، خوب و خوش، گرمه روزان، که رسه، نوبری بازارده بولوش، لنگرود، خواس که خواب، شون تی پیله دامون سر، خوعرق بنوده سره، نه، تی قشن گه ران سر، زلزله‌ان، زاری گودن، داران جنور، شلوغ اودن ملیجه‌ان، گالی تلمباراون جنور...»

سرعت تغییرات در ایران خیلی بالاست. در این سال‌هایی که شما در ایران نبوده‌اید همه چیز به کلی تغییر کرده است. می‌گویند تا سال ۱۴۱۰ دیگر در ایران جنگلی باقی نخواهد ماند.

چه باید کرد؟ نمی‌دانم، اما فکر می‌کنم باید بسرعت آگاهی‌خودمان را درباره همه مسائل بالا ببریم و بعد هم آن را به دیگران منتقل کنیم. ای کاش کسانی که در خارج هستند به جای غصه خوردن و ناسزا گفتن چیزهایی می‌گفتند که ببرد ما در اینجا بخورد. حاضرم شرط ببندم خیلی از کسانی که در کنفرانس برلن حضور داشتند، نمی‌دانند درد ما در اینجا چیست! ایران چه بلائی سرش آمده و راه حل‌هایی که مردم دنبالش هستند چیست. ما که در اینجا فکر می‌کنیم خیلی‌ها در خارج حتی روحشان هم خبر از عمق مشکلات باخبر نیست ...

بخش‌هایی از دو نامه دریافتی

ایران - رفقای گرامی... زمان غارنشینی ما دیگر تمام شده‌است... ما با شمائیم و آرمان‌های شما خط اتصال ماست... اینک راه‌توده راه ماست، راهی که پیش‌تاز مبارزه نوین است. کیفیت مطالب شما ما را برآن داشته تا در جهت روشنگری مردم و در افشای هرچه بیشتر و سریع‌تر مافیای اقتصادی گام برداشته و آن را بدست دیگران برسانیم. دانستن حق مردم است و ما به این موضوع اعتقاد راسخ داریم و این وظیفه ماست که در این امر مهم همت کنیم. چه با کمک شما و یا بدون کمک شما، ما در حد امکان خود، بخصوص مطالب افشاگرانه شما را توزیع خواهیم کرد. جهت اطلاع شما: چندین نوار ویدئویی در ارتباط با ترورهای داخل و خارج کشور بدست ما رسیده‌است، که در آن‌ها فرهاد ابراهیمی بطور واضح نسبت به جریان ترورها از طریق انصار حزب‌الله اعتراف کرده. ابتدا چکیده و سپس مشروح آن را برایتان خواهیم فرستاد...

ایران - امیرفرهاد ابراهیمی که در ماجرای زدن عبدالله نوری و مهاجرانی شرکت داشته و از افراد فعال انصارحزب‌الله بوده، بعد از دستگیری بریده و حرف زد. وقتی او را آزاد کردند، انصار دوبار می‌خواستند او را ترور کنند. او اخیرا در یک نوار ویدئویی همه ماجراها را شرح داده‌است. در تهران شایع است که در حال حاضر وزارت اطلاعات فرهاد را برای حفاظت از جان‌ش پنهان کرده‌است. نوار و اعترافاتش را بزودی برایتان می‌فرستیم. (متن پیاده شدن این اعترافات، پیش از انتشار راه‌توده شماره ۹۷، در تاریخ ۲۱ خرداد، به راه توده رسید و بلافاصله روی شبکه اینترنت راه‌توده قرار گرفت.)

ادامه نبرد "که بر که"

آلمان - مراسم امسال اول ماه مه در شهر برلن، در میدان الکساندر پلاتس برگزار شد. در اطراف میز "نامه مردم" عده‌ای از رفقا با یکدیگر سرگرم بحث بودند. از ایران و جنبش می‌گفتند. رفیقی که در دفاع از مشی نامه مردم سخن می‌گفت عصبانی و برآشفته بود و تند می‌کرد. مدام می‌گفت دیدید ما درست گفتیم، دیدید تا رژیم ولایت فقیه هست هیچ کاری نمی‌شود کرد، دیدید خامنه‌ای چه خط و نشانی برای اصلاح طلب‌ها کشید، نشنیدید اکثر روزنامه‌ها را بدستور او بستند و... فرصت حرف زدن به دیگران نمی‌داد و مدام شعار می‌داد. بالاخره چند نفری که در جمع بودند از او خواستند چند دقیقه ساکت و آرام باشد و اجازه بدهد که دیگران هم اگر حرف و منطقی دارند مطرح کنند. بالاخره فرصتی شد تا رفیقی که مشی راه توده را درست می‌دانست صحبت کند. او گفت: تمام صحبت‌هایی که شما می‌کنید همان چیزی است که حزب ما از

مقدمات تغییر برنامه سایت اینترنت را فراهم ساخته و بخشی از شماره ۹۶ را نیز روی سایت جدید برده‌ایم که قطعاً موجب خوشحالی امثال شما خواهد شد، اما تکامل این کار هم‌چنان در گرو حل مشکلات مالی است، که امیدواریم با همت علاقمندانی چون شما برطرف شود. احتمالاً زودتر از دریافت شماره جدید راه‌توده-۹۷- با شما در محل اقامت شما تماس گرفته خواهد شد. موفق باشید!

سوئد - رفقای گل، با سلام و آرزوی سلامتی برای شما. راه‌توده ۹۶ دیر بدستمان رسید و دوستان تلفن پیچمان کرده بودند که چرا اینقدر دیر؟

قربان شما - "ش"

راه‌توده: علاوه بر مشکلات ناشی از درهم ریختگی پست کشور آلمان و گاه انتظار برای به نتیجه رسیدن مهم‌ترین تحولی که در ایران در حال تکامل و یا وقوع است تا ما بتوانیم آن را با نظر و تحلیل خودمان منتشر کنیم، امری که در دوران اخیر بیش از گذشته گریبان ما را گرفته و موجب تأخیر در انتشار نشریه می‌شود، مشکل مالی است. این مشکل آنقدر دست و پا گیر شده‌است که چاره‌ای جز انتشار یک فراخوان نیافتیم. این فراخوان ابتدا روی شبکه اینترنت راه‌توده منتشر شد و اکنون در همین شماره راه‌توده نیز انعکاس یافته‌است. چنانچه این مشکل بزرگ برطرف شود، جایی برای شرمندگی بابت تأخیر در انتشار نشریه نخواهد بود!

فرانسه - پاریس - با سلام و امید سلامتی برای شما. همه نوع اعتصاب را شنیده بودیم، مگر اعتصاب توزیع‌کنندگان اسکناس بین بانک‌ها! مردم فرانسه شاهد این اعتصاب هم شدند و چویش را ما هم که نه اسکناس که آه هم در بساط نداریم خوردیم! شماره‌های گذشته نشریه را با محل فروش آن تسویه کرده بودم اما بدلیل همین اعتصاب امکان وصول و ارسال آن برای شما را نداشتم. به‌رحال آن مشکل بعد از دریافت شماره ۹۶ حل شد و به همین دلیل مبلغ تسویه حساب تا شماره ۹۵ را همراه با آن مقدار کمک مالی که امکان پذیر بود، برایتان فرستادم. کشیک‌های بیمارستان‌های پاریس را دیگر کمتر به خارجی‌ها می‌دهند و به همین دلیل دستم چنان باز نیست که پیش شما خجالت زده بشوم.

با آرزوی موفقیت - س

کمک‌های مالی رسیده

آلمان - دوست گرامی "بهار" از شهر مونستر ۵۰ مارک کمک مالی ارسالی شما دریافت شد.

* هلند برای ماه‌های آوریل و می ۱۹۰ گیلدن

* برلن آلمان ۲۳۰ مارک

* مونستر آلمان ۵۰ مارک توسط "رس" و ۵۰ مارک توسط "روزبه"

دوستان گرامی راه‌توده!

مدتی پیش یکی از دوستان که او نیز مانند راه‌توده را مرتب می‌خواند دیدم، گفت که راه‌توده با مشکلات مالی روبروست و به همین دلیل قیمت آن افزایش داده شده‌است. ضمن ارسال مبلغ ناچیزی (۲۰ مارک آلمان) لطفاً بنویسید که حق اشتراک نشریه در آلمان چقدر است.

نحوه اشتراک نشریه

حق اشتراک یکساله راه‌توده در آلمان ۶۶ مارک است که می‌توان آن را به حساب بانکی اعلام شده در صفحه آخر نشریه واریز کنید.

اتحاد و اعتماد و دلگرمی داده‌است. امروز دیگر از چند سازمان سیاسی که بگذریم تقریباً همه سازمان‌های فعال دیگر می‌بینند که در طول زمان آن‌چه که گفته می‌شد جای خود را به واقعیات داده، گو اینکه به بهای گرانی تمام شد. ولی این بهاء را ما نمی‌خواستیم بپردازیم، بلکه آن را از ما گرفتند.

سرگل شماره‌های ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ گفتگوی تلفنی شما را رادیو امریکا بود که تقریباً جمع بندی از تمام مسائل بود و انسان، واقع بینی آن را روی پوست خود حس می‌کرد. یقین دارم که کم نیستند کسانی که در مرداب تبلیغات گم نشده‌اند و هنوز این مسائل را درک نمی‌کنند و آرزو می‌کنند که خواسته‌ها انقلاب تحقق یابد. امیدوارم در گرد "زورخانه‌زمان" هرگز از نفس نیفتید و پیروز باشید. کمک کوچکی (۳۰۰ مارک آلمان) را طی یک چک خدمتتان می‌فرستم. با درودهای فراوان و آرزوی موفقیت
"د-ط"

آلمان - برلن - دوست گرامی خانم سارا. مقاله‌ای مربوط به سلمان رشدی را که ارسال داشته بودید، دریافت شد. همان‌گونه که با مطالعه راه‌توده متوجه شده و می‌شوید، راه‌توده نشریه‌ای مناسب برای انتشار مقاله ارسالی شما نیست و اساساً راه‌توده نشریه‌ای سیاسی-تحلیلی است. ضمناً همان‌گونه که ما بارها نوشته‌ایم، ماجرای سلمان رشدی صرفاً یک ماجرای سیاسی در جهت تقویت موقعیت ارتجاع مذهبی در جمهوری اسلامی و حربه‌ای در دست قدرت‌های بزرگ جهانی برای در اختیار داشتن یک سوژه جهانی تبلیغاتی جهت برخی دخالت‌های مستقیم در امور داخلی ایران است. بنابراین، نگاه ما به این ماجرا، یک نگاه سیاسی-تحلیلی و در ارتباط با رویدادهای ۲۰ سال گذشته ایران است و نه نگاهی ادبی-هنری به آثار مذهبی و یا ضد مذهبی، اسلامی و یا ضد اسلامی ایشان. این درحالی است که -همان‌گونه که خودتان نیز در خلال مقاله خود اشاره کرده‌اید- بسیاری از کارشناسان رمان و داستان اعتقاد دارند سلمان رشدی نویسنده‌ای سطحی است و همه جنجال‌هایی که پیرامون او برپا شد و حتی کار به دادن انواع جایزه‌ها به او کشیده شد، همگی اهداف سیاسی مشخصی را دنبال می‌کرده و می‌کند. یکی از موفقیت‌های دولت خاتمی، جلوگیری از ادامه این جنجال است که اتفاقاً هنوز هم با مخالف جناح راست جمهوری اسلامی همراه است!

درباره آبونمان نشریه نیز به اطلاع شما می‌رسانیم که "راه‌توده" صرفاً از طریق تک فروشی، آبونمان و کمک‌های مالی علاقمندان به انتشار آن تهیه و منتشر می‌شود. بنابراین، دریافت منظم آن تنها با پرداخت آبونمان آن ممکن است، که امیدواریم این مبلغ را پرداخت کرده و آن را بطور منظم دریافت دارید. مبلغ ۲۰ مارکی که برای ما ارسال داشته‌اید را بابت شماره‌هایی که تاکنون دریافت داشته‌اید منظور خواهیم کرد. موفق باشید.

کانادا - بادرد و سلامی گرم! از اینکه از طریق اینترنت توانستم به نشریه راه‌توده دسترسی پیدا کنم خوشحالم اما از اینکه دیدم سایت شما اینقدر بد طراحی شده، سخت افسرده شدم... دنیای اینترنت را جدی بگیرد و سعی کنید بهترین سایت را داشته باشید... شما باید از افراد متخصص برای اینترنت خود استفاده کنید. ضمناً چرا آدرس اینترنتی برای مکاتبه ندارید؟

چنانچه موافق باشید، من یک نسخه از نشریه را برای شما روی اینترنت فرستم تا سیستم "پ.د.اف" و امکانات آن را مشاهده کنید.

کوچک شما "مسعود"

راه‌توده: دوست گرامی، که امیدواریم امضای شما را صحیح خوانده باشیم و "سعید" را "مسعود" نخوانده باشیم! از محبت شما و ابراز علاقه‌ای که کرده‌اید بی‌نهایت سپاس گزاریم. ما نیز مثل شما از سایت راه‌توده راضی نیستیم و با بسیاری که این نارضایی را از طرق گوناگون ابراز داشته‌اند، هم‌صدا هستیم. حتماً این ضرب‌المثل را شنیده‌اید که "خانه‌نشینی بی‌بی، از بی چادری است". دوست گرامی مشکل اساسی ما برای تغییر و تکامل سایت و بهبود کیفیت و سرعت چاپ و انتشار، همانطور که در این شماره راه‌توده می‌خوانید، "مشکل مالی" است.

حوادث کنفرانس برلن برای جلوگیری از آشنائی با نقطه نظرانی که در زیر می‌خوانید سازمان داده شد!

دیدگاه‌ها در درون جبهه تحول طلبان مذهبی!

درباره آنچه در کنفرانس برلن روی داد، حتی اگر حدس و گمان‌ها در روزهای اول این رویداد اذهان را تا تهران و ستادهای بحران و توطئه علیه جنبش تحول طلبی مردم می‌برد، حوادثی که بعدها در تهران و در ارتباط با این کنفرانس روی داد، این حدس و گمان‌ها را به یقین تبدیل کرد.

جمعی از روزنامه‌نگاران و فعالان حقوق بشر و حقوق زنان را به بهانه کنفرانس برلن و حوادثی که در آن روی داد، با محاکمه و بی‌محاکمه به زندان افکندند، به خانه‌های یورش برده و به زعم و تبلیغات خود "اسناد" و "مدارک" در آنها یافته و با خود بردند، مطبوعات را بستند، تحرکات کودتائی را گسترش دادند، برخی فعالان سیاسی را به زندان افکندند. این رویدادها، یعنی حادثه‌سازی در کنفرانس برلن از پیش و در دیدارها و قول و قرارهایی که بین افرادی از جبهه مخالفان تحولات که به خارج آمده بودند، با برخی باصلاح رهبران اپوزیسیون ماوراء چپ سازمان داده شده بود. برجسته‌ترین چهره‌های سیاسی، مطبوعاتی و فعال حقوق بشر و یا روحانی طرفدار تحولات به این بهانه تحت پیگرد قوه قضائیه‌ای قرار گرفتند، که جبهه مخالفان تحولات آن را بیش از پیش به لانه توطئه تبدیل کرده‌است!

از جمع وابستگان به طیف چپ نهضت آزادی ایران مهندس عزت‌الله سحابی به زندان افکنده شد و از جمع رهبران جبهه مشارکت ایران اسلامی خانه "علیرضا علوی تبار" به امید یافتن مدرکی برای به زندان افکندن وی زیر و رو شد. مهندس عزت‌الله سحابی شاید بیش از علیرضا علوی تبار برای مهاجرین سیاسی آشنا باشد، به همین دلیل و برای آگاهی از انگیزه‌ها و معیارهای مخالفان تحولات برای سازمان دادن حوادث کنفرانس برلن و پیگرد کودتائی در داخل کشور و به بهانه آن، نقطه نظرانی را از "علیرضا علوی تبار" در مصاحبه با روزنامه "بهار" انتخاب کرده‌ایم که می‌خوانید. در کنفرانس برلن، به کمک چپ نمایان تلاش شد تا امثال وی نقطه نظرات خود را با مهاجرین ایرانی در میان نگذارند و سردرگمی در باره شناخت دقیق تر طیف‌بندی‌ها میان نیروهای مذهبی باقی بماند و در داخل کشور نیز راست‌ترین نیروهای ضد تحولات روزنامه‌ها را بستند تا این نقطه نظرات به میان مردم نرود.

در طیف نیروهای مذهبی طرفدار تحولات، نقطه نظرات اقتصادی و سیاسی متنوعی وجود دارد که یک سر آن به نقطه نظرانی از نظر اقتصادی و سیاسی شبیه نظرات صادق زیباکلام و موسی غنی‌نژاد و سر دیگرش به نقطه نظرانی شبیه نظرات علیرضا علوی تبار، عضو رهبری جبهه مشارکت ایران اسلامی می‌رسد. برای هر نوع موضع‌گیری پیرامون رویدادهای ایران و سخنگویان متنوع جنبش، ضرورت دارد بدانیم در این طیف چه صف‌بندی‌هایی، با چه نقطه نظرات سیاسی و اقتصادی وجود دارد. تنها در این صورت است که بر سر گذرگاه‌هایی نظیر انتخابات مجلس و لیست‌های ارائه شده از کاندیداها سر درگمی تا حد اعلام حمایت از افراد باصلاح مستقل پیش نمی‌آید و یا انقلابی‌ترین توصیه، بی‌خاصیت‌ترین و منفعل‌ترین شکل آن، بصورت واگذاری انتخاب به خود مردم و شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت از آب بیرون نمی‌آید!

نقطه نظرات علوی تبار (از جمله شرکت‌کنندگان کنفرانس برلن که امکان نیافت سخنرانی کند) را در زیر می‌خوانید:

ارتجاع مذهبی و آیت‌الله خمینی - در میان طرفداران امام خمینی "بنیادگرایان مذهبی" نیز وجود داشتند و دارند. ما در سال‌های پس از انقلاب اسلامی یک جریان بسیار پر قدرت بنیادگرا در ایران داشته‌ایم. امروز هم یکی از طرف‌های اصلی چالش‌های فکری و دینی جامعه بنیادگرایان هستند.

در باره احکام فقهی و نظرات آیت‌الله خمینی - امام خمینی نخستین مرجع شیعه است که در کنار دو نوع حکم شناخته شده "احکام اولیه و احکام ثانویه"، "احکام حکومتی" یا احکام مبتنی بر مصالح را مطرح نمود. نتیجه این پیشنهاد امام خمینی این بود که حکومت دینی می‌تواند با توجه به مصالح، به طور موقت برخی از احکام اولیه را تحلیل کند و از اجرای آن جلوگیری نماید. با پذیرش مصلحت مجرائی مشخص برای حضور "عقل جمعی" در قانونگذاری در یک جامعه دینی فراهم می‌گردد. به گمان من، امام خمینی هر چقدر به سال‌های آخر عمر خویش نزدیک می‌شد از نظر دینی نو اندیش‌تر می‌گردید. اما قبل از هر چیز، به گمانم بایستی میان دیدگاه‌ها و مواضع سیاسی امام خمینی و فرایندها و روندهای سیاسی که در زمان رهبری ایشان در جامعه اتفاق می‌افتاد، فرق گذاشت. سیاست در دنیای واقعی فقط حاصل خواسته‌ها و آرمان‌های ما نیست، بلکه متأثر از تنگناها و امکانات ما نیز هست. به علاوه سیاست ورزی عملی جمعی است و هر چقدر هم یک فرد برجسته باشد باز هم از محیط و پیرامونیان خود تأثیر می‌پذیرد. از این رو در تفسیر مواضع سیاسی یک فرد علاوه بر آرمان‌ها و باورهای شخص او بایستی به دیدگاه پیرامونیان او، شرایط و مقتضیات زمان، موقعیت‌های پیش آمده هنگام تصمیم‌گیری و حتی مواضع و رفتارهای مخالفان او، آن هم در متن یک محیط بین‌المللی توجه کرد. به بیان روشن‌تر، به نظر می‌رسد که مواضع سیاسی امام خمینی را بایستی در ظرف زمانی و مکانی این مواضع مورد مطالعه قرار داد و در مورد آنها قضاوت کرد.

مشروعیت آیت‌الله خمینی برای رهبری

امام خمینی هر سه منشا مشروعیت سیاسی را باهم دارا بود. یعنی هم رهبر انقلاب و شخصیتی استثنائی تلقی می‌شد و مشروعیت فرهمند داشت، هم یک مرجع شناخته شده و پذیرفته شده حوزوی بود و مشروعیت سنتی داشت و هم مردم در مقاطع مختلفی به او رای اعتماد داده بودند و از اینرو مشروعیت قانونی داشت. موقعیت امام خمینی یک موقعیت استثنائی بود. نمی‌توان فرض کرد که همیشه می‌توان برای مشروعیت یک نظام هر سه شکل مشروعیت را با هم داشت.

از یک سو مشروعیت فرهمند قابل روالمند و قانونی کردن نیست. مشروعیت سنتی نیز می‌تواند با تعارض مواجه شده و مدعیان متعددی بیابد. تنها راه داشتن یک پایه پایدار و تثبیت شده برای مشروعیت سیاسی، راه قانونی و نهادینه شده‌است. امروز هم ما اگر نگران بحران مشروعیت برای نظام سیاسی کشورمان هستیم بایستی مانند امام خمینی بر تثبیت قانون و استقرار نهادهای قانونی و جریان امور در چارچوب این نهادها تأکید کنیم و سایر روش‌ها به نظر می‌رسد که فاقد نتیجه بوده و به بن بست می‌رسند.

مشارکت مردمی در دوران امام خمینی مضمون و جهت‌گیری "چپ" داشت. در واقع مردمی که در صحنه سیاست حاضر می‌شدند حول محور شعارها و آرمان‌های برابری طلبانه بسیج می‌شدند و در واقع با حضور خود در صحنه سیاست این توقع از حکمت را طرح می‌کردند که حکومت با دخالت آگاهانه خود در جهت تغییر ساختار اقتصادی-اجتماعی برای برابری بیشتر حرکت کند.

ولایت فقیه - بحث بر سر این است که محدوده اختیارات فقیه حاکم تا کجاست؟ آیا قانون اساسی محدودکننده اختیارات ولی فقیه است و آنچه در قانون اساسی به عنوان وظایف و اختیارات ولی فقیه آمده حصر است، یا اختیارات ولی فقیه؟ راه قانون اساسی است و آنچه در قانون اساسی آمده تنها اشاره به برخی از اختیارات است؟ در واقع در میان مفسیرین نظریه امام خمینی دو دیدگاه "ولایت انتصابی" و "راه قانون اساسی فقیه" و "ولایت انتخابی مقید به قانون اساسی فقیه" دیده می‌شود. داوری در مورد نظریه دولت امام خمینی بستگی دارد به اینکه شما کدام یک از تفسیر را گویاتر و درست‌تر بدانید.

بر خلاف تبلیغات رایج در جمهوری اسلامی، جنبش مقاومت لبنان ترکیبی است از نیروهای سیاسی متنوع لبنان مانند کمونیست‌ها، سوسیالیست‌ها، ناصریست‌ها، حزب‌الله، میهن دوستان، دمکرات‌ها و بخش‌های گسترده‌ای از دهقانان آن کشور!

شکست اسرائیل در لبنان نتیجه مبارزه همه نیروهای مقاومت است!

مقادیر قابل توجهی اسلحه و تجهیزات را در پشت سر خود رها کند. طولی نکشید که ارتش جنوب لبنان بطور کامل سقوط کرد.

صحنه‌های تسخیر زندان مخوف خیام که بالغ بر ۱۳۰ زندانی آن بوسیله مردم آزاد شدند، هیجان انگیز و بیاد ماندنی است. در صحن زندان، کمونیست و حزب‌الله، زن و مرد، که بعضی از آنها بیش از یک دهه در این زندان بسر برده و آثار شکنجه روی بدن همه آنها دیده می‌شد. با اعلام خبر آزادی زندان خیام، بسیاری از زندانیان سابق و اعضای خانواده شهدای جنبش مقاومت برای بازدید از زندان به محل رفتند. طی سال‌های اشغال، زندان خیام به "باستیل" لبنان معروف شده بود.

در میان کسانی که در میان مردم وارد زندان خیام شده بود، جوانی دیده می‌شد که در ۱۵ سالگی به اتهام کمونیست بودن بازداشت شده و به مدت ۸ سال در این زندان بسر برده بود. او بخاطر آورد که در زندان خیام، زندانیان تحت انواع شکنجه‌های جسمی و روحی، شوک الکتریکی قرار گرفته و اعضای بدن آنها توسط شکنجه‌گران قطع می‌شد. به گفته یک زندانی سابق دیگر، در این زندان حتی بعد از تسخیر آن بوسیله مردم، بوی تعفن به مشام می‌رسید. محمد یعقوب، یکی از زندانیان آزاد شده بوسیله مردم که از طرف گروهی از اعضای حزب کمونیست لبنان همراهی می‌شد در پاسخ به این سؤال که به چه دلیل زندانی شده بود، گفت: «به علت خودداری از همکاری با ارتش اشغالگر». او اهل روستای "هولا" است که به "هولای سرخ" معروف است. در این روستا که تاریخی درخشان از مقاومت در برابر هر نوع ستمی را در این قرن دارد، حضور کمونیست‌ها بسیار چشمگیر است و در خیابان‌ها و میدان اصلی آن، در کنار پرچم ملی لبنان، پرچم حزب کمونیست لبنان در اهتزاز است. این روستا بعلت خودداری از همکاری با اسرائیل در هر سطحی و بعلت تحریم مدارس، سالن‌های اجتماعی و سینماهای اسرائیلی، با ۹۲ شهید و دهها زندانی، سهم خود را از فداکاری در مبارزه با ارتش اشغالگر اسرائیل دارد.

به روایت اهالی این روستا، تا حوالی سال ۱۹۸۳ جنبش مقاومت ماهیت دیگری داشت. در آن زمان عملیات مقاومت با همکاری عناصر احزاب مختلف برنامه ریزی و اجرا می‌شد و هر حزبی با توجه به امکاناتش در این عملیات شرکت می‌کرد. در آن سال حدود یکصد نفر از اهالی این روستا که اکثرا اعضای حزب کمونیست لبنان بودند دستگیر شدند. سه نفر از دستگیرشدگان در زیر شکنجه کشته و یک نفر هم به دار آویخته شد. دفاتر محلی حزب توسط هواپیماهای اسرائیلی بمباران شده و در نتیجه این حملات هوایی، ۱۰ نفر از کادرهای رهبری حزب کشته شدند. جنایات مشابهی در بسیاری از روستاهای منطقه اشغالی بوقوع پیوست تا ارتش سرکوبگر در منطقه حاکم شود. در این زمان است که حزب‌الله به صفوف مبارزین پیوست. آن‌ها امتیاز برخورداری از حمایت دولت‌های سوریه و ایران و لبنان را داشتند. این در حالی بود، که رویدادهای منفی جهانی نیز شرایط نامساعدی را به وجود آورده و در نتیجه مجموع این عوامل فعالیت‌های حزب کمونیست در منطقه اشغالی کاهش یافت. تا دو سال پیش که حزب تصمیم به شروع فعالیت‌های زیر زمینی در منطقه اشغالی گرفت. کمونیست‌ها هیچگاه استقلال خود را از دست نداده و از این بابت بهای سنگینی هم پرداختند. به گفته دبیرکل حزب کمونیست لبنان، در حال حاضر این حزب سازماندهی مجدد نیروهای پراکنده خود در جنوب لبنان و مبارزه در جهت بنای یک لبنان نو، دمکراتیک و مستقل را در صدر فعالیت‌های خود قرار داده‌است.

عقب نشینی نیروهای اسرائیلی از جنوب لبنان در ۲۵ ماه مه، برای جنبش مقاومت لبنان و مردم عادی آن کشور که بمدت ۲۲ سال علیه اشغال غیر قانونی بخشی از سرزمینشان مبارزه و مقاومت کرده‌اند، پیروزی بزرگی به حساب می‌آید. این عقب‌نشینی بر یک ماجراجویی از سلسله سیاست‌های ماجراجویانه و ضد بشری صهیونیست‌ها و امپریالیسم در خاورمیانه طی بیش از نیم قرن مهر پایانی نهاد. البته بازگشت صلح پایدار به این منطقه در گرو حل شرافتمندانه مسائل مهمی است؛ از جمله تخلیه بلندی‌های جولان، احقاق حقوق خلق فلسطین، بازگشت میلیون‌ها آوارده فلسطینی، ایجاد یک کشور مستقل فلسطینی.

خروج از جنوب لبنان یکی از وعده‌های انتخاباتی نخست وزیر اسرائیل بود که نسبت به بی‌حاصلی این اشغال و ناتوانی ارتش آن کشور در سرکوب مقاومت لبنان متقاعد شده بود، به مردم اسرائیل داد. دولت مردم اسرائیل طی نزدیک به یک ربع قرن بدلیل نادیده انگاشته شدن قطعنامه‌های سازمان ملل از سوی اسرائیل، بهای انسانی و مادی سنگینی در جریان اشغال جنوب توسط دولت اسرائیل پرداختند. اسرائیل به تقلید از ارتش امریکا در جریان تجاوز به ویتنام، جهت کنترل دامنه درگیری‌ها و ایجاد شبهه مشروعیت برای سیاست اشغالگرانه خود، یک ارتش دست نشانده را در جنوب لبنان ایجاد کرده بود. اسرائیل در ادامه سیاست دامن زدن به درگیری‌های مذهبی در منطقه، عضویت در این ارتش را محدود و منحصر به مسیحیان مارونی لبنان کرده بود. این ارتش، بمثابة بازوی ماشین اشغالگر اسرائیل، غیر نظامیان و میهن دوستان لبنانی را دستگیر و شکنجه و آنها را در بازداشتگاه‌هایی مانند زندان مخوف "خیام" به بند می‌کشید.

پذیرش قطعنامه شماره ۴۲۵ شورای امنیت سازمان ملل از طرف اسرائیل، یک تغییر اساسی در سیاست آن کشور و اولین موردی است که اسرائیل به پذیرش قطعنامه‌های سازمان ملل گردن نهاده‌است. فرماندهان اسرائیلی امیدوار بودند که عقب‌نشینی از جنوب لبنان سریع و منظم صورت گرفته، خطوط دفاعی جدیدی در درون مرزهای اسرائیل ایجاد شود و ارتش جنوب لبنان نیز پوشش دفاعی لازم برای این عقب نشینی را تامین کند. این طرح فرماندهان اسرائیلی با شکست روبرو شد. در روز ۲۱ ماه مه، حتی قبل از اعلام رسمی عقب‌نشینی یک گروه از غیر نظامیان غیر مسلح لبنانی، با راهپیمایی وارد یکی از روستاهای مرزی تحت کنترل ارتش جنوب لبنان شد. واحد نظامی مستقر در این روستاها، سلاح‌های خود را رها و به مردم غیر مسلح تسلیم شد. روستائیان به راهپیمایی خود ادامه داده و شش روستای دیگر را نیز آزاد کردند. تا پایان آن روز، روستائیان توانستند بیش از نیمی از منطقه اشغالی را آزاد کنند. در تمام این روستاها، ارتش دست نشانده جنوب لبنان هیچ راه‌حلی جز تسلیم نداشت.

فشار روستائیان لبنان، ارتش اشغالگر اسرائیل را مجبور ساخت تا به عقب‌نشینی خود سرعت بیشتر بخشد. ارتش اسرائیل مجبور شد



دیدار آخر در "اوین"

د. رهیاب

پس از طی کج راهها و بیراههها و گذراندن دوران زندان رژیم شاه، سرانجام به گروه منشعب و بعد به سازمان نوید پیوستم. اگر در زندان شاه، پهنکام قدم زدن در هواخوری یا سفر غذا و گاه و بی‌گاه زندانیان سیاسی جوان از بیژن جزنی، ظریفی و ... سخن گفته و همه حرکات و سکنات و گفتار و نظرات آنان را ملاک و الگو قرار داده و شیفته آنان بودند، حال در سازمان نوید همه حرف‌ها و نقل قول‌ها و فاکت‌ها حول نظرات رفیق کیا دور می‌زد.

من بی آنکه او را دیده باشم، از طریق همین گفته‌ها و شیفتگی‌ها و محدود نشریات حزبی در دسترس با کیانوری آشنا شدم. راز این شیفتگی در جوانان هوادار سازمان نوید که بخشی از آنان از مواضع چریکی به مشی حزب توده ایران روی آورده بودند را می‌شد در صلابت و شخصیت همه سویه کیانوری جستجو کرد. در اوج مبارزات مردم میهنمان در سال ۵۷ بنابر تصمیم مرکزیت نوید، جهت معالجه و نیز انجام پارهای کارها عازم آلمان شدم. رفیق کیانوری در موعد مقرر کلاه شاپو بر سر و پالتوی ضخیمی بر تن در ایستگاه راه‌آهن "فردریش" منتظر بود تا مرا به محل سکونتش ببرد. بنابر توصیف‌هایی که درباره او شنیده بودم، قدری دست و پایم را جمع کردم، مبادا اشتباهی کنم.

در راه از رفقای نوید و پیشرفت کارها و وضع زندانیان سیاسی پرس و جو کرد و اینکه چه هنگامی به مواضع حزب رسیدم. وقتی فهمیدم که بتازگی به کار با نوید پرداخته‌ام، برافروخته شد و گفت: تو که کارگر بوده‌ای بایستی خیلی زودتر از اینجا توده‌ای می‌شدی! و من بشوخی پاسخ دادم که باز جای شکرش باقیست که بالاخره به نظرات حزب رسیدم!

به خانهاش رسیدم و من که سفر پر تشویش و پر مخاطره را با کوله باری از روزنامه‌های یومیه و کتاب و هدایای رفقای نوید برای کیا و مریم از هفت خوان فرودگاه گذشته بودم، در پی فرصتی بودم تا بوسه‌ای جانانه که سفارش رفقا بود بر گونه کیا بنشانم. در همین هنگام رفیق کیا با باز کردن چمدان‌ها و واری آنها که با شادی توأم بود بطرفم آمد و گفت: مگر تو رعیتی و ما ارباب؟ مگر از ده به شهر آمده‌ای که اینهمه شیرینی و آجیل و نقل و نبات با خودت آورده‌ای؟

در همین هنگام فرصت را غنیمت شمردم و توصیه رفقا را بجا آوردم. صبح روز بعد با ماشینی به منطقه‌ای دور از شهر رفته و در آنجا ساکن شدم. قرار شد در فرصت مقتضی رفیق برای پارهای صحبت‌ها بیاید. در اتاقی جای گزین شدم که مملو از نشریات و جزوات حزبی بود و من شاد از اینکه فرصتی پیش آمده تا با انبوه نشریات حزبی آشنا شوم، دلی از عزا درآوردم. یک زن و شوهر آلمانی روزها در خانه بودند و شب‌ها به خانه خودشان می‌رفتند.

در مدت اقامت کیانوری دوبار جهت دیدار و گفتگو به سراغم آمد و مرا از تنهایی درآورد. من اجازه خروج از ساختمان را نداشتم، زیرا در طبقه دیگر یک رفیق دیگر که او هم از ایران آمده بود، مستقر بود. به خواهش من، کیانوری موافقت کرد برای رفع تنهایی، با آن رفیق دیگر و از پشت در گفتگو کنیم، زیرا نباید چهره یکدیگر را می‌دیدیم. همین سفارش‌ها را به او نیز کرده بود. بدین ترتیب، تا حدودی از تنهایی درآمدم.

چند روزی بدین منوال با همسایه‌ام گفتگو و تبادل نظر درباره اوضاع ایران داشتیم. حوادث انقلابی در ایران در جریان بود و ما یک دلمان در آن خانه و صد دلمان در تهران بود. هر دو آمده بودیم که زود برگردیم. گاه به نظر می‌رسید که صدای همسایه برایم شناساست و او نیز در خلال حرفهایش این مسئله را پنهان نمی‌کرد، گرچه هر دو از تمرکز حواسمان روی این آشنائی خودداری می‌کردیم.

سقوط رژیم شاه روز به روز قطعی‌تر می‌شد. یک روز به‌هنگام غروب کیانوری با اطمینان به اینکه ما همدیگر را نمی‌شناسیم و با نیت از تنهایی درآوردن من، تلفنی به همسایه‌ام گفته بود «دوران هجر بسر آمده و می‌توانید همدیگر را ببینید» و خودش پشت تلفن منتظر مانده بود تا گفتگوی لحظه دیدار ما را بشنوند.

وقتی همسایه در را گشود و با هم روبرو شدیم یکدیگر را شناختیم و سخت در آغوش کشیدیم. رفیق همسایه من "حسین قلمبر"، چریک فدائی خلق پر آوازه دوران اختناق شاهنشاهی بود که حال به صفوف حزب پیوسته و حال برای دیدار با رهبری حزب به آلمان دمکراتیک آمده بود. ما چند ماهی را در زندان قزلحصار با هم سر کرده بودیم.

وقتی کیانوری از ماجرا مطلع شد، خودش را به خانه محل استقرار ما رساند و گفت: این دیگر از آن حوادث نادر است. دو نفر در زندان شاه هم بند بوده‌اند و حالا در خانه حزب با یکدیگر هم‌خانه شده‌اند! مدتی بعد به ایران بازگشتم. دیری نپایید که با پیروزی انقلاب، رفقای رهبری حزب از مهاجرت به وطن بازگشتند.

به عللی بیش از یکبار نتوانستم کیانوری را در ایران ببینم، تا اینکه یورش به حزب و دیدار در زندان!

یورش دوم انجام شده بود و ما پس از دستگیری تازه در کمیته مشترک (بند سه هزار) روی زمین نشستیم و در انتظار بازجویی بودیم، که از زیر چشم بند رفیق کیا را دیدم که از آخر راهروی بند سطل بدست، با لباس آبی رنگ زندان، لنگ لنگان، شکسته و نحیف به طرف سلولش می‌رفت. وقتی نزدیک من رسید با تمام وجود سلام کردم و او سری تکان داد و رد شد.

شب پیش، از رادیوهای خارج اخبار مربوط به شکنجه رهبران حزب را شنیده بودم و حالا پیکر درهم شکسته کیانوری را می‌دیدم و خود جزو اسرا بودم.

اولین تماس را با زندانی روبرویم که دکتر "عادل روزه‌دار" از اعضای تشکیلات مخفی حزب بود و در قتل عام ۶۷ به خیل شهدای حزب پیوست گرفتم. او اطلاعات دهشتناک مربوط به شکنجه رهبری حزب را در اختیارم گذاشت و درباره نحوه بازجویی‌ها راهنمایی‌ام کرد که بعدا بسیار مفید واقع شد. او درباره هدایت الله معلم، عضو رهبری حزب برایم تعریف کرد، که وقتی در بازجویی با اتهام ساختگی جاسوسی روبرو می‌شود، به بازجوها می‌گوید: این چطور جاسوسی است که معلم عضو کمیته مرکزی حزب که شما به او اشاره می‌کنید تا لحظه دستگیری با خانواده پر جمعیتش در یک خانه ۴۰ متری در یاغچی‌آباد زندگی می‌کرد! یکی از شگردهای بازجوها برای تضعیف روحیه زندانیان زیر بازجویی و چشم بند، شایعه پراکنی‌های مختلف درباره کیانوری بود که غالبا با عکس‌العمل تند زندانیان روبرومی‌گشت. همانگونه که سال‌ها در خارج از زندان هم او آماج انواع اتهامات و دروغ پردازی‌ها از سوی مخالفین آشتی‌ناپذیرش بود.

آخرین بار کیانوری را پس از قتل عام زندانیان، از پشت پنجره سلولم در بند ۳۲۵ دیدم. هر روز بصورت منظم ساعتی را برای نرمش بدنی و قدم زدن در حیاط بند اختصاص می‌داد و من از پشت شیشه سلول به او خیره می‌شدم؛ شخصیت سالخورده، اما معتقد به آینده خلل‌ناپذیر کمونیسم، در چنگ مشت‌جناپتکار اسیر بود. همیشه می‌خواستیم بدانم در خلوت خود به چه می‌اندیشد. وقتی راه‌توده نوشت که مقاله تحلیل بلند او در سال ۷۳ که با نام "آ.ک" چاپ شد متعلق به کیانوری بوده‌است، برای آن کنجکاوی‌ام پاسخی در خور یافتم. به اوضاع ایران و آینده نبرد "که بر که" در جامعه ایران و در جمهوری اسلامی می‌اندیشید!

سالگرد ۱۸ تیر

در شماره ۹۷ راه توده می خوانید:

- حکومت نامشروع قوه قضائیه ص ۵
- قوه قضائیه باید شورائی اداره شود! ص ۵
- طرح کودتائی توقیف نشریات، کپی برداری از توطئه اسدالله لاجوردی در ابتدای پیروزی انقلاب است. (مطبوعات را ببندند، دهان مردم را که نمی توانند ببندند!) ص ۶
- اخبار جنبش کارگری-ریشه های طبقاتی جنبش کنونی مردم ص ۷
- احسان طبری: نقش و پایگاه طبقاتی مبارزان مذهبی در ایران ص ۹
- محتشمی: کمونیست ها و اپوزیسیون حق فعالیت دارند! ص ۱۱
- اعترافات عضو رهبری انصار حزب الله ص ۱۲
- مافیای اقتصادی خون مردم را در شیشه کرده است ص ۱۳
- یادمانده های رحمان هانفی: پیروزی انقلاب و بازگشت رهبران حزب توده ایران به میهن ص ۱۹
- بدورد با هوشنگ گلشیری، نصرت رحمانی و محمود احمادی ص ۲۴
- سفرخاتمی به چین: محور چین، هندوستان، روسیه و ایران یک ضرورت تاریخی است. ص ۲۷
- نقش مخرب و بحران آفرین صندوق بین المللی پول ص ۲۹
- در تدارک سمینار "سمت گیری ملی" و نقش "ملی-مذهبی" ها ص ۳۰
- امپریالیسم کمر به نابودی افریقا بسته است، ص ۳۱
- سالگرد انفجار حزب جمهوری اسلامی ص ۳۳
- نامه ها و پیام ها ص ۳۴
- آشنائی با دیدگاه های مختلف در جنبش تحول طلبی ص ۳۷
- شکست اسرائیل در لبنان ص ۳۸
- دیدار آخر با کیانوری (همراه با عکسی از محل خاکسپاری وی) ص ۳۹

پوزش برای تاخیر در انتشار راه توده

راه توده شماره ۹۷ با ۱۰ روز تاخیر منتشر شد. دلیل این تاخیر، تغییرات جدید در برنامه اینترنت، برنامه فارسی کامپیوتر و مشکلات چاپ بود، که امید است با یاری علاقمندان به انتشار آن و پایان مشکلات یاد شده در بالا، این تاخیر تکرار نشود!

تسلیت به دو رفیق توده ای!

با نهایت تأسف اطلاع یافتیم رفقا حسین الهی و داوود ابراهیمی به ترتیب پدر و برادر خویشی را از کف دادند. راه توده این رویداد را به این دو رفیق و خانواده آنها تسلیت می گوید.

Rahe Tudeh No. 97. Juli 2000

Postfach 1145, 54547 Birresborn, Germany

شماره حساب بانکی:

Postbank Essen, Konto No. 0517751430

BLZ 360 100 43, Germany

۴ مارک آلمان، ۱۶ فرانک فرانسه، ۴ دلار آمریکا و ۴٫۵ دلار کانادا

16 FF, 4 DM, 4 US\$ & 4.5 Canada \$

فاکس و تلفن تماس ۰۰۴۹-۲۱۲۳-۳۲۰۴۵ (آلمان)

<http://www.rahetude.de>

آدرس اینترنت:

در آستانه سالگرد یورش شبانه و ناجوانمردانه به خوابگاه دانشجویان دانشگاه تهران از سوی محافل کودتائی و مخالف جنبش عمومی مردم برای دفاع از آرمان های اساسی و واقعی انقلاب ۵۷، سلسله تحركات توطئه آمیزی از سوی همان محافل کودتائی که یورش به خوابگاه دانشجویان بی پناه را سازمان دادند در حال تکامل است. روزنامه های توطئه گری که در راس آنها کیهان و رسالت قرار دارند، نیروهای نظامی و انتظامی را به مقابله با تظاهراتی فرا می خوانند که معلوم نیست چه کسانی و در کجا می خواهند برگزار کنند و دعوت کنندگانش کیستند!

در واقع نیز تظاهراتی از آن گونه که ستادهای کودتائی انتظار آن را دارند تا به بهانه مقابله با آن فضای سیاسی کشور را نظامی کرده و به یاری قوه قضائیه در تنگنا قرار گرفته بشتابند در کار نیست، مگر فاجعه آفرینان کوی دانشگاه عده ای را به همین منظور بسیج کرده باشند، که مطابق اشاراتی که در برخی مطبوعات داخل کشور یافت می شود، چنین خواب و خیالی دیده شده است.

کوچکترین تردیدی در این نیست که یورش جنایتکارانه به خوابگاه دانشجویی در سال ۷۸ برای همیشه نه در تاریخ جنبش دانشجویی، بلکه در تاریخ معاصر ایران ثبت خواهد ماند، همانگونه که جنایت هولناک قتل عام زندانیان سیاسی ثبت است و ثبت نیز خواهد ماند. تاریخ و حافظه ملت ایران همانگونه که ۱۶ آذر، کودتای ۲۸ مرداد، کشتار ۱۰ زندانی سیاسی چپ در تیه های اوین، به گلوله بسته شدن مردم در میدان ژاله و ده ها و ده ها رویداد خونین دوران ستمشاهی را فراموش نکرد و فراموش نیز نخواهد کرد، حوادث خونین و جنایتکارانه ای که در جمهوری اسلامی روی داده را نیز هرگز فراموش نخواهد کرد و سالگرد هر کدام از آنها، یادآور گوشه های از تاریخ معاصر ایران است. بنابراین، ۱۸ تیر برای همیشه در تاریخ جنبش دانشجویی و تاریخ معاصر ایران ثبت است و همانگونه که مردم در سال انقلاب و در پاسخ به یاکسازهای شبانه دیوارهای تهران از شعارهای مردم می نوشتند و بعدها شعارش را نیز دادند: «تنگ با رنگ پاک نمی شود!»

سالگرد ۱۸ تیر، بنا بر مصالح جنبش و شرایطی که جنبش عمومی مردم ایران و جنبش دانشجویی در آن قرار دارد برگزار خواهد شد؛ چه امسال و چه در سال های آینده! شرایط کنونی و مصالح جنبش در حال حاضر اقتضای برپائی و برگزاری این سالگرد را در اشکالی غیر از تظاهرات خارج از محوطه دانشگاه ها و بدورد از شعارهایی را دارد که می تواند در خدمت اهداف کودتائی توطئه گران قرار گیرد. آنچه که به جنبش دانشجویی مربوط می شود، این سالگرد می تواند در محوطه دانشگاه ها و سالن های دانشکده ها و یا دانشگاه ها برگزار شود، طومارها در محکومیت این جنایت و خواست عمومی برای پیگرد واقعی جنایتکاران اصلی تهیه شده و به امضای دانشجویان دانشگاه های سراسر کشور برسد، هر دانشگاهی و دانشکده ای خطاب به مجلس شورای اسلامی و قوه قضائیه خواهان رسیدگی و تحقیق همه جانبه نسبت به این جنایت شود و

هیچ امکانی را در جهت حفظ و گسترش تشکلهای دانشگاهی نباید از دست داد، همانگونه که هیچ امکانی را برای نیروهای مقابل نباید فراهم ساخت. خنثی سازی توطئه، در جهت حفظ روحیه جنبش و تقویت آن وظیفه ایست در برابر جنبش دانشجویی کشور. سالگرد ۱۸ تیر نیز باید در خدمت همین هدف و با درک شرایط موجود برگزار شده و توطئه و زمینه جینی های نیروهای مقابل و مخالف جنبش خنثی و بی اثر شود. نه تنها جنبش دانشجویی، بلکه جنبش عمومی مردم ایران راهی کوتاه و شتاب پذیری را در برابر ندارند. برای برابر سازی کیفیت توده ای جنبش با کمیت آن باید بسیار کوشید و بسیار صبور و آگاه بود. تمام تجربه گذشته در برابر کسانی است که انقلاب بهمین را گام به گام تجربه کرده اند و امروز در میانه میدان قرار دارند. همانگونه که تجربه دهه ۳۰ در برابر نسل پیش از انقلاب بهمین است. این دو نسل وظیفه تاریخی انتقال تجربه خود را به نسل سومی دارند که امروز در جنبش دانشجویی حضور یافته و یا در دل جنبش عمومی مردم ایران جای خود را باز کرده است.